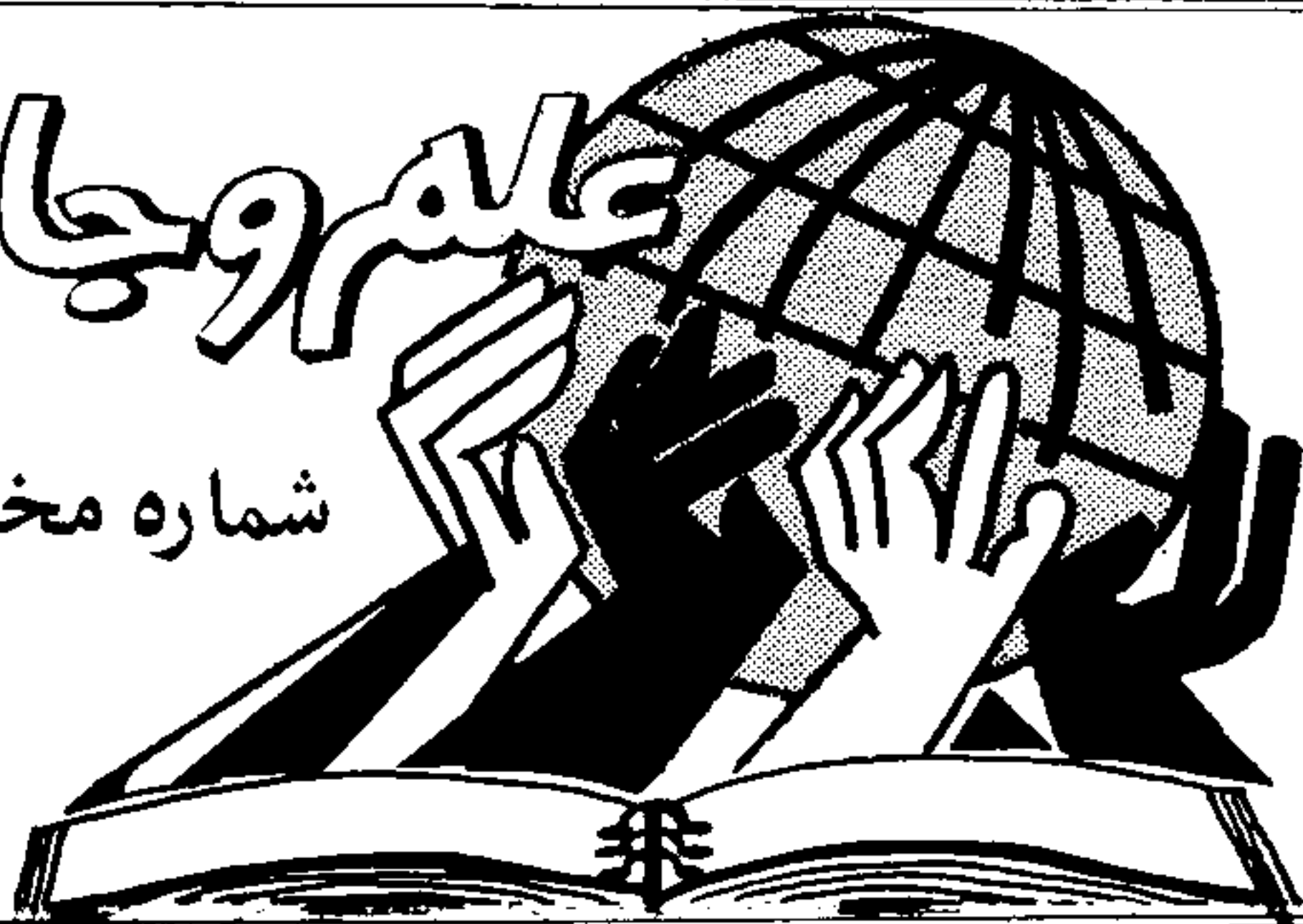


علم و جامعه

شماره مخصوص (۱۳)



در این شماره :

اطلاعیه مهم
نظریاتی پیرامون میثاق و بنی صدر
جنگ آشفته
کلمات قصار
نقدی بر «علم و جامعه» و «کار»
زن در مبارزه طبقاتی
سرمایه داری دولتی
منطق و فلسفه
نیکاراگوئه بعد از انقلاب
کمیسیون سه جانبه
در باره خرده بورژوازی



رفیق شهید اسماعیل هادیان
رجحیکهای مدانشی خلق ایران



در سراثیب سقوط

مهرست مطالب

- | | |
|----|-------------------------------------------|
| ۳ | ۱ - نظریاتی پیرامون ائتلاف بنی صدر - رجوی |
| ۱۱ | ۲ - بنی صدر و میثاق شورای جبهه مقاومت ملی |
| ۱۷ | ۳ - میثاق و بنی صدر |
| ۲۲ | ۴ - نقدی بر " علم و جامعه " و " کار " |
| ۲۵ | ۵ - برده داری در اسلام |
| ۴۰ | ۶ - نفوذ نظامی آمریکا در عربستان سعودی |
| ۵۱ | ۷ - منطق دیالکتیک |
| ۵۷ | ۸ - انقلابات بورژوائی |
| ۶۵ | ۹ - زن در مبارزه طبقاتی |
| ۷۵ | ۱۰ - سرمایه داری دولتی |
| ۸۳ | ۱۱ - من آن ایران در بندم (شعر) |
| ۸۴ | ۱۲ - درخت تناور خلق (شعر) |
| ۸۵ | ۱۳ - جنگ آشفته |
| ۹۴ | ۱۴ - اعلامیه کانون نویسندگان |

تغییر آدرس خود را بما اطلاع دهید

اطلاعیه مهم

نظر باینکه تامین مخارج سرسام آور مجله برای ما غیر قابل تحمل بوده و در چنین شرایطی امکان انتشار مرتب " علم و جامعه " وجود ندارد لذا از این پس مجله بطور " گاهنامه " منتشر خواهد شد ، باین معنی که هر وقت قادر به تامین مخارج شماره ای از مجله بودیم آنرا بچاپ خواهیم رساند . بدیهی است مشترکین مجله بابت اشتراک سالیانه خود ۱۲ شماره دریافت خواهند کرد و از این لحاظ زیانی متوجه آنها نخواهد شد . از اتخاذ این تصمیم اضطراری بشدت متاسفیم لکن بدون همکاری لازم و کافی دوستان کاری جز این نمیتوان کرد .

" علم و جامعه "

شرکت چاپ «دل آرش»

DELARASH, INC.
2262 Hall Place, N.W. Suite 104
Washington, D.C. 20007
Tel: 333-8190, 91

حروفچینی ، طراحی گرافیک و چاپ
به زبانهای فارسی ، عربی و انگلیسی

نظریاتی پیرامون میثاق و بنی صدر

در شماره قبل از سازمانهای سیاسی مترقی و خوانندگان و دوستان "علم و جامعه" تقاضا کردیم که نظریات خود را درباره میثاق و ائتلاف بنی صدر و رجوی برای ما ارسال دارند. در این شماره نظریات متفاوتی را که به طرق مختلف در اختیار ما گذاشته شده است، منتشر میکنیم و در شماره های بعد سایر نظریات را بچاپ خواهیم رساند.

"علم و جامعه"

هرآینه نیروهای انقلابی چپ - اعم از مذهبی و غیر مذهبی - بجای آنکه ساده لوحانه مجذوب خمینی میشدند و شعارها و تزه های خطرناک و غیر علمی ایرا از قبیل اینکه مذهب یون ارتجاعی و پایگاه طبقاتی آنها یعنی لومین های عقب افتاده "خرده بورژوازی انقلابی" میباشند طرح میکردند، از همان روزهای اول بعد از انقلاب یعنی زمانیکه هنوز تعداد قابل توجهی از اعضای کمیته های انقلاب و سپاه پاسداران را عناصر آگاه و مترقی انقلابی تشکیل میدادند، لوله های تفنگ خود را بسوی ملایان ضد انقلابی و دستیاران شاید آنها نشانه میگرفتند، امروز نه ملایان مرتجع بر ما حکومت میکردند و نه بنی صدر و قطب زاده و مدنی بعنوان آزاد بخوانان بزرگواری برای ملت ما شایدانه دلسوزی میکردند.

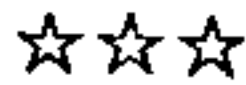
☆☆☆

آیا یکبار فریب خوردگی و اغفال کافی نیست که بایستی در عرض چند سال آنرا دوباره تجربه کنیم. چه خوب که بنی صدر اعتراف میکند که برنامه حکومت اسلامی را خود او برای خمینی تهیه کرده بود و چه خوب که باز هم بی پروایانه بار دیگر وعده جمهوری اسلامی را میدهد. آیا سرافکنندگی و پشیمانی امروز کافی نیست که باید بار دیگر بدنبال این عناصر خطرناک و ارتجاعی بیفتیم و شرمساری و مصائب فردا را بدست خودمان تدارک به بینیم؟

☆☆☆

اخیرا "فردی را که در گذشته احترام زیادی برای شخصیت انسانی و علمی او قائل بودم در یک مصاحبه تلویزیونی دیدم پادم آمد همین فرد که امروز خمینی

را وحشی و دیوانه و بی فرهنگ معرفی میکند چند سال پیش (پس از پیروزی انقلاب) چگونه از تزه‌های ارتجاعی و غیرعلمی خمینی مبنی بر تقسیم انسانها به کافر و مشرک و منافق و غیره . . . دفاع میکرد . و امروز که می‌بینیم چگونه بسیاری از جوانان با صداقت طرفدار مجاهدین با استدلالات دست و پا شکسته و خجالت انگیزی از بنی‌صدر و تزه‌های مزورانه و مبتذل او دفاع میکنند دلم بحال فردای آنها می‌سوزد بهمان گونه که امروز برای آن فرد و امثال او احساس ترحم میکنم .



وقتی رفتار مستبدانه و غیر دموکراتیک مسئولین انجمن دانشجویان مسلمان در آمریکا که خود را نماینده سازمان مجاهدین خلق معرفی میکنند با عده‌ای از صدیق‌ترین طرفداران این سازمان را می‌بینم و انحصار طلبی بی حد و حصر آنها را مشاهده می‌کنم ، از خود سؤال میکنم که آیا با استقبال فردای تاریکتر و مخوف‌تری نمی‌شتابیم . اگر خمینی لااقل در آغاز کار برای فریب مردم قیافه‌های خشن استبداد مطلق خود را نشان نمیداد این حضرات هنوز بقدرت نرسیده خود را مالک الرقاب دوران می‌پندارند و به غیر دموکراتیک‌ترین و موهن‌ترین رفتار نسبت به دوستان منقد خود اقدام می‌ورزند .



از کجا معلوم که حکومت بخش دیگری از خرده بورژوازی که آنها گرفتار تعصبات مذهبی است ، مترقی تر از حکومت کنونی باشد ، مضافاً " باینکه تفاله‌های بورژوازی نیز متحدین آنها تشکیل میدهند ؟ آیا حکومت قذافی و اسد نمیتوانند جامعه آینده ایران را از هم اکنون پیش‌چشمان ما ترسیم کنند ؟



در خارج از کشور یعنی دور از متن جامعه چنین بنظر میرسد که گویند آقای رجوی و بنی‌صدر تا یکی دو ماه دیگر زمام امور را در دست خواهند گرفت ! چه کسی چنین تضمینی داده است ؟ مگر پایگاه‌های اجتماعی رژیم و حمایت دوا بر قدرت جهانی از حکومت ملایان با چند درگیری خیابانی از بین رفته و منتفی شده است ؟ آیا اینگونه وعده‌های خوش خیالانه در تحلیل نهائی به سرخوردگی و یأس بیشتر توده‌ها و اتلاف بیمورد نیروهای انقلابی منجر نخواهد شد ؟



خلاصه کردن مبارزه طبقاتی در چند درگیری مسلحانه و محدود کردن روشنگری سیاسی و اجتماعی به چند مصاحبه با خبرنگاران خارجی نه تنها عطی غیرعلمی و بینشی ساده گرایانه است بلکه تاکتیکی مرگبار و خطرناکست که بایستی با هوشیاری به عواقب وخیم آن اندیشید .



مجاهدین خلق ایران برومندترین و با صداقت ترین فرزندان انقلابی وطن ما میباشند و هرگونه حمله و حتی انتقاد خصمانه بآنهاد را این شرایط حساس و تعیین کننده ، بمنزله دستیاری آگاهانه یا ناخود آگاهانه به ارتجاع و حکومت مایان است . آیا باید هروحدت منطقی در راه مبارزات رهائی بخش و بحق مردم را — فدای تنگ نظریهای فرقه گرایانه کرد ؟ افسوس !

☆☆☆

اگر مجاهدین واقعا مایل به تشکیل یک جبهه متحد از نیروهای مرفقی مخالف رژیم بودند چرا ابتدا بساکن محرمانه بابنی صدر به تنظیم و انتشار منشور مبتدلی نظیر میثاق افتادند و نیروهای رزمنده دیگر را " رندانه " در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند ؟ آیا این دوستان انقلابی نیز همچون خمینی فریب موجود بظاهر ساده و در حقیقت حيله گر و ریاکاری مثل بنی صدر را خورده اند و چرا رفقای مجاهد در این باره توضیح قانع کننده ای نمیدهند ؟ آقای رجوی بخوبی میدانند که توجیهات غیر منطقی ایشان در مورد گذشته و حال بنی صدر هیچ انقلابی آگاهی را مجاب نمیکند . آیا واقعا خود ایشان بصدافت بنی صدر معتقدند که از دیگران چنین انتظاری را دارند ؟

☆☆☆

دلم بحال ملت مصیبت زده مان میسوزد که اینقدر دچار قحطی شخصیت شده است که روزی خمینی بنی صدر را بعنوان تحفه همراه خود بایران میبرد و امروز آقای رجوی میخواهد بقیمت خون پاک و فداکاری هزاران زن و مرد انقلابی او را برای ملت ما بآرمغان ببرد . رجوی و دوستان مبارزش متهورانه بیکه و تنها به جنگ دشمن خونخوار و مخوف مردم ایران رفته اند و بعید نیست که در اینجا و آنجا نیز مرتکب اشتباهاتی بشوند . وقتی دیگران به هزار بهانه و برای حفظ کوچکترین منافع خود حاضر به مقابله بادشمن نیستند ولی رجوی و یارانانش بجای همه از سنگر آزادی و شرافت انسانی مردم مادفاع میکنند چرا بایستی تا این حد ناجوانمردانه از هرسوی باین پیش گامان انقلاب و پوریا های ولی دوران تاخت و روحیه آنها را تضعیف کرد و چرا باید بدینگونه ناآگاهانه بدشمن یاری رساند .

☆☆☆

آیا محصول آنهمه مغزهای متفکر مخالف حکومت جهنمی و واپس گرای مایان، آنهمه سازمانها و احزاب مرفقی و انقلابی ، آنهمه عناصر آگاه و مجرب بایستد همین نوشته بی سروته و تهوع آور بنی صدر یعنی میثاق نامه کذائی او باشد . اگر چنین است بایستی بحال ملت ایران گریست و اگر چنین نیست بایستی به رمقی و کاهلی روشنفکران و نیروهای انقلابی وطن ما خندید .

☆☆☆

ایکاش آقای رجوی از خر شیطان پیاده میشد و اعتراف میکرد که ائتلاف او با بنی صدر اشتباه بزرگی بوده است که به شخصیت سیاسی او و حیثیت انقلابی مجاهدین بشدت لطمه آورده است ولی افسوس که علیرغم تمام اعتراضات و رهنمود های صادقانه و بی پیرایه نیروهای انقلابی، ایشان همچنان به عشق دریافت نخست وزیری از دست موجود رانده و وامانده ای مانند بنی صدر اصول اعتقادی خود و دوستانش را زیر پا گذارده و بدون توجه به عواقب وخیم و مهلک این ائتلاف نكوهیده براه خطای خود ادامه میدهد. گناه ایجاد تشتت میان نیروهای مترقی و ناکامیابی احتمالی جنبش انقلابی ما در آینده بگردن آقای رجوی خواهد بود.



ممکن است يدك کشیدن بنی صدر از جنبه تبلیغات بین المللی بنفع آقای رجوی بوده باشد (که البته این موضوع هم چندان مسلم نیست) ولی مطمئناً میتوان ادعا کرد که از نظر افکار عمومی در ایران اقدام اخیر آقای رجوی، عملی غیرعقلانی و بشدت زیان بخش بوده است. تماسهای روزانه با دوستان مختلف در ایران این نظریه را تأیید میکند و امید داریم که آقای رجوی به اشتباه خود پیسی ببرد و از هم اکنون متوجه عواقب وخیم همکاری با بنی صدر باشد.



آیا توجه کرده اید که از وقتی آقای رجوی بیاریس رسیده است دیگر در هیچ یک از مصاحبه هایش سخنی از مبارزات ضد امپریالیستی جنبش انقلابی ایراد نمیکند؟ خوبست آقای رجوی در این مورد توضیح بدهد تا تکلیف عناصر و سازمانهای انقلابی ضد امپریالیستی با ایشان معلوم شود و امید داریم که این آغاز پایان مبارزات ضد امپریالیستی سازمان انقلابی مجاهدین خلق نباشد!



کاش عناصر چپ گرا یکبار دیگر کتاب " چپ روی بازی کودکانه " لنین را میخواندند تا در روشی که نسبت به مجاهدین و رهبران آنها رجوی اتخاذ کرده اند تجدید نظر مینمودند. وقتی ماتریالیست ها ایده آلیست میشوند با " مضحکه تاریخ " و " فاجعه زمان " سروکار پیدا می کنیم. بنی صدر بهانه مناسبی برای حمله به مجاهدین و رجوی شده است و آقای رجوی شاید مجبور باشد علیرغم تمام حسابهای غلط یا درست خود بنی صدر را در پاریس بگذارد و تنها بایران برگردد تا بار دیگر صداقت خود را بآنها ثابت نماید.



با ائتلافی که آقای رجوی با بنی صدر کرده است نه تنها نمک بر زخم همه و از جمله خلق کرد پاشیده بلکه عملاً نشان داده است که همکاری با عناصر فرصت طلب و ارتجاعی آبرو بر باد رفته ای نظیر بنی صدر را بر اتحاد با نیروهای

اصیل مترقی ترجیح میدهد و چنانچه سازمان مجاهدین خلق یکپارچه و بدون هیچگونه اعتراضی این روش غیر انقلابی آقای رجوی و نزدیکان او را بپذیرد آنوقت در انقلابی بودن سازمان مجاهدین خلق بایستی شدیداً تردید پیدا کرد.

☆☆☆

بفرض آنکه ائتلاف ناهنجار بنی صدر - رجوی به ثمر برسد و رژیم منحوس خمینی سرنگون گردد و آقای بنی صدر بعنوان رئیس جمهور را بر تخت شکسته اش جلوس نماید آنوقت مردم بداد خواهی برخوانند خواست و تقاضای مجازات او را خواهند نمود و از همان روزهای اول جلوس ایشان باز ناآرامی شروع خواهد شد و آقای رجوی مجبور است یا بنی صدر را دوباره بیارسی فرار دهد یا یاد در مقابله اعتراضات مردم متوسل به قهر د ولتی شود تا "گماشته" خود را حراست نماید و در هر دو صورت نتیجه کار آقای رجوی فاجعه فضاحت باری بیش نخواهد بود.

☆☆☆

اگر آقای رجوی آنقدر بزرگواری و برد باری دارد که موجود متفرعن و خود پرستی مثل بنی صدر را تحمل کند و با او هم خانه شود مسئله فردی ایشانست ولی مردم ایران مطمئناً حاضر به تحمل این "بخت النصر زمان" نخواهند بود چه رسد به ریاست جمهوری مجدد این "تافته جدا بافته".

☆☆☆

آیا گرایش رهبری مجاهدین به راست و ائتلاف رجوی با بنی صدر برای نیروهای آگاه و مترقی باید غیر مترقبه باشد؟ بنظر من نه. زیرا این از ماهیت یک حرکت التقاطی نشأت میگیرد و خصلت اساسی خرده بورژوازی هر قدر هم ظاهراً انقلابی باشد - جز این نوسانات نیست. اگر رفقای چپ با این حقیقت آشنائی نداشتند معلول ناآگاهی و عدم درک صحیح آنها بوده است و آقای رجوی - همان کاری را کرده است که در تمام طول تاریخ خرده بورژوازی بارها تکرار شده است. بنابراین جای هیچگونه تعجبی وجود ندارد مگر تعجب از نسا آگاهی نیروهای چپ!

☆☆☆

هر نوع برخورد چپ روانه و غیر واقع بینانه با سازمان مجاهدین خلق بیشتر موجب گرایش بر است مجاهدین خواهد شد. آیا منظور بعضی از سازمانهای ظاهراً چپ فقط همین است؟ و آیا این کینه توزی و انتقام جوئی نکوهیده را بایستی بحساب مبارزات انقلابی گذاشت؟

☆☆☆

مجاهدین و رجوی هنوز پاک و با صداقت و انقلابی هستند. بایستی برد بارانه، تاکتیک خطرناک و زیان بخشی را که عمدتاً از فرط بی تجربگی و هیجاناناطفسی اتخاذ کرده اند برای آنها تشریح کرد و این سازمان انقلابی اصیل را از -

سرنوشت نامعلوم ولی مهلکی که چهار نعل با استقبال آن می‌رود، بازداشت انجام این وظیفه دشوار است ولی امکان ناپذیر نیست.

☆☆☆

رجوی تازه کار است و با صداقت و بنی صدر کهنه کار و شاید. اگر یک دوست عزیز و ساده لوح ما، فریب شاید چرب زبانی را بخورد چه باید کرد؟ باید او را تنها گذاشت تا حیثیت و شرافت وی بدست آن‌شاید رند و سمج بر باد رود. نه، — بایستی به نجات رجوی و مجاهدین شتافت و از هیچ اتهام و نسبت ناروایی نهراسید.

☆☆☆

با وجود ائتلاف شوم آقای رجوی با بنی صدر روسایر فرصت طلبان آبرو بر باد رفته باز هم نبایستی مایوس بود و تصور کرد که تمام بدنه سازمان انقلابی و خلقی مجاهدین به این انتخاب توهین آمیز آقای رجوی گردن خواهد نهاد. بایستی با نهایت جدیت و صداقت کوشش کرد که توده های سازمانی رهبری "قدر قدرت" خود را تحت فشار قرار دهند تا این لکه ننگ را با توافق از دامان پاک سازمان مجاهدین خلق بزدایند و برهبران نشان بدهند که بایستی مطیع خواسته های توده باشند. من بوضوح شاهدانده و عصیان خفته و نامرئی دوستان با صداقت مجاهد میباشم و وظیفه همه نیروهای مترقی میدانم که بیاری این انقلاب بیون اصیل و با صداقت بشتابند تا مانع لغزش بیشتر دستگاه رهبری خود گردند.

☆☆☆

اگر بخواهیم عادلانه قضاوت کنیم برای مجاهدین راه دیگری جز ائتلاف با هر نیروی ضد رژیم وجود ندارد. اگر سازمانهای مترقی دیگر دوستان مجاهد را در نبرد با اهریمنان حاکم بر ایران تنها گذاشته اند، چه توقعی دارند؟ چرا تسا این حد بی کفایت و پراکنده و غیر متعهد بودیم که نتوانستیم با تکیه بر پایگاه های مردمی خود به مجاهدین بفهمانیم که تنها راه پیروزی یک انقلاب اجتماعی (ونه رسیدن به قدرت سیاسی) وحدت و یا لااقل ائتلاف با نیروهای انقلابی غیر مذهبی است؟ تقصیر اصلی از خود ماست و نه از مجاهدین.

☆☆☆

اگر برخی رفقای چپ تا این حد گرفتار کوته بینی های فرقه گرایانه و تشکیلات و نفاق های کودکانه نبودند و خود را بعنوان بدیلی به جامعه معرفی میکردند نه آقای رجوی میتوانست باین سادگی به اعتراضات مردم دهن کجی کند و بنی صدر را یدک کش خود نماید و نه اصولاً نیازی به ائتلاف سازمان انقلابی — مجاهدین با عناصر و گروههای ارتجاعی و غیر انقلابی ای نظیر بنی صدر و جبهه ملی بود. گناه گردش براسب مجاهدین تا حدودی نیز بگردن رفقای چپ ماست.

☆☆☆

باور نمیکردم که علیرغم تمام جنایات بنی صدر و اعتراضات نیروهای مترقی آقای رجوی با بنی صدر ائتلاف کند و حتی امیدوارم بودم که بعد از آن اشتباه بزرگ تاریخی یعنی فدا کردن جان پاکترین فرزندان خلق بخاطر فرار بنی صدر، آقای رجوی لااقل به خطای نابخشودنی خود پی ببرد. لکن با کمال تأسف می بینیم که ایشان چمه سیاستمداران را در صدد توجیه همکاری و همگامی خود با بنی صدر در آمدند و واقعا نیز تصمیم دارند که این تحفه را بار دیگر از پاریس بایران ببرند و بر مسند ریاست جمهوری بنشانند. آیا دختران و پسران با صداقت و فداکار سازمان مجاهدین خونهای پاک خود را فدا میکنند تا موجود فرصت طلب و کثیفی نظیر بنی صدر به تخت لرزان خود بازگردد و نقش گماشتگی آقای رجوی را بازی کند؟



خدمت بزرگی که آقای رجوی به ملت ایران انجام میدهد، اینست که "گماشته کبیر" را همراه خود به تهران میبرد باین ترتیب این فرصت نصیب انقلابیون اصیل خواهد شد که جلاد دانشگاه و قصاب کردستان را در کنار رقبای امروزیش بچوبه دار بیاویزند بعید نیست که این روزها سروکله همپالکی های بنی صدر مثل قطب زاده و غیره نیز پیدا شود و این موقعیت بسیار مناسبی برای دسترسی باین خیانتکاران بانقلاب می باشد. کاش آقای رجوی میتواندست دکتر امینی، اویسی، بختیار و آریانا و سایر دزدان و جنایتکاران فراری را نیز همراه خود بایران ببرد.



حکومت ننگ بارملایان ضمن تمام ادبار و فضاحتی که بار آورد این حسن راداشت که بالاخره عده زیادی مردم ایران را از شر اعتقادات منحنیف مذهبی خلاص کرد و بالاخره مردم فهمیدند که آئین بادیه نشینان چهارده قرن پیش عربستان تاچه حد وحشیانه بوده و مغایر با فرهنگ و تمدن و تکامل جوامع بشری میباشد. متأسفانه بار دیگر مجاهدین به نجات عفریت در حال احتضار اسلام شتافته برای ایجاد توهم تازه ای برونگ و روغن کاری این بنای پوسیده پرداخته اند. آیا اینهمه تجارب تلخ و مصائب غیر قابل تحمل کافی نیست که باید یکبار دیگر فریب سراب جمهوری اسلامی آینده را بخوریم؟



وقتی آقای رجوی صریحا میگوید که در تنظیم "میثاق نامه" با بنی صدر مستقیما شرکت داشته است چرا فقط گناه این بی حرمتی نابخشودنی به ملت ایران را فقط بگردن بنی صدر میاندازیم. آیا از ابراز حقیقت وحشت داریم و در صدد آن هستیم که بلای سه سال پیش را بار دیگر با دست خود بر سر ملت زجر کشیده مان بیاوریم؟ از نظر من آقای رجوی با صحنه گذاشتن بر ورق پاره میثاق ثابت کرده است که نه تنها اعتلای انقلابی مردم وطن ما را درک نکرده بلکه به نیروهای آگاه سازمان مجاهدین و غیره اهانت بزرگی نموده است. اگر آقای رجوی برای شخصیت سیاسی - اجتماعی خود ارزش زیادی قابل نیست

وباین سادگی با حیثیت خود بازی میکند مسئله خود اوست ، ولی دهن کجی به اراده خلق و ائتلاف با نیروهای ارتجاعی و عناصر جنایتکاری نظیر بنی صدر و امثالهم قابل گذشت نیست و سازمان مجاهدین خلق بایستی برای حفظ سنن انقلابی و سوابق درخشان خود از چنین رهبری سازشکاری فاصله بگیرد .

☆☆☆

دلسوزی و تفاهم بیش از حد نیروهای انقلابی غیر مذهبی برای مسعود رجسوی و دستگاه رهبری مجاهدین خطرناکتر از آنست که غده ای تصور میکنند . بایستی با قاطعیت و بدون مجامله با آقای رجوی فهماند که ائتلاف وی با دشمنان زحمتکشان ایران مسئله ای نیست که بتواند مورد قبول مردم ایران و نیروهای انقلابی قرار گیرد . آقای رجوی باید در حسابهای غلط خود تجدید نظر کند تا از درگیری با نیروهای مرفعی اجتناب شود . جای بنی صدر و قطب زاده زندان یا چوبه دار است نه در صفوف مردان و زنان انقلابی وطن ما . و آقای رجوی نیز قادر به تطهیر این ناپاکان نخواهد بود .

☆☆☆

اشتباه است اگر تصور کنیم که جنایات خمینی و حکومت ملایان و برملاء شدن سیمای مخوف غول مذهب موجب آن خواهد شد که مردم وطن ما برای همیشه از خرافه پرستی و اعتقادات پوچ مذهبی دست بردارند . مگر تمام طول تاریخ مملو از جنایات بی شماری که توسط مذهب و ارتجاعیون مذهبی صورت گرفته ، نیست . مگر کلیسای کاتولیک قرنهای با هرگونه پیشرفت و ترقی مبارزه نکرد و صد ها هزار انسان بیگناه و آزاده را با اتهام " ارتداد " بقتل نرساند و مگر همین کلیسای تبه کار و مرتجع هنوز از نفوذ و احترام قابل ملاحظه ای در کشورهای پیشرفته و حتی سوسیالیستی برخوردار نیست بنابراین تاکتیک مجاهدین با در نظر گرفتن واقعیات عینی جامعه ما عاقلانه و متعهدانه است چه میتوان کرد . متأسفانه چنین است و با شعارهای ایده آلیستی و بافتکاء به ذهنیات نمیتوان با حقایق تلخ اجتماعی مواجه شد .

☆☆☆

از نظر من سئوالات زیر میتوانند در رابطه با میثاق و روابط بنی صدر و رجسوی مطرح باشند :

آیا واقعا رجوی اشتباه میکند یا منقدین او؟ آیا واقعا بنی صدر همانطور که ما ادعا می کنیم فاقد پایگاه اجتماعی است؟ آیا ذوق زدگی و ناپختگی رجسوی در اولین اعلامیه خارج از کشورش و شیوه بیان سیاستمداران ترش در مصاحبه های اخیر او تصادفی بوده اند؟ آیا مجاهدین واقعا آنقدر قوی هستند که به تنهایی بتوانند با رژیم مقابله کنند و بویژه بعد از سقوط رژیم خمینی به تنهایی زمام امور را بدست بگیرند؟ آیا بنی صدر بیشتر از رجوی استفاده میکند یا رجوی از بنی صدر؟ آیا ائتلاف آنها با ثابت خواهد بود؟ آیا

بنی صدر و میثاق شورای جبهه مقاومت ملی

به کسانی که علاقمند به حل معمای بقدرت رسیدن بنی صدر و نظائر او هستند توصیه میشود که وجیزه او را (که در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۰ انتشار یافت) بخوانند . و با خواندن آن متوجه خواهند شد که چگونه بنی صدر میکوشد با دروغپردازی ، ریاکاری و قلب حقایق و توسل به رافت و فراموشکاری مردم راه را برای رسیدن به مقاصد جاه طلبانه خود هموار سازد . او که یکبار در گذشته این مسیر را پیموده ، از نو در صدد برآمده که بخت واژگون خود را در صحنه سیاست فردای ایران بیازماید . بنی صدر در مکتوب خود نه تنها از مقاومت ها ، مظلومیت ها ، بلکه حقانیت خود نیز سخن گفته و پیشوای سابقش را پیمان شکن و خویشکن را مؤمن به آرمانهای انقلاب خوانده است . او میگوید بـه عهدی که با ملت بسته بوده وفادار مانده و میخواهد با بریدن از عهد شکنان (یا بنظر ما با طرد شدن از) هیئت حاکمه مکتبی ، برای تحقق بخشیدن به هدفهای انقلاب بزرگ ملت ایران ، در صف ملت (منتها در ردیف اول) قرار گیرد .

میخواهیم این دگردیسی (بنقل از بنی صدر) یا بوقلمون صفتی او را با انطباق نوشته ها و اعمال او نشان دهیم .

۱ - بنی صدر خود را یک " انسان مسئول و منتخب و طرف اعتماد شما مردم " (صفحه اول میثاق) میخواند . ما ادعای او را در مورد " انسان مسئول " بودن نمی پذیریم ولی چون بحث درباره آن از حوصله این نوشته بیرون است ، از طرح اعتراض خود داری می کنیم ، و صحبت خود را به " منتخب و طرف اعتماد شما مردم " ، " رئیس جمهور منتخب مردم ایران " (پشت جلد میثاق و صفحه ۱۲) محدود میسازیم . بيمورد نیست در همین زمینه از مندرجات میثاق استفاده کنیم . بنی صدر مینویسد : " آقای خمینی بنا بر مسموع گفته اند ۱۵ - میلیون رای در انتخابات ریاست جمهوری میخواهم . اما این ۱۵ میلیون که باید با انواع تهدید های دینی و غیر آن رای بدهند ، لازم نیست بدانند چرا باید رای بدهند و به چه کسی و برای اجرای کدام برنامه باید رای بدهند ! " (ص ۴ میثاق) .

چند صفحه بعد میخوانیم " در پاریس به آقای حبیبی گفته بودم که

قانون اساسی تهیه کنند و ایشان نیز مشغول شد و قسمت به قسمت نزد ایشان (خمینی) میبرد و مورد بحث و تصویب قرار میگرفت. " (ص ۷ میثاق)

مسعود رجوی در یکی از مصاحبه‌هایش در پاریس در پاسخ سئوال مربوط به تکلیف قانون اساسی رژیم فعلی میگوید: "... قانون اساسی رژیم خمینی بکلی ملغی و از نظر ما فاقد اعتبار و مشروعیت مردمی و قانونی است. فکر نمی‌کنم لازم باشد که سلسله زنجیر توطئه‌های ارتجاعی را که به تحمیل قانون اساسی خمینی، به مثابه قانون اساسی مردم ایران، منجر شد، در اینجا تشریح کنم. چرا که همه میدانند که حتی برخلاف پیش‌نویسی که در پاریس مورد تأیید خمینی قرار گرفته بود، باز هم ارتجاع بسنده نکرد و در اصطلاح خبرگان فرمایشی که اساساً یکی از اقشار مردم ایران را در برمی‌گرفت و هر چه خواستند نوشتند و به تصویب رساندند ..."

بنی‌صدر با استناد این قانون اساسی و باعتبار آن‌گونه انتخابات، حکومت جمهوری اسلامی را حکومت مشروع و قانون اساسی آنرا معتبر و لذا خود را "رئیس جمهور منتخب مردم ایران" خوانده، و می‌افزاید "بیانیه جمهوری اسلامی بر اساس واقعیت‌های کشور تهیه شده است و هنوز این واقعیت‌ها همانها هستند که بودند." (ص ۱۲ میثاق)

می‌پرسیم آیا ۱۵ میلیون رأیی که خمینی خواسته بود فقط به انتخابات اخیر (انتخاب رجائی) منحصر میشد یا اینکه در مورد انتخابات قبل و بعد از آن و نیز فراندوم هم صادق بود؟ می‌گوئیم که فرق، فرق تعداد و درصد هابود، ولی ماهیت تقلبات همان بود که از بد و تحمیل حکومت جمهوری اسلامی وجود داشته است. در تسهیم آراء به بنی‌صدر ۷۶ درصد، در صورتیکه به رجائی بیش از ۸۰ درصد و خامنه‌ای ۹۵ درصد داده شد.

بد نیست از لحاظ زمانی اندکی عقب‌تر رفته و یادی از جریان فراندوم مفتضح و شرایطی که تحت آنها فراندوم انجام شد، بکنیم: همه بخاطر دارند که چه رسوائی درباره تغییر شرایط سنی برای شرکت در فراندوم و سپس در انواع انتخابات بیار آوردند تا بتوانند برای اثبات حقانیت و مشروعیت خود، ارقام درشت تری را ذکر کنند.

پس از پایان شعبده بازی فراندوم (که ضابطه مشروعیت حکومت جمهوری اسلامی است) جناب بازرگان، نخست وزیر حکومت موقت، اعلام کرد از ۲۲ میلیون نفر افراد واجد شرایط (۱۶ بیلا، بعداً سن شرکت در انتخابات به ۱۵ سال تقلیل یافت)، ۲۸۸۰۰۰۰ نفر، یعنی ۹۲/۵ درصد مردم - در فراندوم شرکت کرده و از آن عده ۱۴۷۰۰۰۰ نفر (۹۹) درصد رأی مثبت فقط ۱۴۱۰۰۰ نفر (تقریباً یک درصد) به جمهوری اسلامی رأی منفی دادند. بدین ترتیب حکومت جمهوری اسلامی در کشور تثبیت شد و بازرگان ضمن حمله به مخالفین، التیماتوم داد که چون آنان فاقد پایگاه مردمی هستند باید طبق رتبه شان (یک درصد) حرف بزنند و اعتراض کنند.

یاد آور می‌شویم که فراندوم در شرایطی که احمد شاملو آن را بشرح

زیر توصیف کرده ، برگزار شد

" خفقان رژیم شاه که برسرنیزه ارتش و خشونت ساواک و استوار بود ، این بار در شرایطی تجدید مطلع میکند که برپایگاههای تعصب تکیه کرده و به سلاح تکفیر و . . . مسلح شده است ."

میدانیم که چند ماه اول بعد از انقلاب به اصطلاح " بهار آزادی " بود . و اگر این بهار بگونه ای بوده که شامل توصیف کرده ، تصور نمائید شرایط حاکم در تصویب قانون اساسی و انجام انتخابات رئیس جمهوری و غیره تاجه حد مختنق و غیر دموکراتیک بوده است .

همچنین واقفیم که قانون اساسی مورد استناد ، همان کتاب دعای مسخره ای است که مسوده آنرا رقیب انتخاباتی بنی صدر (پس از آنکه جلال الدین فارسی بعلت افغانی الاصل بودن کنار رفت ، حبیبی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای ریاست جمهوری شد) بدستور نامبرده تهیه می کرده است .

بیهوده نیست که این حضرات با ایجاد مجلس موسسانی (که اعضای آن از طرف ملت انتخاب شده باشند) برای تهیه قانون اساسی مخالفت کرده و مشتسی رجاله را بنام خبره به مجمع بی آبرویی با اسم مجلس خبرگان فرستادند و این مجلس (که بنی صدر هم عضو آن بود) پس از ماهها صحنه سازی و چانه زدنهای جلف ، قانون اساسی حکیم فرموده یاریسی را هم به زیارتنامه امام تبدیل و آنرا بنام قانون اساسی جمهوری اسلامی تصویب و با ایجاد جو ارباب و اختناق (بدنیال حادثه گروگان گیری) به ملت رشید حفته کردند .

در اینجا نقل قول دیگری از بنی صدر بجا میباشد . او ضمن بر شماری شرایط پیروزی هر انقلابی " به اصل انتخابات که متضمن آزادی و اطلب شدن و آزادی کامل رای دادن " (ص ۱۰ میثاق) اشاره میکند ، و با این اوصاف و با توجه به مراتبی که در بالا ذکر کردیم ، بنی صدر خود را رئیس جمهوری منتخب ملت مینامد .

اگر بنظر او حکومت جمهوری اسلامی مشروع و قانون اساسی آن معتبر است ، باید منطقاً بپذیرد که بحکم همان قانون لعنتی او را از مسند ریاست جمهوری پائین کشیده و برده های دوم و سوم را با همان تقلبات و صحنه سازیهای انتخاباتی ، بجای او به مسند نشانده اند .

برای تکمیل مطلب این نکته را هم می افزائیم که روزنامه ایران شهر در شماره سوم مرداد ۱۳۵۹ نوشت : " بنی صدر اشتباه کرد و نتوانست . . . از شکل رئیس جمهوری انتصابی بصورت رئیس جمهوری انتخابی مردم درآید . " بگذار بنی صدر خود را رئیس جمهوری منتخب مردم خطاب کند .

۲ - بنی صدر " با کمال میل حاضر (است) از همه گناههای کرده ویا نکرده توبه (کند) بشرط آنکه آقای خمینی ، آقای خمینی پیاریس بشوند . " (ص ۴ میثاق) واضح است اگر خمینی رنگ عوض نمی کرد ، مقام رئیس جمهوری لاحق ، از حد دیلماجی فراتر نمی رفت . این دگر دینی (بنقل از بنی صدر)

جزو صفات بارز میراث خواران انقلاب، از موج نخست وبه نعل وبه میخ زدن هایش رافراموش کرده است؟ او از یک سو به طالقانی ابراز ارادت می کرد و بانظار کا ههای او موافقت مینمود و از سوی دیگر هوای بهشتیها را داشت، زیرا که میخواست از آن طریق جاده ریاست جمهوری راهموارسازد. اکنون که در مبارزه قدرت قافیه را باخته و از جرگه مکتبیان طرد شده، قیافه گریه عابد را بخود گرفته و ورد امن یجیب مضطر برداشته و سنگ ملت، آزادی و اصول را به سینه میزد.

۳ - مطرح کردن اینکه " بازگرداندن انقلاب به مسیر خود نه تنها به معنی گسترش هرچه بیشتر امکانش و تاسیسات آموزش و پرورش است . . ." (ص ۱۱ میثاق) نشانه بارز بی آرمی نویسنده است. زیرا بنی صدر نباید فراموش کرده باشد که وقتی از باب رقابت با گردانندگان حزب جمهوری اسلامی، علمدار " انقلاب فرهنگی " شد و در اردیبهشت ۵۸ برای " پاکسازی " و " اسلامی کردن " دانشگاهها دستور حمله به آن موسسات و تعطیل آنها را داد، و با مشارکت مستقیم او جمعی از دانشجویان و استادان دستگیر و لا اقل دوتن دانشجوی ویکنفمر استاد به جرم توطئه در حوادث دانشگاه اعدام گردیدند، او لابد امکانات آموزش و پرورش را گسترش میداد.

۴ - حرفهای بنی صدر در باره " آزادی فرهنگی اقوام، آزادی انجام فرایض مذهبی برای مذاهب مختلف . . ." (ص ۶ میثاق) و " باید همه اقوام از حقوق برابر برخوردار گردند و اداره محلی براساس بنیادشورا با خودشان باشد. " (ص ۹ میثاق)، این خاطره را تجدید مینماید که او یکی از نخستین کسانی بود که اصول موافقتهای فروردین ۱۳۵۸ در مورد خود مختاری کردها را زیر پا گذاشت و قتل عام زنان و کودکان را مجاز دانست، مهاباد به فرمان چه کسی طعمه آتش خمپاره و توپ گردید، پیر مردان، زنان و کودکان قارنه را بدستور چه کسانی و تائید چه محافظی از دم تیغ گذراندند؟ چه کسانی قیام تبریز پیش از آن جنبش خرمشهر و حتی جلوتر از آن اعتراض ترکمن هارا بخون کشید؟ آیا بنی صدر در آن هنگام سرگرم پیاده کردن طرح " اداره محلی براساس بنیادشورا . . ." بود؟

۵ - بنی صدر ریاکارانه میگوید: " با ورود به ایران و ایجاد دادگاه انقلاب، بر اینجانب روشن بود که این دادگاه سرانجام بدستگاه تفتیش عقاید و قصابخانه مغزها تبدیل خواهد شد . . . بدفعات راجع به آن با آقای خمینی صحبت و اعتراض کردم . . . و هیچ کس تصور نمی کرد که کودک و نوجوان و بازاری را به گناه شرکت در تظاهراتی که " ولی " ممنوع کردن است، تیرباران کنند. " (ص ۵ میثاق) چون میداند که خواننده بلافاصله پس از خواندن سطور مزبور خواهد پرسید: چرا ایستادی و ناظر آنهمه فجایع شدی و تا قدرت داشتی به تقویت آن رژیم خون آشام یاری نمودی؟ پابی صداقتی دلالت و مباشران بدنبال بهانه ای برای متقاعد کردن خواننده می گرد و در آخرین صفحه ترهاتش اضافه میکند: " بنایم نبود که بمانم و بایستم اما وقتی برایستم

یقین شد که این انحرافات و کارهاییکه انجام میگیرند نخست به حذف نیروهای اصلی . . . می انجامد ، بر آن شدم که بمانم و باتمام توان برای نجات انقلاب و دین و کشورم بکوشم . " (ص ۱۲ میثاق) .

برای ما مشخص نیست که این مرد زبون چه زمانی به کشفیات مزبور توفیق یافت و کدام اقدامات قهرمانانه را برای " نجات انقلاب و دین و کشور (ش) بعمل آورد . اما میدانیم تا لحظه آخری که میتوانست مقامش را حفظ کند ، کلیه اصول آزادی را زیر پا گذاشت و مدام بدست بوسی آقا شتافت تا خاطر جمع شود که حریفان زیر پایش را جارو نکنند . اما بمحض اینکه رقیبان رند تر پرو بالش را چیده و او را به خانی مبدل کردند که از آنهمه شوکت فقط کلاه بی پشمی برایش مانده و آنهم در خطر ربهوده شدن بود ، درصدد برآمد که دلیرانه دست به " هجرت " بزند و آن لغو نامه را بعنوان رئیس باورهای خود بیرون داده و مردم را دعوت به " تبعیت " کند . بقول مولانا :

آن شغالی رفت اندر خم رنگ و ندر آن خم کرد لختی اود رنگ
پس برون آمد زخم رنگین شده که منم طاووس علیین شده

۶ - در این رابطه ناگزیریم گریزی هم به روابط بنی صدر - رجوی

بزنیم .

در توضیح " چند سؤال و جواب درباره شورای ملی مقاومت ، مصاحبه با برادر مجاهد مسعود رجوی " مورخ ۱۹ اوت ۱۹۸۱ آمده " دردومین هفته ورود رجوی قهرمانانه رئیس جمهور دکتر بنی صدر و برادر مجاهد مسعود رجوی به پاریس . . . "

(تاکید از ماست) پس از فرو نشستن گرد و خاک این ورود قهرمانانه آقای رجوی در مصاحبه اش میگوید " قانون اساسی رژیم خمینی بکلی ملفی و از نظر ما فاقد اعتبار و مشروعیت مردمی و قانونی است . . . " (ص ۱ مصاحبه) و سپس در پاسخ سؤال مربوط به قانون اساسی آینده کشور میگوید : " خطوط اساسی قانون آینده بر حسب مضامین اساسی انقلاب ، که در میثاق ۲۷ تیرماه سال جاری بوسیله رئیس جمهوری دکتر بنی صدر و باتوافق و تأیید ما (مجاهدین) تدوین شده است . . . " (ص ۲ مصاحبه)

فرض می کنیم آقای رجوی در مقام رهبری یکی از فداکارترین ، جانباز ترین و مبارزترین سازمانهای ملی ایران بی تردید بمفهوم سخنان خورشید آگاه و به آنها معتقد بوده است . اگر فرضهای مربوط به آگاهی و اعتقاد بجا باشد ، آقای رجوی از یک سو حکومت و قانون اساسی استنادی بنی صدر را انکار می کند و از سوی دیگر او را رئیس جمهور می نامد . نگرانی ما در اینست که آیا آقای رجوی واقعا تا این حد محروم از بینش است که چنین تناقض آشکاری را درک نمی کند ، و یا اینکه نسبت به آن و لاجرم به نظرات یاران سازمانی خود بی اعتنا است . دقیقا به علت عدم درک یا بی اعتنائی است که رجوی بنی صدر را رئیس جمهوری و خود را نخست وزیر منتسب او می شمارد .

کودکانه بودن این دعاوی حکم میکند که درباره آنها بحث جدی نشود. اما تشابه عجیب روابط بنی صدر - رجوی در حال حاضر و روابط خمینی - بازرگان اوائل انقلاب و هفته‌های پیش از فرارندوم را نمیتوان نادیده گرفت. در آن هنگام خمینی از حکومت جمهوری اسلامی و بازرگان خسرال دنیا و الاخره (بگفته شاملو) از حکومت جمهوری دموکراتیک اسلامی سخن میگفتند. بهمانگونه که امروز بنی صدر تبلیغ جمهوری اسلامی رامی کند: "بیانیه جمهوری اسلامی که براساس واقعیت‌های کشور تهیه شده است و هنوز این واقعیت‌ها همانها هستند که بودند." (ص ۱۲ میثاق) و رجوی مدعی است دولت او "ملی، دموکراتیک و اسلامی" خواهد بود. ولی اندکی پیش از فرارندوم، خمینی طی نطقی نوک بازرگان و هممه لیبرالها را چید و گفت: صحبت از جمهوری دموکراتیک اسلامی به معنای تردید داشتن در ذات دموکراتیک اسلام است. ملت ایران در تمام تظاهرات و در جریان انقلاب شعاری جز استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی نمیداد. بنابراین، نباید چیزی به خواست ملت افزود و نه چیزی از آن کاست. بدنبال این نطق همگان از "خط امامت" پیروی کرده و زهر جمهوری اسلامی را بکام ملت نگون بخت ریختند. اینک دیده میشود که در سلسله مراتب مقامات موهوم، بنی صدر به خود عنوان پیشوائی را، که قبل و بعد از انقلاب به خمینی اختصاص داشت، داده و خلعت کارگزاری را که خمینی بقامت ناموزون بازرگان برازنده دیده بود، آقای رجوی به تر کرده است. می بینیم که نمایشنامه بطرز ناشیانه ای تکرار میشود. در اجرای نه این نمایشنامه، خمینی به اعتبار تائید کلیه اقشار ملت ایران بحق داعیه رهبری داشت، لیکن در اجرای تکراری، ملاک حقانیت بنی صدر ادعای او بر "رئیس جمهور منتخب مردم" بودن است. چنان ادعائی، بگونه ای کسه گفتیم، به حدی سخیف است که حتی مورد تائید همسفر قهرمان جناب رئیس جمهور! هم نیست.

سخن آخر اینکه چون به اقتضای مصالح تاکتیکی از انتقاد از رهبری اپوزیسیون احتراز میشود، و نتیجه چنان روش انفعالی، به اتخاذ سیاست نادرست و انحرافی منجر خواهد گردید، مادر صد در برآمدیم که ملاحظات خود را بی پرده و صادقانه در میان گذاریم. زیرا اعتقاد داریم که در مبارزه مرگ و زندگی، بقا و سعادت ملت ایران مطرح است نه اعتلای نام و آوازه رهبران. از آنجا که آزموده را آزمودن خطا است، هشدار می دهیم که از همکاری با دغلكاری که دستشبه خون عزیزان وطنمان آغشته است و تنها پس از شکست در مبارزه قدرت، با حفظ باورهای مکتبی، میکوشد به صف مبارزان ضد مکتبی به پیوندد، حذر کنید. او را از صفوف خود برانید و اجازه ندهید که تراژدی وحشتناکی که طومار حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم ایران را در هم پیچیده، بخاطر مصالح تاکتیکی کوتاه مدت، بازهم تکرار شود.

"ح. جوادی"

میثاق و بنی صدر

نویسنده این سطور بعنوان یک فرد معتقد به مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استبدادی مردم ایران در شرایط حاضر شدیداً به لزوم وحدت عمل نیروهای انقلابی مترقی وطن ما معتقد بوده و خود بانهایت کوشندگی و صداقت در این جهتگام برمیدارد لکن " میثاق نامه بنی صدر " را بدلائل زیر بهیچ وجه شایسته آن نمیداند که منشور " شورای ملی مقاومت " تلقی گردد .

در میثاق میخوانیم که : " پشت و روی یکسکه بحساب آمدن اسلامیت و ایرانیت نه تنها مورد قبول آقای خمینی بلکه مورد قبول موکد ایشان بوده است " و در همین رابطه اضافه شده است که بنظر آقای خمینی " نه تنها تضاد میان اسلامیت با ایرانیت ملاحظه نمیشد بلکه دوئیت میان این دو قائل نبودند " اینک خمینی با همدستی و همفکری افرادی مانند بنی صدر در این مورد نیز نتایج بسیاری موارد دیگر، توده های وسیع وطن ما را فریب داد، مسئله ای نیست که احتیاج به توضیح آقای بنی صدر داشته باشد و اصولاً ذکر آن لزومی ندارد ولی نکته مهم اینست که بنوشته خود آقای بنی صدر (که در میثاق آمده است) همانطور که خمینی در مورد دیگری گفته است " در آنجا بحکم مصلحت حرفهائی زده ام . . . " حالا نیز آقای بنی صدر از " امام امت " این درس را آموخته اند که باز در همانجا (یعنی پاریس) " بحکم مصلحت " حرفهائی بزنند تا بحساب سوداگران خود نیروهای ملی گرا را بسوی خود جلب نمایند . و حقیقت آنست که در اینجا نیز باریک با فریب تازه ای روبرو هستیم که بوسیله خود بنی صدر صورت میگیرد باین معنی که نه در زمان پیدایش اسلام و نه در آغاز کار هیچ یک از ادیان بزرگ ، اصولاً مسئله ملیت به هیچ وجه مطرح نبوده و نمیتوانسته است مطرح باشد . از این گذشته ادیان بعنوان دستورات آسمانی برای تعمام کره زمین و ساکنین آن مطرح میشدند و حدود و ثغور ملی نمی شناختند و نمی شناسند و بنا بر این مسئله ملیت اصولاً در هر نوع حکومت مذهبی معتفی میباشد و پیوند میان انسانها بر اساس ضوابط عقیدتی مذهبی میباشد و نه بر اساس ملیت . و بهمین جهت نیز مذهبیون

اکثرا عنوان " ملت اسلام " را بکار میبرند . ولی آقای بنی صدر که لا اقل بایستی اطلاعات مختصری از مسایل اسلامی داشته باشد ، چنین " مصلحت دانسته است که بهر منظور وعلتی یاردیگر نغمه شوم جمهوری اسلامی را ساز کند و به این " خمیری مایه " چاشنی تازه ای بیافزاید تا شاید باین طریق از یک طرف احساسات پاک میهن دوستان واقعی واصل را که بوسیله رژیم ملایان بادیه نشین بشدت جریحه دار شده است برفع خود برانگیزد و از طرف دیگر توجه بورژوازی وابسته - از نظر سازمانی در هم کوبیده و از نظر تاریخی بی رسالت شده - را جلب کند و بورژوازی وابسته نیز که نه واقعا به ملیت علاقه دارد و نه به " اسلامیت " یا هر مذهب و دین دیگری ، با طیب خاطر این " جمع آزاد " ایرانیت و اسلامیت " را می پذیرد . از این گذشته آقای بنی صدر که در دوران " مجذوبیت " و عبودیت در بارگاه امام ، " اصل ملیت " امروزی خودشان را بدست فراموشی سپرده بودند ، به " ایدئولوژی جهانی اسلام " معتقد بودند و ظاهرا هنوز هم هستند ، ولی مارکسیسم را بعنوان یک ایدئولوژی جهانی مغایر با " اصل ملیت " معرفی میکردند و باین ترتیب با استفاده از احساسات میهنی مردم سعی میکردند نظریات بغایت ضد سوسیالیستی خود را با استفاده از امکانات حکومت ملایان اشاعه دهند .

در رابطه با پسوند " دموکراتیک " نیز که آقای مسعود رجوی کوشیده اند به جمهوری اسلامی اضافه کنند و بقول خودشان بنی صدر را قانع به پذیرش این عنوان کرده اند ، بایستی متذکر شد که آقای رجوی باین ترتیب بوضوح نشان داده اند که خصالت دموکراتیک جمهوری اسلامی برای بنی صدر نه تنها مطرح نبوده بلکه با اصرار ایشان باین موضوع گردن نهاده است . از این گذشته نگاه کوتاهی با احکام و دستورات لازم الاجرای اسلام نشان میدهد که خصالت دموکراتیک با سیستم حکومتی ای که قرار باشد بر پایه دستورات اسلامی بنا گردد کاملا مغایرت دارد . وقتی بموجب قوانین اسلامی زن دارای حقوقی نصف مرد باشد (مثلا در مورد ارث و غیره) در اینصورت چگونه میتوان حکومتی را که در آن بر اساس احکام صریح اسلامی بیش از نیمی از جامعه دارای حقوقی نامساوی میباشد ، دموکراتیک نامید . در یکی از مواد میثاق چنین آمده است : " رعایت کامل حقوق سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی زنان " .

هرآینه تنظیم کنندگان حقیقتا باین اصل معتقد باشند آیا تحقق آن با مقررات و دستورات اسلامی در مورد حقوق زنان مغایرت ندارد و مشکلات و معضلات تازه ای در جمهوری اسلامی آینده ایشان بوجود نمیآورد ؟ نمونه دیگر : جرایم و مجازاتهایی که دین اسلام برای پیروان ادیان دیگر قایل شده است چگونه میتواند دموکراتیک باشد . از این گذشته عنوان کردن جمهوری اسلامی نه تنها عناصر و گروه های غیر مذهبی بلکه اقلیت های مذهبی کشور ما را از شرکت در " شورای ملی مقاومت " بحق باز میدارد . و باز در میثاق بعنوان یکی از اصول آن چنین میخوانیم " اصل قرار دادن

نظام اقتصادی اسلام، برای از میان بردن هرگونه حاکمیت اقتصادی گروهی بر گروه دیگر و پدید آوردن امکان برابری رشد افراد جامعه ضرورت تمام دارد. صرفنظر از ماهیت طبقاتی تمام ادیان و از جمله اسلام آیا "خمس" که یکی از فرایض مسلم آئین تشیع است و بموجب آن بایستی تمام انسانها یک پنجم سود خود را به اولاد پیغمبر اسلام بپردازند با این اصل میثاق بشدت مغایرت ندارد؟

"حاکمیت اقتصادی یک گروه بر گروه دیگر" معلول امکانات مالی گروه حاکم است که خود محصول انباشت سرمایه میباشد. حال چگونه میتوان با پرداخت یک پنجم سود های تمام افراد به یک اقلیت بسیار کوچک به "ضرورت پدید آوردن امکان برابری رشد افراد جامعه" معتقد بود؟ آیا قرار است در جمهوری اسلامی بعدی اصل خمس ملغی گردد یا آنکه با تعبیرات و تفسیرات غیر اصولی قضیه بنوعی مبهم نگاه داشته شود؟ امید داریم که رفقای با صداقت مجاهد باین مسایل پاسخ بدهند تا هم طرفداران مذهبی آنها و هم دوستان غیر مذهبیشان با راه حل های اینگونه مسایل بفرنجی که خود با طرح جمهوری اسلامی بوجود خواهند آورد، آشنا شوند.

* *

در رابطه با اتحاد نامیمون بنی صدر و رجوی اکثر جسته و گریخته موضوع باین ترتیب از جانب طرفداران این اتحاد توجیه میگردد که با توجه به محبوبیت بیش از حد رجوی و قدرت و پایگاه وسیع توده ای مجاهدین، در واقع بنی صدر فاقد هرگونه نقش تعیین کننده ای میباشد. با اعتقاد راسخ به محبوبیت آقای رجوی و اذعان باین واقعیت انکار ناپذیر که سازمان مجاهدین خلق از پشتیبانی وسیع توده ها برخوردار میباشد و با علم به عدم محبوبیت بنی صدر (که معلول شرکت او در جنایات رژیم ضد انسانی خمینی و کبر و نخوت و خود خواهی بی حد و حصر بنی صدر میباشد) توضیحات زیر را لازم میدانیم:

اشاعه این توهم که پایگاه وسیع توده ای مجاهدین و محبوبیت آقای رجوی الزاما بمعنی آن خواهد بود که در درازمدت قدرت واقعی اقتصادی و احیانا سیاسی در دست دوستان مجاهد خواهد بود، خدایات و زیانهای جبران ناپذیری را در برداشته و بیار خواهد آورد، باین معنی که علیرغم ظواهر قضیه، کلیه گروه بندی ها، دوری و نزدیکی ها، درگیریها و سازش ها، ائتلافات و انشعابات در تحلیل نهائی در رابطه با مسایل طبقاتی بوده و معلول جهان بینی طبقاتی میباشد زیرا تمام فعالیت ها و کوشش های نیروهای سیاسی دارای ریشه طبقاتی بوده و در این رابطه محبوبیت یا عدم محبوبیت این یا آن فرد و اصولا وجود این یا آن فرد فرع قضیه میباشد. بنی صدر ولو آنکه مسنفور مردم باشد باز نماینده اقشار و طبقاتی است که خواهان ادامه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید میباشد و این نیروها و عناصر، پایگاه طبقاتی او و یاهرکس دیگری که مدافع این بینش باشد، خواهند بود و محبوبیت و یا خصایل شخصی وی برای آنها چندان مطرح نمیشود. از این گذشته مهره ها را میتوان در صورت لزوم

بسهولت عوض کرد کما اینکه گروه کثیری از این افراد و گروهها واقشار با اضافه تکنوکراتها و سایر عناصری که دشمنی شان با زحمتکشان معلول ماهیت و موقعیت طبقاتی آنها میباشد، تاچندی قبل طرفدار مدنی یا بختیار بودند و امروز بی سر و صدا و با علنا به حمایت از بنی صدر پرداخته اند و در صورت لزوم نیز به آریانا و اویسی و دیگران روی خواهند آورد زیرا هدف اصلی آنها حفظ موقعیت و امتیازات طبقاتیشان میباشد. از این گذشته چنانچه طبق ادعای طرفداران بنی صدر، پایگاهی در میان نظامیان و ارتش برای او وجود داشته باشد، خود همین موضوع بایستی بعنوان یک هشدار برای نیروهای انقلابی و از جمله مجاهدین مطرح باشد زیرا عناصر مرفقی ای که در سازمانهای نظامی کشور ما وجود دارند بهیچ وجه نمیتوانند طرفدار بنی صدر باشند و بر اساس اعتقادات سیاسی و جهان بینی خوبه سازمانهای انقلابی موجود وابسته میباشند و آنچه در طیف وسیع ارتشیان احتمالا طرفدار بنی صدر باشد متشکل از عناصر مدافع نظام طبقاتی سرمایه داری بوده و بهیچ وجه تکیه گاهی برای انقلاب خلق و منافع آرمان زحمتکشان نبوده و در صورت لزوم بنفع بنی صدر یا علیه مجاهدین - متحد امروزی بنی صدر - دست بکار خواهند شد و با همواره بصورت شمشیر دوکلس برای نیروهای انقلابی و از جمله جناح مرفقی مجاهدین مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

از همه اینها گذشته بورژوازی بعزت داشتن سوابق و تجربیات حکومتی، روابط نزدیک با سرمایه داری بین المللی و بازار جهانی، داشتن تشکیلات منظم و برنامه های دقیق طبقاتی خود، در تحلیل نهائی بر خرده بورژوازی فاقد برنامه و بی تجربه ای که بر حسب خصلت ذاتی خود نه از یکپارچگی و همگونی طبقاتی برخوردار میباشد و نه از بینش و اصول واقع بینانه و مشخصی، در دراز مدت اگر نه صرفا، لااقل عمدتا مجری برنامه ها و اهداف و منافع طبقاتی سرمایه داری خواهد شد و ولو آنکه بفرض محال منحصر ا قدرت سیاسی را در دست داشته باشد (که البته چنین نمونه ای در تاریخ دنیای مدرن سراغ نداریم) . نمونه های مصر و عراق بوضوح نشان میدهد که علیرغم حکومت و سلطه سیاسی خرده بورژوازی، عملا قدرت اقتصادی در دست بورژوازی بود و نتایج آن نیز برای العین مشهود میباشد و اوضاع موجود این دو کشور نشان میدهد که علیرغم محبوبیت ناصر و عبدالکریم قاسم و برنامه های شبه سوسیالیستی و حتی ظاهرا افراطی آنها، قدرت واقعی اقتصادی در حقیقت در دست بورژوازی باقی ماند و رویاهای طلائی و تخیلات ایده آلیستی ساده پنداران بهیچ وجه مقرون به حقیقت نبود.

متأسفانه بسیاری از نیروهای انقلابی گرفتار توهمات غیر واقع بینانه ای میباشند و در عین صداقت انقلابی فاقد شناخت های اصولی و بنیادی لازم میباشند و - هنگامی به واقعیات پی میبرند که عملا شکست های تلخ و دردناک خود را تجربه کرده باشند. بهمین جهت عناصر انقلابی آگاه موظفند که در نهایت شکستی و بردباری به روشن ساختن اذهان این نیروهای انقلابی با صداقت

و پایگاه‌های اجتماعی آنها بپردازند و حتی الامکان از هر نوع درگیریهای زیان بخش با آنها خودداری نمایند. با وجود تمام نکات مهمی که باختصار در سطور فوق بآن اشاره شد متذکر میشویم که در شرایط حساس و سرنوشت ساز کنونی بایستی با هوشیاری انقلابی و احساس مسئولیت از هیچگونه تلاش منطقی و مجازی برای ایجاد تفاهم میان نیروهای انقلابی فروگذاری نکرد و بخصوص بایستی از افتادن بدام شعارهای ظاهرا فریبنده و در حقیقت نابودکننده عناصر و گروههای آنارشیستی غیر متعهد و بی مسئولیتی که با طرح موضوعات انحرافی و خارج از متن مبارزات جبهه وسیع استثمارشدگان، هرگونه همکاری و وحدت عملی را تخطئه میکنند، پرهیز نمود.

از سوی دیگر نیروهای اصیل انقلابی بایستی با قاطعیت از مواضع و اصول اعتقادی خود و حقوق و منافع زحمتکشان دفاع کنند و در این رابطه به هیچگونه مصالحه‌ای تن ندهند و از قبول هرگونه سرمایه امتناع ورزیده بشدت با آن مبارزه نمایند.

نیروهای انقلابی مترقی موظفند برای کسب آزادیهای دموکراتیک بمنظور تماس هرچه بیشتر با توده‌های زحمتکشان و ارائه برنامه حداقل و دراز مدت و تشریح این برنامه‌ها و روشنگری انقلابی تلاش نمایند و خود را بعنوان بدیلی به توده‌های خلق معرفی نمایند. بدیهی است در این رابطه، مبارزه طبقاتی بهیچ وجه نبایستی تحت الشعاع موفقیت‌های لحظه‌ای قرارگیرد.

و بالاخره در پایان کلام بایستی مودا متذکر شد که هرگونه برخورد غیر متعهدانه و خشونت آمیز نیروهای انقلابی چپ با مجاهدین و هر نوع حساسیت بيمورد و انتقاد ناپذیری غیر دموکراتیک مجاهدین در بحث و مذاکره با سایر نیروهای انقلابی اضطرارا منجر به جدائی این نیروها و نزدیکی و گرایش بیشتر مجاهدین به نیروهای دست راستی گردیده و نهایتا موجب تقویت و تثبیت نیروهای غیر انقلابی و احیانا ضد انقلابی خواهد شد.

نیروهای انقلابی موظفند که از نزدیکی بیشتر میان مجاهدین و نمایندگان سرمایه داری جلوگیری کنند همانگونه که بقول خودد و وستان مجاهد، تاکتیک آنها مبنی بر جلوگیری از وحدت جناحهای هیئت حاکمه در جمهوری اسلامی بود. هرگونه بی توجهی سازمان مجاهدین خلق به وحدت عمل و همگامی با نیروهای انقلابی غیر مذهبی مالا باعث پیوند و سرانجام وابستگی شدید آنها به نمایندگان رنگارنگ "سرمایه" خواهد شد و ما این هشدار را از هم اکنون به رفقای مجاهد میدهیم تا مسئله قبضه کردن قدرت بهر قیمت برای آنها مطرح نشود و موجب انحراف آنها از شیوه‌های انقلابی گذشته این سازمان نگردد.

م . متقی

آدرس پستی در خارج از کشور :

Postfach 125
CH - 8026
Zürich - Schweiz

ارگان سازمان مبارزه برای ایجاد
جنبش مستقل کارگری

جنبش
کارگری

مجله نامه



نقدی بر «علم و جامعه» و «کار»

پس از انتشار نوشته ای که در شماره قبل "علم و جامعه" تحت عنوان "بحثی درباره میثاق و بنی صدر" از نظر خوانندگان گذشت، نامه ای بدست ما رسید که ابتدا عین آنرا به چاپ میرسانیم و در پایان این نوشته توضیح مختصری در این باره خواهیم داد. ذکر این نکته را لازم میدانیم که علیزغم عدم تمایل "علم و جامعه" به شرکت در پلمیک های متداول، از آنجا که به خواست خوانندگان مجله این بحث را آغاز کرده ایم، خود را موظف میدانیم که بدون هیچگونه حب و بغضی به درج نظریات دوستان مختلف بپردازیم.

"علم و جامعه"

دوستان عزیز علم و جامعه!

با اشتیاق، به مطالعه مطالبی که در شماره ۱۲ "علم و جامعه" تحت عنوان "بحثی درباره میثاق و بنی صدر" چاپ شده بود، پرداختم ولی متأسفانه برخلاف انتظارم مقاله مزبور حاوی هیچگونه مطلب مهمی نبود و بهیچ وجه شایستگی درج در "علم و جامعه" را نداشت زیرا نه حاوی تحلیل باارزشی از میثاق بود و نه به نقد نکات اساسی آن پرداخته بود و حداکثر یک نوشته ژورنالیستی عادی بود که موضوعات پیش پا افتاده ای از قبیل خود خواهی بنی صدر و سیاست ریاکارانه او را مورد بحث قرار داده بود.

بهر حال، پس از این سرخوردگی به مطالعه "سرمقاله" شماره ۱۲۵ نشریه "کار" ارگان "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" (اقلیت) پرداختم. این مقاله که تحت عنوان "رفرم یا تغییرات اساسی؟" بچاپ رسیده بود با وجود آنکه حاوی نکات جالب و نقدی اصولی بر میثاق بود ولی متأسفانه در آن نوشته که بموجب عنوان آن قاعدتاً میبایستی پیرامون "رفرم یا تغییرات اساسی؟" بحث میشد، مسایل خارج از موضوعی مطرح شده بود که بنظر من نه تنها از نظر تئوریک و تاریخی صحیح نبودند بلکه اصولاً طرح آنها در نوشته مزبور ضرورتی نداشت.

نویسندگان سرمقاله کار در پاسخ حمله ای که بنی صدر - نه از

دیدگاه مترقی و انقلابی بلکه در رابطه با جهان بینی ضد سوسیالیستی و بیابقول خود رفقا ظاهراً "لیبرالی" اش در میثاق در مورد استالین نوشته است، از فرصت استفاده کرده و بار دیگر با اصطلاح "به صحرای کربلا" زده اند تا علاوه بر دفاع خجولانه و مستتر از استالین به مدح و ثنای تازه ای از حکومت کنونی شوروی پردازند، یعنی بایهانه قرارداد ناپائالت بنی صدر خود نیز بسطه خلط مبحث پرداخته اند باین ترتیب که در ستون آخر صفحه پنجم شماره ۱۲۵ "کار" نوشته اند: "وبالاخره دریایان لازمست اشاره ای به برخورد بنی صدر نسبت به استالین که بیانگر چگونگی آزادیخواهی اوست، بنمائیم" نویسندگان مقاله پس از ذکر عین جمله ای که بنی صدر در این باره در میثاق نوشته است با اصطلاح خواسته اند بیزبان بی زبانی حرفهای گذشته خود را تکرار کنند و در دفاع از "تجسم اراده آهنین پرولتاریا" چنین نوشته اند: "در اینجا ما باین مسئله نمی پردازیم که استالین کیست و چه خدمات گرانبهائی در ساختمان سوسیالیسم در شوروی، کمک به جنبش های انقلابی ورهائی بخش در سرتاسر جهان در مبارزه علیه فاشیسم و شکست آن و آزادی اروپای شرقی و بخشهائی از آسیا (۱) از قید سلطه امپریالیسم و سرمایه داری انجام داد و چه کوشش هائی در خدمت به بشریت کرده است...". چه خوب که رفقا بقول خودشان نخواسته اند "باین مسئله پردازند" والا خواننده مجبور بود در بحث مربوط به میثاق ساعتها وقت خود را صرف مطالعه کلیشه های پراکنده و بنجل شماره هسای قدیم نشریات حزب توده و یا تقلید از مدح و ثناهای مشابه مندرج در نشریه کار جریان معروف باکثرت، نماید. البته نویسندگان سرمقاله کار بهمین مختصر نیز قناعت نکرده و چند سطر بعد ظاهراً یکباره تصمیم خود را تغییر داده و خواسته اند "باین مسئله پردازند" زیرا در دنباله موضوع چنین مینویسند "همینقدر بگوئیم که دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی که استالین در رأس آن قرار داشت (۱) در جهت ساختمان سوسیالیسم و رهائی بشریت از ظلم و ستم و استثمار و تقویت و گسترش جنبش های انقلابی و علیه استثمار و حشیانه توده های زحمتکش علیه فاشیسم و سرمایه داری مبارزه کرد". انتظار میرفت که هر آینه نویسندگان سرمقاله کار سیاست استالین در مورد جنبش های ضد امپریالیستی مردم ایران و یونان و ماجرای جنگ داخلی اسپانیا را فراموش کرده اند لااقل از پشتیبانی آشکار و صریح دولت کنونی شوروی از حکومت ضد مردمی خمینی که امروز در مقابل چشمان ما صورت میگیرد، اطلاع داشته باشند ولی متأسفانه این رفقا که خود حکومت خمینی را ضد خلقی میدانند احتمالاً بر حسب ضرورت، رابطه منطقی موضوعات را نادیده گرفته و برخورد لازم دانسته اند که در دفاع از "برادر بزرگ" با حزب توده و جریان معروف باکثرت بر قابت پردازند زیرا در صفحه ۲ سرمقاله در رابطه با محتویات میثاق و روش خصمانه بنی صدر نسبت به شوروی توضیح داده اند که بنی صدر "آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را که دوست خلق ایران است دشمن قلمداد میکند". در اینجا مجال پرداختن به ادعاهای رفقا در مورد استالین و "اتحاد جماهیر شوروی

سوسیالیستی دوست خلق ایران " وجود ندارد ولی این سؤال مطرح است که رفقا آیا موضوع مقاله شما " رفرم یا تغییرات اساسی " است یا مدح و شنای " برادر بزرگ " ؟ واگر تا این حد به ابراز ارادت مجدد نسبت به " دوست خلق ایران " علاقه دارید ، چرا تحت عناوین مربوطه انجام نمیدهید تا فقط کسانی که مایل به مطالعه چنین مطالبی میباشند از محتویات آن مستفیض گردند ؟

از این گذشته چگونه همکاری و اتحاد عمل گاه و بیگاه ولی نسبتاً دراز مدت خود را با سازمانهایی که دشمن سرسخت و قسم خورده شوروی بوده وهستند توجه میکنید ؟ همکاری بادشمنان ، " دوست خلق ایران " ؟ واگر بگفته واعتقاد صحیح خود شما حکومت خمینی دشمن مردم ایرانست پس پشتیبانی بیدریغ این دوست خلق ایران (ونه فقط حزب توده وجریان معروف باکثرت) را چگونه توجیه میکنید ؟ وروابط حسنه حکومت ضد مردمی خمینی با این دوست خلق ایران را چگونه توضیح میدهید ؟ وبالاخره اگر این دوست خلق ایران نسخه بی خاصیت وحتی اسارت بار " راه رشد غیر سرمایه داری " را برای تمام کشور های جهان سوم واز جمله ایران تجویز میکند وشما با این تز ضد انقلابی مخالفید پس انتظار چه معجزه ای را از این امامزاده دارید ؟ رفقا آیا متوجه نیستید که در همان شماره ۱۲۵ (صفحه ۹) تحت عنوان " شکست دولت بورژوازی - رفرم - میست آئنده . . . " مقاله خود را با این سطور آغاز کرده اید : " پیروزی آئنده در انتخابات ۱۹۷۰ همه رویزونیستها را در جهان بخصوص حزب کمونیست شیلی را بوجد آورد زیرا بزعم آنها تئوری گذار مسالمت آمیز که بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی محور سیاست جهانی تمام احزاب برادر گردیده بود در گوشه ای از جهان تحقق یافته بود . . . "

و در ستون دوم همان مقاله مینویسید : " حزب کمونیست رویزونیست شیلی هم بمانند تمام اپورتونیستها که ایده سازش طبقاتی را تبلیغ میکنند در همین اساسی ترین نکته مارکسیسم - لنینیسم یعنی ماهیت دولت تحریف میکنند رفقا آیا حزب کمونیست رویزونیست شیلی و حزب توده خود مان واقعا مستقل از " برادر بزرگ " عمل میکنند ؟ آیا این تزهای ضد انقلابی طبقاتی را بجز برادر بزرگ منبع دیگری بآنها دیکته کرده است ؟ آیا زمامداران کنونی شوروی تغییر سیاست وروش داده اند ؟ آیا تز ضد انقلابی راه رشد غیر سرمایه داری " غیر از همین نکاتی را - که شما بد رستی روی آن انگشت گذارده اید - تبلیغ میکنند ؟ رفقا در بحث راجع به میثاق وائتلاف مجاهدین با بنی صدر مجال گفتگو درباره این مقوله نیست ولی چه میشود کرد ، خودتان چنین کرده اید . آیا به تناقض گوئی های آشکاری که در نوشته ها و موضع گیری ها شما وجود دارد پی برده اید ؟

بامید رفع این نواقص وپیروزی انقلاب . . . ر . م . "



اسلام و برده داری

نوشته : محمود

تصویب قانون قصاص بسیاری از اندیشمندان کشور ما را از خوش بینی ساده لوحانه ای که احیاناً آنانرا از اعتراض به این عمل واپس گرا با نه باز داشته بود بیرون آورد .

همگان بخاطر دارند که آقای خمینی پیش از بازگشت از هجرت ا و به هنگام اقامت در پاریس در زمینه " حکومت اسلامی " که سرشار از " عدل اسلامی " خواهد بود آنچنان داد سخن میداد که مردم برای بازگشت او و برقراری " مدینه فاضله " موعود روز شماری میکردند .

اکنون که دو سال و اندی از آن زمان میگذرد تنها نکات چشمگیری که از این " عدل اسلامی " در خاطرها نقش بسته اعدام زن باردار ، سنگسار کردن زناکار ، بریدن دست دزد ، اعدام دختران خردسال آنها بدون مشخص شدن هویت آنان و بسیاری عملیات فضیحت باردیگراز این دست میباشد . جالب اینجاست که همه این اعمال سخیف بنام قرآن انجام میگردد و هرگونه اعتراضی بآن بگفته او مخالفت با " نص قرآن کریم " است . بی شک این پرسش در ذهن بسیاری گذشته است که آیا همه آنچه در قرآن آمده است در شرایط کنونی قابل اجراست ؟ اگر چنین است چرا علی که حداقل از آقای خمینی به محمد نزدیکتر بود از مسلمانان میخواست که فرزندان شان را شایسته جهان زیست خودشان تربیت کنند .

در چنین شرایطی ، نویسنده که اشرحاضرا چند سال پیش در چارچوب وظایف دانشگاهی خود - فارغ از هرگونه تعصب و یا گرایش - تنها از دیدگاه یک پژوهش علمی تهیه کرده بود ، برآن شد که آنرا برای آگاهی بیشتر خوانندگان " علم و جامعه " منتشر سازد . بیشتر از هر چیز ، هدف از این انتشار آنست که خواننده بدانند که صدور حکم " ارتداد " و " مباح کردن خون " اندیشمندان - اگر هم بتواند عوامفریبانه مردم عامی را برای چند گاهی بچنان یکدیگر بیندازد - نمیتواند موجب فریب همه مردم گردد .

این امر در حال حاضر ویس از انتشار میثاق آقای بنی صدر و مصاحبه های اخیر آقای رجوی اهمیت بیشتری بخود گرفته است ، زیرا که بعنوان مثال در رابطه با اصرار برای بقای صفت اسلامی برای جمهوری آینده آقای رجوی میگوید : " باین مطالب بسیار اساسی توجه کنید که بدلائل متعدد دایدئولوژیک و اجتماعی و سیاسی ماهمچون اکثریت قریب باتفاق مردم ایران برای حضور کلمه انقلابی اسلام در نام جمهوری اصرار دارند — امید داریم هیچکس بدلائل گروهی و عقیدتی خاص خود از ما انتظار صرف نظر کردن از این کلمه انقلابی رانداشته باشد . . . از طرف دیگر باز هم میخواهیم تاکید کنم که باعتقاد من اگر فرد یا گروه و — حزبی فی الواقع خصم استعمار و ستمگری باشد ، اسلام راستی — مردمی و انقلابی راهرگز مابین با استقرار تاریخی نظام عادلانه ، آزاد و عاری از طبقات نخواهد یافت . " (*)

واقعاً ادعای دهان پرکنی است و شمار بر اساس نص صریح قرآن در این نوشته خواهید یافت که بردگان حتی ارزش انسانی مساوی با مردمان آزاد راندارند و خطر بزرگ در همینجا است که موازینی را که برای ۱۴۰۰ سال پیش آنهم در — اجتماع بدوی عرب تنظیم شده با اصرار در آخر قرن بیستم بخوایم پیاده کنیم .

مداخل

در اولین لحظه برخورد ، بررسی مفهوم " برده داری " در قرآن امری آسان بنظر میرسد زیرا که موضوع مورد پژوهش شکلی کاملاً مشخص دارد و — میدان تحقیق هم چندان نامحدود و بی کرانه نیست . اما پژوهش درباره مفهوم مشخص در محدوده ای معین میتواند از یکسو با این خطر همراه باشد که صورت مجرری بخود بگیرد و از بستر تاریخی — اجتماعی — خود بیرون افتد ، و از سوی دیگر نیز بررسی یک مفهوم در چارچوب فلسفی ، اجتماعی ، و تاریخی آن به گستره ای نیاز دارد که از گنجایش رساله کوچکی چون این اثر فراتر خواهد شد .

برای پیشگیری از این دو حالت ، پژوهش حاضر بطور کلی در دو بخش مشخص تنظیم شده است . در بخش نخست طرح گونه ای از دوران زندگی محمد ارائه میگردد و در بخش دوم صرفاً به بررسی مفهوم " برده داری " در قرآن پرداخته میشود . نکته دیگری نیز که یادآوری آن در اینجا ضروری است کوشش برای پرهیز از ذهنی گرایی است . رویهمرفته پژوهشهایی که در زمینه مسائل اسلامی انجام شده بیش از همه بوسیله دو گروه مشخص صورت گرفته است ، که کار آنان هر کدام بنحوی — آگاهانه یا ناآگاهانه — با پیش داوریهائی در هم آمیخته است . گروه نخست محققان مسلمان هستند که بیشتر در پی دفاع از مفاهیم اسلامی میباشند . دیگر گروه محققان مسیحی و پیروان دینهای دیگرند که خود بیشتر در پی یافتن و عرضه کردن نقاط ضعف اسلام —

بعنوان یک رقیب — برآمده اند . بگفته گیب در مقدمه کتابش بنام " محمدگرائی " هر اثری از این قماش هر قدر هم کوشیده شود تا از پیشداوریها برکنار بماند نه تنها بازتاب معلومات دانشی است بلکه همچنین بیانگر تنگ نظریهای اندیشه ای و احساسی دوران خویش نیز میباشد ، (۱) با علم باین واقعیت ، نویسندگوشیده است که تا حد لازم منابع تحقیقی فارغ از چنین تنگ نظریها را مبنای کار خود قرار دهد .

شخصیت محمد

مایکل هارت در آخرین اثر خود ، در رده بندی یکصد شخصیتی که توانسته اند بر تاریخ اثر بگذارند ، محمد را در بالاترین رده حتی برتر از بودا ، موسی ، عیسی و یاسقراط ، مارکس ، و انشتین قرار داده است . با بدیده داشتن این اصل کلی که دگرگونیهای تاریخ نمیتواند نتیجه کوششها و کنشهای فردی تنها باشد ، هارت در رده بندی خویش تاثیر هر شخصیت را بر جنبشهای تاریخی ملاک سنجش قرار داده است . با اینکه چنین رده بندی بهر روی فارغ از ذهنی گرایی نتواند بود ، جالب است دانسته شود که او چگونه محمد را بالاتراز عیسی پنداشته است . خود وی میگوید " این برتری بیشتر بدین خاطر است که به باور من محمد تاثیر شخصی و مستقیم بیشتری در تنظیم و فرا آوردن دین اسلام داشته است تا عیسی برای مسیحیگری " (۲)

در زمینه تاثیر اجتماعی محمد ، مورخان دیگری نیز نظریات مشابهی میدهند و اکثر باور دارند که این تاثیر نتیجه وسعت آموزشهای او است که تنها شامل نکات ناب دینی نیست بلکه بسیاری از گوشه های زندگی روزمره را نیز در بر میگیرد . یکی از مشخصه های محمد ، در آمیختن آموزشهای مذهبی و آئین های اجتماعی روزانه بود ، بگفته ویل دورانت :

" محمد هر چه بیشتر کوشا بود که وقت و کوشش خود را در زمینه مسائل عملی موجود در سازمان اجتماعی دوران خویش ، بنکات اخلاقی روزمره ، و حتی به جنگها ، اختلافها و روابط موجود قومی و قبیله ای متوجه سازد . برای اوجدائی میان امور مذهبی و سیاسی کشور داری وجود نداشت . همه چیز زیر سیطره حقوق قضایی — مذهبی بود . محمد در واقع هم قیصر بود و هم مسیح " (۳)

جامعه عرب پیش از اسلام

تأپیش از اسلام ، جامعه عرب ترکیبی بود از واحدهای قبیله ای که هر قبیله تبار مشترکی داشت . بهمین جهت نام بیشتر این قبایل با پیشوند " بنی " و یا " بنو " — یعنی فرزندان — آغاز میشد که نمایانگر ریشه همسان آنان از نیای واحد بود . قبیله در پیوند سنتی خود بوسیله آئینهایی اداره میشد که از سوی بزرگان قوم — که باثروت ، جنگاوری ، و دانش برد یگران برتری می یافتند — برقرار میگردد . بیشتر ساکنان شبه جزیره عربستان صحرانشین بودند که

بمقتضای فصل ازجایی بجای دیگر کوچ میکردند و تنها گروه اندکی از آنان شهر نشینی میکردند. مهمترین شهرهای دوران پیش از اسلام مکه و مدینه بود. بگفته دوران، نمایشگاههای سالانه، بازرگانان را از هر گوشه بسوی شهرک هایی که مراکز مبادله کالا بودند فرا میخواندند. عکاسان در نزدیکی مکه بزرگترین بازار مکاره یا نمایشگاه سالانه بود که دوران آنرا چنین توصیف میکند:

" صدها بازرگان، هنرپیشه، سخنران، قمارباز، سراینده، و روسپی در آنجا فراهم می آمدند. با آنکه اعراب پیش از اسلام معمولاً خواندن و نوشتن نمیدانستند، شعر و زبان فصیح را دوست میداشتند. اعراب به قدمت و کمال زبان خویش فخر میکردند و دوست داشتند که هجاهای هر واژه را در شکوفایی بیان - چه در گفتار و چه در نوشتار - بغلتانند و باکشش و جذب به شعرخوانی سراینندگان را می نیوشیدند؛ سرایندگانی که درده و شهر، در اردوگاه و خیمه سراهای صحرائی، و در نمایشگاههای کالایی فرا خوانده میشدند تا با مصراعهای روان و قافیههای بیکران از عشق و جنگاوری قهرمانان قبیله و شاهان خویش بسرایند. شاعر برای عرب، تاریخ نگار، نقال، بذله گو، معلم اخلاق، روزنامه نویسنده، رجز خوان و تشجیع گر میدان جنگ بود. هنگامیکه سراینده ای در مسابقات فراوان شعرخوانی جایزه ای میگرفت، تمام قبیلها شورش را از غرور شادمان میگشت. هر سال در نمایشگاه کالایی عکاظ، بزرگترین اینگونه مسابقات انجام میشد. طی یکماه هر روز قبیلها بوسیله سراینندگان خود باهم رقابت میکردند. داور برای آنان وجود نداشت و این شنوندگان حریص و دقیق بودند که در آن باره داوری میکردند. شعر برگزیده با خطوط جلیبی نوشته میشد و از این رو آنرا " ترانه زرین " مینامیدند. . . . " (۴)

در دوران پیش از اسلام که " دوران جاهلیت " نامیده میشد، اعراب برای چیره شدن بر ترس موهوم از رخدادهای پیش بینی ناپذیر طبیعت، به نیایش بتهای سنگی قبیله خود پناه میبردند، و باور داشتند که آنها از آسمان فرو افتاده اند. مکه مرکز پرستش این بتهای سنگی بود، و در آن زمان بتهای سنگی بسیاری - نماینده خدایان قبیله همسای گوناگون - در آنجا وجود داشت. " اله " بت قبیله قریش، مهمترین قبیله سرزمینهای پیرامون مکه، نیز یکی از بتهای سنگی بود. قریش مدعی بود که از تبار ابراهیم و فرزند وی اسماعیل است که نگاهبانی و کاهنی کعبه - جایگاه گرد آوری بتها - را بعهده داشت. درآمد کعبه و اداره شهر مکه، در دست قریش بود.

بگفته انزو اورلاندی تاریخ نویس ایتالیایی در آن زمان ۳۶ بت در پرستشگاه کعبه وجود داشت. زائرانی که برای نیایش این بتها هر ساله

به‌کعبه می‌آمدند منبع درآمد رخور توجهی بشمار می‌رفتند. نه تنها فروش کالا های ضروری و مورد نیاز زائران، بلکه ورودیه، مالیات، و عوارض گوناگونی که از آنان گرفته میشد موجب آن شده بود که مکه شهر ثروتمندی گردد. براساس پژوهش های اورلاندی نیمی از این درآمد برای خرید بردگان، آموزش سپاهیان، و فراهم آوردن نگاهبانان و پاسداران برای کاروانهای بازرگانی بکار برده میشد. ازسوی دیگر موقعیت جغرافیائی مکه - بعنوان پایگاهی میان شرق و غرب - این شهر را بیک مرکز بازرگانی قابل توجهی تبدیل کرده بود. (۵)

گیپ، مکه آنزمان را چنین توصیف میکند :

" مکه شهر تجاری ثروتمندی بود که بطور انحصاری مرکز مبادله کالا میان اقیانوس هند و دریای مدیترانه شناخته میشد که یاد آور - پالمیر، مرکز تجاری یونان باستان، بدون ظاهر پرجلای آن بود. ساکنان آن، درحالیکه سادگی عرب را در رفتار خود حفظ کرده بودند، در اثر معاملات و روابط تجاری - سیاسی میان عرب بادیه نشین و مقامات رسمی روم - از اطلاعات و دانش نسبتاً وسیعی در باره مردم، جماعات و شهرهای دیگر برخوردار بودند. اما نقطه تاریکی در این میان وجود داشت یعنی همان دشواری ویژه‌ای که معمولاً در جوامع ثروتمند بازرگانی بروز میکند. این نقطه گرهی، فاصله عمیق میان فقر و ثروت بود. توده وسیعی از بردگان و تهی‌دستان در یکسو و موانع شدید طبقاتی که اقلیت ستمگر آنسوی دیگر را از هر تعرضی مصون میداشت. (۶)

در این زمینه تقریباً همه تاریخ نویسان باوری مشترک دارند که این فاصله طبقاتی و بیدادگریها و نیرنگهای اجتماعی و همچنین مقاومت شدید ثروتمندان مکه، در برابر هرگونه تغییر ملامتی موجب موفقیت محمد شد؛ ولی ریشه اساسی آن، بیش از آنکه جنبه اعتقادات مذهبی داشته باشد، انگیزه سیاسی و اقتصادی داشت.

برده داری پیش از اسلام

از دیدگاه تاریخی قطعی است که برده داری در دوران پیش از اسلام، در جهان خارج از اجتماع عرب وجود داشت. زیرا که جامعه قبیله ای عرب، با کوچها و سفرهای موسمی زمینه مساعدی را برای شیوه برده داری نداشت، و تنها در مراکز بزرگ جمعیت مانند مکه این امر میتوانست پا بگیرد. در زمینه وجود برده داری قبل از اسلام، در دایره المعارف اسلامی چنین آمده است :

" در مسیر عادی وقایع آن دوران، این برخاسته از شیوه بازرگانی بود که موج عظیمی از بردگان را از اطراف واکناف به بازارهای معاملات می آورد و عرضه میکرد. کاروانهای برده فروشان برای بدست آوردن این کالا تا قلب آسیا و

آفریقا - چه برای خرید و چه برای دزدی و اسارت - رفت و آمد داشت . (۷)
 اصطلاحات زیادی در زبان عربی برای واژه برده وجود دارد که اشکال گوناگون و مراحل مختلف آنرا بیان میکند . صرفنظر از واژه های بکار برده شده در قرآن - که در بخش دیگری بآن پرداخته خواهد شد - تنها یاد آوری یک اصطلاح عربی از دوران پیش از اسلام که در قرآن بکار نرفته درخور توجه است . مفرد این واژه صقلیبی و جمع آن صقالبه است که در اصل معرب همان واژه ای - است که در انگلیسی Slave در فرانسه Esclave و در زبان آلمانی Sklave برای برده بکار میرود .

جرجی زیران نویسنده مسیحی تاریخ تمدن اسلام، در زمینه ریشه اصلی این واژه مینویسد :

" پیش از اسلام داد و ستد برده در اروپا معمول بوده است و یکی از موجبات رواج آن این بود که قبایل اسلا و روس در ابتدا به کرانه های شمالی دریای سیاه ورودتوان آمدند، و از آنجا بطرف جنوب غربی تا واسط اروپا کوچ کردند . . . این کوچ نشینان ناچار با قبایل ساکسون و هون وغیره که سر راه آنان بودند، می جنگیدند و اسیر داده و اسیر میگرفتند . بازرگانان این اسیران را از راه فرانسه تا اسپانی و آفریقا و شام و مصر برده و میفروختند . . . چون بیشتر این اسیران و بردگان از قبیله اسلا و بودند، آنها را سکلاف میخواندند و عربها کلمه سکلاف را معرف کرده صقلیبی گفتند . " (۸)

بر اساس نوشته همین مورخ زنان برده اغلب وظایف خانه داری را بعهده داشتند و با پیکرهای جالب و جاذب خود، میبایست موجبات انبساط خاطر ارباب را فراهم آورند . مردان برده، فرمانبران شخصی، محافظان و دربارهای موارد بعنوان ملازمان شغلی اربابانشان بودند . گاه و بیگاه اینگونه بردگان مرد به خدمتگذاری در خانه نیز گمارده میشدند که در اینصورت آنها را اخته میکردند .

" . . . بازرگانانی که بیشترشان یهودی بودند به اخته کردن بندگان مشغول شدند و بهای گزافی برای آنان تعیین کردند و کارگاهها و دستگاههای متعددی برای اخته کردن تاسیس شد مشهورترین آن موسسات "وردون" در ایالت لورن (فرانسه) بود . تجار یهودی با کمال بیرحمی کودکان را بآن کشتارگاه برده اخته میکردند، و بسیاری از آنان زیر عمل جراحی میمردند . " (۹)

بر پایه مستندات محکم تاریخی نه تنها برده فروشی در بازارها و نمایشگاه های کالایی عرب در دوران پیش از اسلام وجود داشته است، بلکه قبیله مشهور قریش بمانند دیگر قبایل اشرافی، خود مستقیماً در معاملات برده فروشی دست داشت .

سرگذشت محمد تاپیش از بعثت

در خانواده هاشم - ازقبیله اشرافی قریش مکه - ازیدری بنام عبدالله و مادر ی بنام آمنه، درحدود سال ۹۶۰ میلادی پسری بدنیآمد که اورا محمد نامیدند.

بنابر تعریف دایره المعارف اسلامیه عبدواژه معمولی زبان عرب برای برده در تمامی دورانهای تاریخی میباشد. باین ترتیب عبدالله نام پدر محمد بمعنای برده اله یعنی بت بزرگ بتخانه کعبه و بت قبیله قریش بود. عبدالله مدت کوتاهی پیش ازید نیامدن محمد - هنگامیکه دریک سفر بازرگانی بود - مرد. بگفته ویسل درانت از او برای محمد " پنج شتر، گله ای بز، یک خانه و یک برده زن بجای ماند که در کودکی از او پرستاری میکرد. " محمد شش ساله بود که مادرش رانیز از دست داد و پدر بزرگ او عبدالمطلب وی رانزد خود برد. درسال بعد پدر بزرگ محمد نیز مرد و عمویش ابوطالب سرپرستی او را بعهده گرفت. ابوطالب کسی بود که محمد را ازد وازده - سالگی بهمراه خود بسفرهای بازرگانی میبرد. دراین سفرها بود که محمد نهتنها راهبری و نگاهبانی کاروان بازرگانی را آموخت، بلکه با فرهنگها و اعتقادات و آداب و رسوم جماعات دیگر آشنایی یافت، و همین اطلاعات منبع و مرجع دانش بعدی وی بود. استعداد و امانت وی بسیار زود در محافل تجاری ثروتمند مکه شهرت یافت. همین شهرت مایه آن شد که بخدمت خدیجه یکی از زنان ثروتمند مکه درآمده، و پس از مدتی با او ازدواج کرد. " محمد تا هنگام مرگ خدیجه که بیست و شش ساله - با او زندگی کرد همسر د یگری نداشت. از خدیجه چند دختر بدنیآمد که از میان آنان فاطمه شهرت بیشتری یافت. او همچنین د و پسر زائید که هردو در کودکی مردند (۱۰) محمد تسلا ی از دست دادن پسرانش رادراین یافت که نهتنها علی فرزند عموی خود ابوطالب بلکه زید فرزند یک زن برد ه بنام خریظه رانیز بفرزند ی خود پذیرفت.

برندگان و دعوت محمد

جامعه عرب پیش از اسلام، بمانند همه جوامع ابتدایی، بر پایه پیوند و همبستگی خونی استوار بود. واحد اصلی جامعه فرزند بود بلکه گروه، قوم و قبیله و واحد اصلی جامعه بشمار میرفت. آموزشهای اسلام در عین حفظ همه ویژگیهای اصلی جامعه ابتدایی عرب تنها کوشیده تا پیوند خونی را از میان بردارد و پیوند عقیدتی و ایمانی را جایگزین آن سازد.

" هرآنکس که به خدای واحد ایمان آورد از آل محمد " شمرده میگردد و از قبیله و مردم اوست. " آل محمد " خانواده بزرگ و عظیمی است که با همه گروههای دیگری که بخدای واحد ایمان نمی آورند مخالف است. مشخصه اخلاقی مجموعه این نظام، دراین است که کمک و یاری متقابل را بیک وظیفه قانونی می شناسد، زیرا بر اساس آموزش های دینی، هر مسلمان باید یا ورود افع مسلمان دیگر بهنگام نیاز باشد. این اندیشه کلی تمامی قوانین و مقررات را چه بصورت خاص و چه بصورت عام در بر میگیرد. وجه مشترک عمومی برادری و مساوات

است. همه یکسان در برابر خداوند و همه یکسان در روابطشان با یکدیگر. در میان ایمان آوردگان برتری تنها مبتنی بر پرهیزگاری بیشتر است." (۱۱)

بر اساس این آموزشهاست که او را ندی نیز برای امرتکیه میکند که در آغاز دعوت محمد در کعبه، سخنانش برای تهیدستان و بردگان خوشایند مینمود، در حالیکه قریشیان او را بمسخره میگرفتند. اما از آنجاکه محمد در پناه ابوطالب بود - و ابوطالب گرچه خود این باور نوین را نپذیرفته بود، ولی بحکم پیوند خونی از محمد حمایت میکرد - قریشیان هواداران این باورتازه را آزار میدادند و بمحاکمه میکشیدند. پیروزان بردن ای بنام "سمیه" را که به محمد گرویده بود، قریشیان سنگسار کرده پیکرش را آماج نیزه ساختند. بلال برده سیاه پوستی که نخستین مؤذن اسلام بود، از طرف قریشیان محکوم شد تا هر روز در حالیکه با سنگینی را بردوش میگرفت در زیر آفتاب بایستد و سر انجام ابوبکر او را از صاحبش خریده آزاد کرد. (۱۲)

در وراثت شرایط این دوران و موقعیت بردگان در برابر آموزشهای محمد را چنین توصیف میکند.

"بیم یک دشمنی خونین میان قبیله، قریشیان را از کاربرد تجاوز و جنایت مستقیم علیه محمد و پیروان آزاد او باز میداشت. ولی بدون اینکه آئینهای سنتی قبیله زیر پا گذاشته شود، بردگانی که اسلام آورده بودند نمیتوانستند مورد تجاوز و آزار قرار گیرند. تنی چند از آنان را زندانیها ختنند و برخی از آنان را بی آنکه مجاز باشند سر خود را بپوشانند، ساعتها زیر تابش آفتاب سوزان نگاه میداشتند. ابوبکر که طی سالها فعالیت بازرگانی اش . . . ۴ سکه نقره انداخته بود، تا آنجا که میتوانست . . . ۳۵ سکه آنرا برای خریدن و آزاد کردن بردگانی که ایمان آورده بودند بکار برد. سرانجام محمد برای اینکه از بارد شواری آنان بکاهد، آئینی گذارد که برای رهایی از آزار و تعقیب، افکار باور و اظهارندامت میتواند درخور بخشایش باشد. قریشیان، بیش از آنکه از آموزشهای محمد بیمناک باشند، نگران آن بودند که این امر مورد پذیرش و تأیید بردگان قرار میگرفت. تعقیب و آزار بردگان ایمان یافته نقد ریال گرفت و ادامه یافت که محمد به آنان اجازه داد و توصیه کرد که به حبشه مهاجرت کنند." (۱۳)

پس از اینکه در سال ۱۵ هجری خانواده، مکه را بقصد مهاجرت ترک کرد، اشراف حاکم مکه، از بیم و نگرانی، مصمم شدند که به هر قیمت شده از اشاعه افکار و آموزشهای محمد جلوگیری کنند. در آغاز با پیشنهاد ثروت و مقام کردند ولی او نپذیرفت. سپس خواستند او را بمصالحه ای وادار کنند که یکسال او خدا یان دیگر را بپرستد، و یکسال دیگران اله، خدای یکتای اسلام را بپرستند. این مصالحه را نیز محمد رد کرد. گفته میشود که سوره "الکافرون" که مشتمل بر شش آیه زیباست در پاسخ این مصالحه آمده است.

"بگوای کافران، نمی پرستم آنچه شما می پرستید. و نه شما می

پرستید آنچه من میپرستم . و من میپرسم چه شما میپرید . و نه
شما میپرستید آنچه من میپرستم شما راست دینتان و من
من " (۱۴) .

د ر این هنگام بود که همه قریشیان روابط خود را با خانواده هاشم بریدند . این تحریم
تا آنجا پیش رفت، که هیچکس اجازه نداشت با آنان غذا بفروشد و حتی با آنان سخن
بگوید . باد نظر گرفتن چنین مقاومت‌هایی است که میتوان از دیدگاه تاریخی نفاهم
بیشتری برای درک موقعیت محمد در زمینه تنظیم آموزش‌هایش داشت . بر همین
اساس است که گیب میگوید .

" چنین پیدا است که محمد بطور قیقی به جدایی میان قانونگزاری
از یکسو و باورهای شخصی از سوی دیگر توجه داشته است . برای
پدید آوردن آئین‌ها و مقررات تازه و محافظه کاری و مقاومت جامعه
عرب را سخت بدیده داشت و بد رستی میدانست که تا کجا قادر
است دامنه اصلاحات خود را با صد ورا حکام بگستراند . " (۱۵)

فرجام اختلاف با سران مکه

د عوامل اساسی و مهم در آموزش‌های محمد وجود داشت : دعوت به
یکتاپرستی ، مساوات و برادری اعضای جامعه . طبیعی است که هیچیک از این
د و نمیتوانست برای اشراف مکه مطلوب باشد . در حالیکه دعوت به یکتاپرستی
مستقیماً منابع درآمد و ثروت مکه - بعنوان مرکز اجتماع بت‌های قبایل گوناگون و زیارت
گاه جوامع مختلف عرب - را تهدید میکرد ، مساوات و برادری بعنوان یک عامل
سیاسی نمیتوانست انگیزه بروز ناآرامی در جامعه اشرافی و ستمگر مکه باشد .

زمانی که حتی تحریم علیه خانواده هاشم و کوشش برای انزوای محمد
بجایی نرسید ، دشمنی اشراف مکه بنقطه ای رسید که توطئه‌های برای مرگ وی چیدند .
انجام این امر بعهده مردانی که از طرف ده خانواده معروف از قبیله قریش برگزیده
شده بودند گذارد شد تا بدور مشترک این مایه ناآرامی را از میان بردارند . همین امر
موجب شد که محمد به همراه بانفوذترین همراهش ابوبکر ، مکه را پنهانی ترک گوید و
بعدینه برود . هجرت از مکه سرآغاز فصل نوینی در گسترش اسلام بود . زیرا که دیگر
محمد نیازی به پاره‌ای ملاحظات نداشت . بسیاری از اسلام شناسان ، در تحلیل
اختلاف میان شیوه آرام و سرشار از نرمش محمد در مکه و برخورد های خشن و شدید
وی در مدینه باین نتیجه میرسند که این تضاد بیانگر موضع ضعف و قدرت او است .
تنها گیب نویسنده " اسلام گرایی " این امر را تداوم طبیعی و منطقی رشد اسلام می
شناسد .

" آنچه عموماً بصورت یک تضاد شدید میان رفتار و کردار پیغمبر در حال
تعقیب و فشار در مکه ، بایک حاکم مذهبی جنگجو و پرخاشگر در مدینه
عنوان میشود ، از دیدگاه تاریخی ، در خورتوجه و تاویل نیست .
د ر عمل هیچگونه وقفه یا تغییری در شناخت و درک محمد - در باره
آنچه وی از مدت‌های پیش بعنوان یک اجتماع مبتنی بر دین در اندیشه

خود می پرورانید - رخ نداده است. اوبدیده داشت که چنان جامعه مذهبی باید در یک خط سیاسی سازمان داده شود، و نه بصورت یک سازمان مجرد مذهبی در درون یک جامعه. آنچه به شکلی تازه، در مدینه بروز کرد تنها این امکان بود که چنان جامعه مذهبی میتواندست از مرحله تصور به مرحله اجرا درآید. " (۱۶)

محمد طی د ه سال آخر زندگی یعنی از هنگام هجرت در سال ۲۲ تا هنگام مرگش در سال ۶۳۲ میلادی شصت و پنج جنگ مذهبی را سازمان داد که خود شخصاً بیست و هفت جنگ را رهبری کرد. جنگهای مذهبی با شرکت محمد را غزوه و بدون شرکت او را «سریه» مینامند.

منابع و مآخذ آموزشهای اسلامی

مجموعه آموزشهای اسلامی را میتوان در سه منبع اساسی جستجو کرد. در مرحله اول قرآن، که برای مسلمانان عبارتیست از کلمات الهی که پیمبر بوسیله وحی دریافت داشته و آنرا برای مردم مابازگفته است. مرحله بعدی، احادیث یا نقل قولهایی است که از محمد در زمینه های مختلف بجای مانده، بدون آنکه رابطه و استناد مستقیمی بخداوند داشته باشد. بد نیست دانسته شود که احادیث بر پایه انتقال مستقیم شخصیتهای معتبر و همزمان با محمد جمع آوری شده است که از خاطره ها - نشان نظرات پیمبر را در موارد مشخصی نقل کرده اند. احادیث بطور کلی بر اساس استناد آن بشخصیتهای مورد قبول عام بسوگروه تقسیم میشود. "صحیح" که کاملاً معتبر است، "حسن" که احتمال صحت آن بیشتر است، و "ضعیف" که احتمال صحت آن چندان نیست.

سومین منبع سنت است. بطور کلی سنت در اقوام مختلف عرب - ریشه تاریخی عمیقی دارد. بر همین اساس است که در دوران پیش از اسلام نیز جامعه اسلامی برای خود یکرشته سنتهای ویژه ای - در رابطه با کنشها یا واکنشهای محمد در زمینه های گوناگون - فراهم آورده است، که این سنتها از نظر اهمیت دست کمی از احادیث ندارند.

"جامعه اسلامی دارای سنتهایی است که ساختار اجتماعی و قانونی آنرا شکل میدهد. این سنتها یا از مراسم گذشته برخاسته و یا بطور مشخص از سوی پیمبر بکار گرفته شده است. اما بمعنای موجود دقیق، اصطلاح سنت شامل آئینهای اجرایی است که در قرآن بطور مستقیم از آنها یاد نشده است. بدین ترتیب سنت، بمعنای اسلامی آن، عبارت از "رسوم جامعه اسلامی" است که بر بنیاد نقل قولهای شفاهی استوار است و برابر آنچه بصورت کتبی در قرآن آمده است. " (۱۷)

برد هادری در اسلام

با در نظر گرفتن نقش سنت در جوامع عرب پیش از اسلام، میتوان - دریافت که محمد ناچار از آن بوده است که پاره ای از آموزشهای خود را با آنها

تطبیق دهد و حتی پاره ای از آنها را در آموزشهای خود بگنجانند تا بدین ترتیب امکان پذیرش و مقبولیت بیشتری برای مردم داشته باشد. دقیقاً بر همین پایه است که برده داری بعنوان یک امر مرسوم، از طرف اسلام پذیرفته شد و فقط پاره ای محدودیت هاد رزمینه حقوق اربابان نسبت به بردگان، بوجود آمد و خوشرفتاری با آنان توصیه شد. اسلام شناس مشهوری که در زمینه مسائل قضایی - حقوقی اسلام تحقیقات عمیق فراوانی دارد در همین زمینه میگوید:

" آزادی در شمار حقوقی است که همراه انسان بدنیا می آید. بردگی تنها استثنایی است که در زمینه این قانون کلی وجود دارد. آدم و حوا آزاد بودند. آزادی بمعنای قدرت داشتن در تعیین سرنوشت خویش است. یک انسان آزاد هیچگونه فرمانروایی جز خداوند - که فرمانروای همه انسانهاست - نمی شناسد و تنها خدمتگزاری با او وظیفه انسان است. از این رو آزادی امر دلخواه و مبتنی بر تمایل و کشش فردی نیست. از اینجا است که این امر از دیدگاه قانون فاقد اعتبار است که بطور ناگهانی بتوان انسانی را برده اعلام کرد. " (۱۸)

اگر در دوران پیش از اسلام برده داری مبتنی بر بزرگانی، و برده بعنوان یک کالا بود، پس از اسلام برده داری نتیجه مستقیم جنگ بود. بگفته جرجی زبران: " همینکه مسلمانان بر سپاهی غلبه میکردند و یا شهری را میگشودند، زنان، مردان و کودکان آنها را اسیر میگرفتند و آنان را میان خود تقسیم میکردند. چه بسا که در یک جنگ، دهها هزار اسیر بدست مسلمانان میافتاد و آنان گردن اسیران را طناب میبستند و میان خویش توزیع میکردند. گاه میشد که در یک جنگ، یک سوار عرب صد مرد و صد زن - اسیر سهم میبرد و در ظرف چند جنگ، قریب هزار اسیر پیش یکنفر باقی میماند. . . . غالباً، اسیران را پیش از تقسیم کردن، یکجا میفروختند، و جارجی میدان جنگ داد میزد که هر اسیر بصد درهم یا هزار درهم یا بیشتر و یا کمتر. چه بسا که فروش اسیران یک میدان جنگ، ماهها طول میکشید. . . . مسلمانان بیشتر اسیران خود را میفروختند، چون از اداره کردن امور اسیران عاجز بودند. " (۱۹)

مالکیت اسیران، پس از فروش به ارباب تازه انتقال می یافت و بمانند دیگر غنائم جنگی، همچون کالایی از یکی بدیگری منتقل میشد. یک اسیر جنگهای اسلامی، سر نوشتش در اختیار خلیفه یا جانشین او یا فرمانده جنگی بود و این وضع تا هنگامی ادامه می یافت که اسیران بین جنگجویان فاتح اسلامی تقسیم نشده بودند. پس از تقسیم هر جنگاوری که صاحب اسیری میشد، حق داشت او را بکشد، او را برده خود سازد، و یا او را در برابر گرفتن پول و یا بدین گرفتن پول آزاد کند. حتی اگر اسیر، در دوران اسارت خود اسلام می آورد، فقط از کشتن رهایی می یافت، ولی در مورد دیگر همچنان باعتبار خود باقی میماند. موقعیت اجتماعی برده در اسلام را دایره المعارف اسلامی چنین توصیف میکند: " در سطح قضایی - مذهبی،

برده یک کیفیت مرکب دارد که آمیزه‌ای از کالا و انسان است. برده بعنوان یک کالا است، زیرا که حقوق مالکیت بر آن چیره و جاری است. امری که تعریف دقیق برده داری برپایه آن بنیاد گرفته است. چه زن و چه مرد، در چنین حالتی تمام موارد اجرایی و قانونی که در باره کالاها جاری است، مانند فروش، هدیه، بخدمت گرفتن و غیره در باره او اجرا میشود. در چنین شرایطی برده "بیشتر موقعیست کالایی" دارد. در طبقه بندی موارد گوناگون مالکیت، برده بطور کلی همسطح اغنام و احشام است، و سرنوشتی مشابه آن دارد. مثلا یک برده نوزاد، بعنوان محصولی از ماد رش، همانند بره یک گوسفند که بصاحب گوسفند تعلق دارد، از آن ارباب است. (۲۰)

سرنوشت اسیران برده شده و فروش آنان همانند کالا در آغاز اسلام و در دوران حیات محمد امری بسیار عادی بود. در تاریخ اسلام نوشته استاد علی اکبر فیاض گزارشی از یک "سریه" که زید بن حارثه بفرمان محمد برای تسخیر منیا در ساحل دریای نزدیک مرزمصر انجام داد، آمده است که جنگاوران اسلام، با گروهی از اسیران منیا، به مدینه بازگشتند. "آنها را صاحبانشان در بازار مدینه بفروش گذاشتند"، مادرها را جدا و بچه‌ها را جدا. گریه وزاری اسیران بگوش پیغمبر رسید. پس از تحقیق حال فرمود آنها جز با هم نفروشند. (۲۱)

در همین اثر گفته شده است که هنگامیکه از حاکم مصر خواسته شد اسلام آورد، او اگرچه اسلام نیاورد، ولی نامه پیغمبر را با احترام دریافت کرد و برای محمد "هدایایی فرستاد از جمله دو کنیز قبطی، یکی ماریه که پیغمبر برای خود گرفت" (۲۲)

همین کنیز است که در سال بعد پسری برای محمد بد نیا آورد که او را ابراهیم نامیدند، ولی در شیرخوارگی مرد. بهر صورت دادن غلام و کنیز بصورت هدیه، مانند کالاهای دیگر امری رایج بود که همچنان در اسلام نیز ادامه یافت.

انواع گوناگون برده

مطالعه آثار تاریخی اسلامی بیانگر این واقعیت است که در دوره آغازین اسلام، نه تنها نامها و اصطلاحات گوناگونی برای انواع مختلف برده وجود داشته، بلکه میان انسان آزاد و برده نیز چند ائیه‌های ویژه‌ای وجود داشته است. گذشته از بردگان خریداری شده، یا اسیر شده، در ادبیات عرب، دو نوع دیگر برده با موقعیتهای خاص دیده میشود، که در شرایطی میان انسان آزاد و برده بسر میبرند. "قن" که تقریبا وضعی مشابه "سرف" در دوران ابتدایی فتوئالی دارد، دهقانی است که وابسته بزمین است. و در تنها مرجعی که میتواند اطلاعاتی اندک در زمینه "قن" بدست آورد یعنی تاریخ تمدن اسلام نوشته جرجی زبران، از آنان بعنوان "کشاورزان همیشگی" یاد میشود. بر اساس گفته جرجی زبران "قن" حق ترک محل کار و زندگی خود را ندارد. او و خانواده اش که بخشی از واحد کشاورزی را تشکیل میدهند، همراه آن واحد میتوانند خرید و فروش شوند و بمالک جدید واگذار گردند. تنها اختلاف "قن" با

برده در این نکته است که او را نمیتوان جدا از محل کار و زندگی اش بصورت کالای منقول مورد معامله قرارداد. (۲۳)

در ادبیات عرب مرحله دیگر و یا تکامل یافته تری از برده و دهقان وابسته وجود دارد که بنام "مولی" خوانده میشود. مولی برده ایست آزادی یافته، که گرچه از شرایط بهتری از برده بسر میبرد ولی هنوز بایک انسان آزاد - جدایی دارد. برخلاف "قن"، در ادبیات عرب موارد بسیار فراوانی در زمینه مولی وجود دارد و اسلام خود یکرشته آئینها و مقررات ویژه برای روابط با مولی تنظیم کرده است. در زبان عربی واژه مولی بمعنای گوناگونی چون خویشاوند، دوست، هم پیمان، همسایه بکار برده میشود. اما در رابطه با موقعیت برده آزاد شده، گویای حالت ویژه ای است که معنای "تحت حمایت" میدهد.

در اسلام برده یا میتوانست بوسیله پرداخت بهای معینی آزادی گردد که این امر یا بوسیله پول نقد و یا بمیزان مشخصی خدمت تامین میگردد. نوع دیگری هم وجود داشت که آزادی برده بنا برخواست و تمایل ارباب بود. بر همین اساس، برده آزادی یافته یا مولی، در رابطه خود با آزادکننده اش از سه حالت مشخص نمیتوانست بیرون باشد:

۱ - مولی عتاقه - در صورتیکه اسیر یا برده خریداری شده ای با صاحب خود قرار معینی میگذارد که بتواند پس از انجام خدمت خاصی یا پرداخت مبلغ معینی - چه یک مرتبه و چه بصورت اقساط - آزاد گردد، در چنین شرایطی برده آزادی یافته، مولی عتاقه نامیده میشود و در شمار خانواده صاحب خود در می آید. پس از مرگ اوتام مادرک وی با رباب انتقال می یافت ولی مولی عتاقه، هیچگاه از ارث صاحب خود بهره ای نداشت. در موارد بسیاری یک مسلمان فاتح، که صاحب گروهی اسیر میشد و نمیتوانست آنان را بلافاصله بفروشد و امکان نگاهداری آنان را نیز نداشت، آنانرا پس از آنکه موی قسمت جلوی سرشان را می تراشید، بصورت مولی عتاقه آزاد میساخت.

۲ - مولی عقد - مواردی چه پیش از اسلام و چه پس از آن - وجود داشته است که چه بصورت فردی و چه بصورت گروهی کسی یا کسانی برای بهره گیری از نفوذ شخصیت یا قبیله نیرومندی بر اساس قراردادی، خود را داوطلبانه "مولی" یا تحت حمایت آن قبیله اعلام میداشتند. این هم پیمانی برای آنان مصونیتی در برابر هجوم و تجاوز دیگران پدید می آورد. این گونه مولی عقد، ثروت و مادرک خود را پس از مرگ بهم پیمان خود واگذار میکرد. بنا بر نوشته جرجی زیسران، محمد خود یک مولی حبشی، یک مولی ایرانی، یک مولی قبطی و یک مولای یونانی داشت. با آنکه پاره ای از موالی مسلمانان در آغاز اسلام، با حفظ دین خود به پشتیبانی هم پیمانان مسلمان خود حتی در جنگهای مذهبی نیز شرکت داشتند و حتی در آن جنگها کشته میشدند، بعد ها محمد هم پیمانی با پیروان ادیان دیگر را منع کرد. در این زمینه آیه مشخصی در قرآن وجود دارد که میگوید "ای کسانی که ایمان آورده اید یهودیان

ومسیحیان را دست هم پیمان (مولى) خود قرارند هید . " (۲۴)

۳ - مولى رحم - اگر مولى يك قبیله بامولى قبیله دیگری پیوند زناشویی می بست، بهمراه این پیوند، مولى قبیله دوم میشد . این امر بیشتر بدین خاطر بود که اعراب تعصب خاصی داشتند، و یازدواج بامولى تن در نمایی دادند ، بهمین جهت اکثر موالی میاید بین خودشان زناشویی میکردند . (۲۵)

برای درک این نکته که چگونه مسئله ارث باقیمانده از مولى چنان نقش مهمی میتواند داشته باشد باید باین امر توجه شود که در دوران - آغاز اسلام ، تقریباً گردانندگان دستگاه خلافت، همه از بردگان آزادی یافته بودند که بسیاری از آنان بمقامهای بلندی دست می یافتند و بگفته جرجی زیوان بیشتر نویسندگان ، مفسران ، سرایندگان، زیان شناسان و حتی حافظان قرآن از موالی بودند، که از درآمد های سرشاری بهره می یافتند . (۲۶)

در بخش دوم موارد مشخصی که در قرآن از برده یاد شده است مورد بررسی قرار میگیرد .

توضیحات

* - از مصاحبه های رجوی منتشره از طرف انجمن دانشجویان مسلمان (آمریکا)
بتاریخ ۱۹ آگوست ۱۹۸۱

- 1) H. A. R. Gibb, Mohammedanism: A Historical Survey. Oxford University Press, London, 1971, p. v.
- 2) Michael Hart, The 100, A Ranking of the most influential Person in History. Hart Publishing Co., New York 1978, p. 14.
- 3) Will Durant, The Story of Civilization: The Age of Faith. Simon & Schuster, New York, 1976, Ptlv p 167
- 4) Ibid., p. 158-59
- 5) Enzo Orlandi, Mohammed und seine Zeit. Emil Vollmer Verlag. Wiesbaden, Germany, 1967, p. 17
- 6) H. A. R. Gibb
- 7) Encyclopedia of Islam. Humanities Press Inc., Atlantic Highland, New Jersey, Vol. I, 1960 p. 32.

۸ - تاریخ تمدن اسلام جلد پنجم تالیف جرجی زیوان ترجمه و نگارش علی

جواهر کلام . موسسه مطبوعاتی امیرکبیر چاپ دوم دیماه ۱۳۳۶ صفحه ۳۱

۹ - همانجا صفحه ۳۲

- 10) Will Durant, p. 161.
- 11) Thomas Arnold and Alfred Guillaume, ed. The Legacy of Islam. Oxford University Press. London, 1960, p. 285-86
- 12) Enzo Orlandi, p. 21.
- 13) Will Durant P. 165

۱۴ - قرآن " الكافرون " سوره ۱۰۹ متشکل از ۶ آیه .

- 15) H. A. R. Gibb. P. 22
 16) H. A. R. Gibb P. 19
 17) H. A. R. Gibb P. 50
 18) Thomas Arnold P 292-93

۱۹ - تاریخ تمدن اسلام جلد چهارم صفحه ۵۱ - ۵۲

20) Encyclopedia of Islam P. 26

۲۱ - تاریخ تمدن اسلام جلد چهارم صفحه ۵۵

۲۲ - تاریخ اسلام از علی اکبر فیاض سلسله انتشارات دانشگاه تهران شماره ۳۳۸ - تهران ۱۳۳۵ صفحه ۱۰۳

۲۳ - همانجا صفحه ۱۰۷

۲۴ - تاریخ تمدن اسلام جلد چهارم صفحه ۵۵

۲۵ - سوره مائده آیه ۵۷

۲۶ - تاریخ تمدن اسلام جلد چهارم صفحه ۵۵ - ۵۹

بقیه از صفحه ۲۴

ما انتقاد از مقاله ایراکه در شماره قبل " علم و جامعه " بچاپ رسیده است بطور مشروط می پذیریم باین معنی که آن مقاله را که بوسیله یکی از دوستان " علم و جامعه " نوشته شده بود بمنزله شروع بحث تلقی کردیم و بهیچ وجه مدعی آن نبوده و نیستیم که تمام جوانب موضوع در آن نوشته مورد بحث قرار گرفته است و البته در این رابطه انتقاد نویسنده نامه از مقاله مزبور (و نه از علم و جامعه) صحیح میباشد . لکن همانطور که ملاحظه می کنید در این شماره نوشته دیگری در رابطه با مطالب میثاق داریم و باین بحث ادامه خواهیم داد .
 و اما در مورد مقاله " کار " پاسخ آن بعهدده رفقای " سازمان چریکهای فدائی خلق ایران " میباشد که ما باکمال میل صفحات " علم و جامعه " را در رابطه با پاسخ به مطالب این نامه ، در اختیار این دوستان قرار میدهیم تا در صورت تمایل به مسئولیت خود ، بنویسند نامه پاسخ بدهند .

Kar Committee

P.O. Box 6029

Arl. Va, 22206

Name _____

Street _____

State _____

ششماه ۱۶ دلار

یکسال ۲۸ دلار

City _____

Zip _____



برای

اشتراک

ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

از شماره های ۷۳ به بعد، فرم اشتراک را به کمیته کار ارسال فرمائید .

نفوذ نظامی آمریکا در عربستان سعودی ۲

نوشته : KONRAD EGE

ترجمه : مهران مهدوی

امنیت برای کس ؟

سران عربستان با توجه به حمایت فراوانشان از حضور نظامی آمریکا در خاور میانه ، چندان علاقه ای به تاکتیک صف آرائی سریع نیروهای آمریکا (R. D. F.) RAPID DEPLOYMENT FORCE ندارند . در امنیت در خلیج فارس - عرب ، دولت آمریکا و عربستان اتفاق نظرند . از نظر خاندان سلطنتی عربستان ، معنای امنیت ادامه حکمرانی آنهاست . (" حساسیت " آنها در مورد مسائل خانوادگی ، زمانی آشکار شد که رئیس سیا در عربستان را بخاطر گزارش او در مورد اختلافات خانوادگی ، در سال ۱۹۷۹ بیرون انداختند .) از نظر آمریکا ، معنای امنیت در منطقه تولید دائمی نفت عربستان ، و نفوذ آمریکاست . این دو برداشت بهم مربوط میشوند ، ولی کاملاً یکسان نیستند .

صف آرائی سریع نیرو، خود مسلماً نخواهد توانست عربستان را از یک حمله خارجی مصون بدارد . " چنین احساس میشود که صف آرائی سریع نیرو ، به همراه تیم مشورتی آمریکا در عربستان ، برای گرفتن سریع تاسیسات نفتی در ولایات شمال شرقی زیاده از کفایت هم باشد و آمریکادر صورت یک تحریم نفتی دیگر این کار را خواهد کرد . "

در حالیکه تصرف مناطق نفتی عربستان توسط آمریکا شاید خیلی فرضی بنظر برسد ، طراحان پنتاگون چنین نقشه ای را برای زمان لازم می کشند . همین سال ۱۹۴۸ بود که " مقامات آمریکائی تصمیم گرفتند که در صورت جنگ با شوروی باید یک نقشه سری برای نابود کردن پالایشگاهها و چاههای نفت خاور میانه آماده باشد . . . تصمیم براین شد که نسه شرکتهای نفتی ونه کشمسور میزبان از این برنامه مطلع شوند . "

فرمانده صف آرائی سریع نیرو سپهد پل کلی در بحث اینکس دفاع عربستان از مناطق نفتی غیر ممکن است ، آشکارا از یک " استراتژی شفاعتی " حمایت کرده و خواستار صف آرائی نیروها در هر نقطه که احساس خطر درگیری نظامی است میباشد . کلی اظهار میدارد : " . . . بمحض اینکه نیروهایت را وارد منطقه ای که باشغال دشمن در نیامده ، نمودی ، آنوقت تمام محاسبات مسئله را دگرگون کرده ای . " مقامات دیگر آمریکائی بیشتر صریحا پیرامون امکان تصرف ساده مناطق نفتی توسط آمریکا صحبت میکنند . یک گزارش کنگره بسال ۱۹۷۹ ، در ضمن منع تصرف نظامی مناطق نفتی اظهار میدارد که اگر دولت تصمیم به تصرف آن مناطق گرفت ، " پادشا هی بیابان " - عربستان سعودی - " بالنسبه بسادگی بتصرف در خواهد آمد . "

کلماتی از این قبیل ، تهدید های مقامات آمریکائی در دنبال تحریم نفتی ۱۹۷۳ ، و دلواپسی در مورد وابستگی کامل به ارتش آمریکا ، باعث شده که سران عربستان برای منابع تسلیحاتی و مشورتی بدنبال راه چاره دیگری باشند . ارتش عربستان شروع بخريدن مقدار زيادي تسليحات و تجهيزات از انگلستان و فرانسه کرده است . در فوریه ۱۹۸۱ ، صدر اعظم آلمان غربی هلموت اشمیت گفت که او مایل به فروش تانک به عربستان است ، و رژیم عربستان نیز مرتبا دنبال نزدیک تر کردن همکاریهای نظامی با دیگر رژیمهای محافظه کار منطقه است .

یکی از عوامل کلیدی این اتحاد منطقه ای ، روابط عربستان - پاکستان است . ضیا الحق مرتبا به ریاض مسافرت میکند ، و سرویس خبری پاسیفیک در فوریه ۱۹۸۱ گزارش داد که رژیم سعودی حاضر به پرداخت حدود یک میلیارد دلار به ضیا الحق در قبال حمایت نظامی گردید . در حال حاضر عربستان یک " قرارداد طویل العدت " آموزش نظامی با پاکستان دارد ، و بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ پاکستانی بعنوان سرباز مزدور در ارتش عربستان بخدمت مشغولند . بر طبق موافقت نامه جدید قرار نیست که تعداد زیادی سرباز پاکستانی جدید به ارتش عربستان اضافه گردد . بلکه ، ضیا الحق بعضی سربازان خود را در صورت لزوم موظف به کمک به خانواده سلطنتی عربستان نموده است .

بهر حال پس از سی سال روابط نزدیک آمریکا - عربستان ، سعودی ها هیچ راه حل سریعی برای خلاصی از وابستگی به آمریکا ندارند . خرید اسلحه از جاهای دیگر هم مسئله قطعات و تعمیرات را پیچیده تر میکند . ضمنا ، بپایان رساندن برنامه های جاری آمریکاد ر عربستان تا آخر دهه ۱۹۸۰ طول میکشد . این مطلب در مورد برنامه

های گروه نظامی مهندسين آمريکايي صادق است که چنين توصيف شده اند " دخالت زياده از حد آمريکا در امور داخلي يک کشور ديگر - عملي است که در زمان صلح مناسبتي ندارد . " براي نمونه ، برنامه هاي گروه نظامي مهندسين شامل نقشه کشي شهر نظامي ملک خالد است که " يکي از بزرگترين و پيچيده ترين تاسيسات نظامي جهان " مي باشد .

گروه نظامي مهندسين U.S. Armycorps of Engineers

گردش کارها اينطور نشان ميدهد که گروه نظامي مهندسين شايد يکي از موثرترين ابزار دست آمريکا براي تسلط و کنترل اقتصاد و - برنامه هاي ارتش عربستان باشد . نقشه هاي آن در سال ۱۹۵۱ با ساختن يک پایگاه هوائي در ظهران آغاز شد ، و يک ترمينال غير نظامي هم چند سال بعد به هزينه آمريکا ساخته شد . در اوت ۱۹۶۴ ، وزارت - خارجه از اين گروه تقاضاي " ايجاد سرويس هاي ساختماني و مهندسي لازم را براي نقشه کشي و ساختن تاسيسات نظامي بخصوصي در عربستان " نمود . در آن سال ، گروه شروع به فعاليتهاي ساختماني از قبيل خانه سازي براي بستگان نظامي ، فرودگاهها و بنا در براي هوا برد و وزارت - دفاع عربستان نمود . اولين قسمت در " خامس مشيت " در سال ۱۹۷۱ به مبلغ ۸۱/۴ ميليون دلار پايان پذيرفت ، دومي در تابوک در سال ۱۹۷۳ و بمبلغ ۸۱ ميليون دلار خاتمه يافت . همچنين قسمت سوم ، شهر نظامي ملک خالد تا قبل از ۱۹۹۰ تمام نخواهد شد . گروه ، مخارج اين پروژه را که نزديک " الباطن " واقع شده است در سال ۱۹۸۰ حدود ۸/۱ ميليارد تخمين زد . اين شهر نظامي قابل استفاده براي ۷۰۰۰۰ نفر خواهد بود ، که داراي فرودگاه ، موشک انداز ، تجهيزات تعليماتي و انبار سلاح خواهد بود ، و " به سعوديها قدرت زيادي در مرزهاي شمالي ميدهد و در صورت افزايش نيروي نظامي در آن منطقه حساس ميتواند محل تعليماتي خوبي باشد . "

برنامه هاي ديگر گروه مهندسين از اين قرارند : ساختن آکادمي نظامي ملک عبدالعزيز نزديک رياض و مرکز نيروي هوائي پادشاهي سعودي در رياض ، يک " مدرسه تعليمات فني و هوائي " در تابوک ، - بنا در آبهاي عميق در جيبيل و جده بعنوان قسمتي از برنامه توسعه نيروي دريائي که توسط نيروي دريائي آمريکا اداره ميشود و هزينه اش ۷ ميليارد دلار خواهد بود ، و کمک در ساختن پایگاههاي هوائي بعنوان قسمتي از برنامه هاي پيس هاک و پيس سان نيروي هوائي آمريکا بترتيب براي هواپيماهاي F-5 و F-15 . گروه همچنين مشغول مدرسيزه

کردن سیستم لجستیکی ارتش عربستان بوده است ، و از سال ۱۹۷۳ ، -
 مسئولیت طراحی و ایجاد تاسیسات برای مدرنیزه کردن برنامه گارد ملی
 عربستان را که تحت فرمان II. A. Army Material - Development and
 Readiness Command

میباشد عهده دار بوده است .

حقیقتا عربستان " بزرگترین برنامه ساختمان نظامی این گروه -
 است " بخش خاورمیانه گروه متشکل از تقریبا ۱۵۰۰ کارمند رسمی آمریکایی
 است که دو سوم آنها در عربستان مستقر هستند .
 پس از موافقت اولیه عربستان با این پروژه ها ، قدرت تصمیم
 گیری عربستان برای اجرای آنها محدود میشود . بنابراین ، این سؤال
 مطرح شده است : چه کسی از این تاسیسات عظیم بهره مند میگردد -
 تاسیساتی که نه با اندازه ارتش عربستان تطابق دارند و نه شاید
 هیچوقت این تطابق بوجود آید ؟ - البته آمریکا و شرکتهای ساختمانی
 آمریکا از این خوان نعمت بهره مند میشوند زیرا که اینها به منافع فراوانی
 نایل میآیند همچنین رشوه گیران عربستان ، از جمله اعضا خاندان
 سلطنتی میلیونها دلار بدست میآورند . البته ، هنوز سؤال بجای خود
 باقیست : آیا این سازندگی حتی بدر ادامه رژیم سعودی میخورد ؟

برای مثال ، شهر نظامی ملک خالد ، بنا بگفته موافقان برنامه
 " بسهنگام نا آرامیهای سیاسی داخلی با جدا کردن نیروهای مسلح از مراکز
 اصلی جمعیت به وفاداری سربازان کمک میکند . " هرچند ، " در دراز -
 مدت ، مسئله نقش استراتژیکی این شهر مطرح میگردد . در دهه ۱۹۷۰
 تصور میشد " پروژه تا حدی توسط تقاضاهای دهه ۱۹۸۰ مورد توجه
 خاص واقع شده . . . این شهر شاید بتواند بعنوان کانون برنامه
 مملکت برای دفاع از خلیج و مناطق نفتی شرقی اش اقدام کند - با این
 حال ، توانائی آزمایش نشده نیروهای مسلح بعنوان یک مسئله مهتر
 استراتژیکی باقیست . "

بطور خلاصه : ایالات متحده یک تشکیلات نظامی عظیم برای
 عربستان پایه گذاری کرده که نفقات ارتش آن کمتر از ۵۰۰۰۰ نفر است .
 منطقی بنظر میرسد که نتیجه بگیریم که طراحان پنتاگون این بنیانگذاری
 نظامی را حداقل برای استفاده آمریکا در یک " موقعیت حساس " میخواهند .
 حتی بعضی از مقامات عربستان شروع به استفاده از نقش آمریکا در این
 هزینه های عظیم و گرانقیمت نظامی کرده اند . آنها میپرسند آیا این
 تشکیلات " توانائی مورد نظرشان را به آنها داده است ، و آیا آمریکا
 بقدر کافی به اثرات خطرناک وجود سلاهای مدرن (در عربستان) توجه

نموده است. " بعضی از مقامات عربستان میترسند که مستشاران آمریکائی بجای بکار بردن سلاحهای مدرن تربیشتر بساختن تاسیسات نظامی پرداخته اند تا " عربستان را تحت کنترل و وابسته نگاه دارند. "

وابستگی به آمریکا به امنیت داخلی نیز مربوط میشود. شاهزادگان عربستان برای حفظ قدرت خود به شبکه اطلاعاتی و مستشاران نظامی و غیر نظامی آمریکا متکی هستند - قدرتی که در نظر مفسرین غربی در خلال چند سال اخیر شدیداً تضعیف شده است.

اهو زبسیون و شبکه اطلاعاتی عربستان

در ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۰ روزنامه واشنگتن پست گزارش داد که در

ژانویه همانسال، یک مفسر سیا در یک جلسه کوتاه به رهبر تاهورینگ خبرنگار روزنامه واشنگتن استار و جین ویت مور خبرنگار مجله نیوز ویک اطلاعاتی داده است. مفسر مزبور به آنها گفته بود که رژیم عربستان " ممکنست در ظرف دو سال آینده متلاشی گردد. " (این جلسه کوتاه یک دستپاچگی جدی برای سیا بوجود آورد زیرا که جلسه فقط چند روز قبل از مسافرت مشاور امنیتی آنزمان، برژنسکی، به عربستان تشکیل شده بود. سیا تهدیدات و تمهیدات زیادی بکار برده بود که واشنگتن استار و نیوز ویک آن داستان را چاپ نکنند، و رئیس سابق سیا فرانک کارلوچی مجبور به عذر خواهی از رهبران عربستان شده بود.)

بعد از جنگ جهانی دوم، و مخصوصاً در چند ساله اخیر، خاندان سلطنتی عربستان با مشکلات متعددی روبرو شده اند. با این حال، جنبش پیشرو بعثت فقدان تشکیلات و موقعیت بسیار مشکل در رابطه با موضع گیری و هدف، در عربستان خطری متوجه رژیم ننموده است. یک دلیل اصلی دیگر، انحصار طلبی شدید سران عربستان است که غالباً توسط خارجیها طرح و تنظیم میگردد.

اولین شبکه اطلاعاتی پیچیده خارجی که برای خاندان سلطنت مشغول بکار شد توسط آرامکو در اوائل دهه ۱۹۴۰ با بعرضه وجود گذاشت. (همچنین در سال ۱۹۴۴، رئیس سابق هم آهنگ کننده اطلاعات، سرهنگ ویلیام ادی که تجربیات عمیقی در گردانندگی شبکه اطلاعاتی در خاور میانه داشت سفیر کبیر آمریکا در عربستان شد. هم آهنگ کننده اطلاعات C. O. I قبل از بوجود آمدن سیا، وظایف این سازمان را انجام میداد.) از آغاز سال ۱۹۵۳، آرامکو و تشکیلات اطلاعاتی آن با اعتصابات متعددی روبرو شدند. رهبران عربستان روز

بروز ناراحت تر می‌شدند و با دستگیری غیر قانونی هرکسی که دلشان می‌خواست تلافی می‌کردند .

همچنین یک یادداشت وزارت خارجه در سال ۱۹۵۰ اظهار می‌دارد که پادشاه عربستان ملک عبدالعزیز از معاون وزارت خارجه آن زمان جرج مک گی تقاضای کمک نظامی " برای تضمین امنیت داخلی " از آمریکا نموده بود . شش سال بعد ، پس از کمک امنیتی آمریکا ، یک گزارش سری توسط دفتر تحقیقات اطلاعاتی وزارت خارجه اقرار کرد که " خصوصیات استبدادی و مطلقه سنتی در عربستان باعث شده است که . . . ناراحتی و خشم در همه سطوح جامعه عربستان افزایش یابد . . . قسمت اعظم ناراضایتی روی خرجهای آشکار خاندان سلطنتی از اموال عمومی متمرکز شده است . . . " این یادداشت می‌افزاید با توجه به اینکه گروههای مختلف سیاسی مخالف " زمینه لازم را جهت ترتیب دادن یک اتحاد برای مخالفت " ندارند وفاداری ارتش " عامل مشکوکی است که ثبات رژیم را بخطر می‌اندازد . در همانزمان ، مشاور رهبران عربستان ورنر اتو وان هینگ نازی بود . او - اهل " آلمان غربی بود که چهره اصلی دیپلماتیک در جاسوسی و عملیات خرابکارانه متحدین در خاور نزدیک در خلال جنگ جهانی دوم بود . "

با وجود معانعت های آرامکو ، گروههای مخالف بسیاری بعد از اعتصاب ۱۹۵۳ بوجود آمد ، که آرامکو را مجبور به تسلیم شدن در برابر بعضی از تقاضاها نمود . بهر حال در سال ۱۹۵۶ ، طبق فرمان ملک سعود شرکت در اعتصابات ممنوع و جریمه آن حبس تعیین گردید ، عامل مسلح محرکه این فرمان برخورد با هزاران کارگری بود که با شعار " مرگ بر امپریالیسم آمریکا " دست به تظاهرات زده بودند .

جنبش ملی گرائی در عربستان توسط عقاید ملی گرایانه جمال عبدالناصر از قبیل ملی کردن کمپانی کانال سوئز تحریک شده بود . در - همان زمان ، خانواده سعودی با اختلافات داخلی دست بگریبان بود که به گروههای پراکنده مخالف فرصت زیادتری داد . فرمانروایان سعودی برای مقابله با این وضع ، قانون امنیت مارس ۱۹۶۱ را وضع کردند که بموجب آن برای هرکس که محکوم به " عمل تهاجمی " بر ضد خاندان سلطنتی گردد مرگ و یا حداقل بیست و پنج سال زندانی تعیین شده است . در - سال ۱۹۶۲ ، رهبران عربستان در ضمن تقویت گارد ملی " متخصصین اطلاعاتی آمریکا را برای مقابله با فعالیت های در حال رشد جناح چپ آوردند . " در دسامبر ۱۹۶۶ در چندین نقطه از ساختمانهای دولتی و نظامی و حتی در دفتر مستشار اصلی آمریکا در ریاض بمب کار گذاشته شده بود که باعث اخراج پانزده نفر افسران ارتش و عزل رئیس پلیس

ریاض گردید .

در سالهای بعد ، اعدامها و دستگیریهای شهروندان عربستان و اخراج دهها هزار کارگران خارجی بوقوع پیوست . هلن لاکتر در کتاب "خانه ای بر روی شن" مینویسد که آمریکائیهها و انگلیسها در محاکمات و شکنجه دستگیرشدگان در ریاض دست داشتند . اعتراضات علیه آمریکا روز بروز بیشتر میشد . در خلال جنگ ژوئن ۱۹۶۷ ، به کنسولگری آمریکا در ظهران حمله شد ، کلوبها ، پادگانهای نظامی ، اتومبیلها ، و مراکز تفریحات آمریکائیهها ویران گردید و مرکز آرامکو به آتش کشیده شد .

رهبران عربستان در سکوت نگاه داشتن اخبار مخالفت داخلی تا حدی موفق بوده اند . این مطلب خصوصا در مورد گزارشات درگیریهای داخلی خاندان سلطنتی و کوشش برای کودتاهای نظامی صادق است . ظاهرا بواسطه انعکاس مشکلات داخلی ، رهبران عربستان در هفتم ژوئیه ۱۹۷۹ تصمیم گرفتند که "بودجه مالی سازمان تحریف اخبار را در اروپای غربی از ۵۰ میلیون دلار به ۱۰۰ میلیون دلار . . . (و) در آمریکا و کانادا . . . از ۷۰ میلیون دلار به ۱۴۰ میلیون دلار" افزایش دهند . قسمت اعظم فعالیت این شبکه های خبری ، توسط شورای شبکه های خبری عرب صورت میگیرد ، که یکبار ریاست آن بعهده رئیس سابق آگاهی عربستان شیخ کمال ابراهیم ادهم بود . نشریه محافظه کارانترناسیونال کارنسی

ریویو در یکی از شماره های اخیر خود چندین مبادرت بجهت کودتا و فرار افسران و همچنین انشعابات جدی در داخل خاندان سلطنتی را بصورت لیستی منتشر کرد که شبکه های خبری غرب به آنها توجهی جزئی نمودند . انترناسیونال کارنسی ریویو این نکته را باین ترتیب مورد بحث

قرار میدهد که به وقایع مکه در نوامبر ۱۹۷۹ باید به دیده مخالفت بر علیه زمینه اختلافات دائمی در خاندان سلطنتی و مخالفت سیاسی و مذهبی بر علیه حکمرانی شان نگریست و نه فقط بعنوان یک طغیان از روی تعصب مذهبی . در بیستم نوامبر صد ها نفر بعنوان اعتراض کردن به فساد رژیم عربستان ، مسجد بزرگ مکه را بتصرف در آوردند . ارتش و گارد ملی عربستان به تنهایی نتوانستند شورش را آرام کنند .

بنا بر این ، طبق گفته مجله فرانسوی لوپوشن ، ملک خالد از

رئیس جمهور فرانسه ژیسکار دستن تقاضای اعزام یک گروه پنج نفره ضد ترور را نمود که در ۲۳ نوامبر به عربستان پرواز کرده و حمله نهائی را در روز سوم دسامبر بر شورشیان عملی ساختند .

لوپوشن میگوید دلیل کمک فرانسه دوستی وزیر کشور پرنس نایف با رئیس

سرویس اطلاعات فرانسه S. D. P. C. E.، کنت الکساندر در دوما رنشه میباشد . اینک تعدادی مستشار امنیتی فرانسوی در وزارت کشور عربستان مشغول خدمت بوده ، و عربستان و فرانسه یک کمیته امنیتی مشترک دارند . گروه فرانسوی شامل ژان پیر ریچر از وزارت کشور و ژاک سویسر رئیس پلیس ملی فرانسه است ، و گروه سعودی شامل تیمسار عبدالله الشیخ ، رئیس کل امنیت و تیمسار سرلشکر محمد البلا فرمانده نیروهای امنیتی ویژه میباشد .

علاوه بر دخالت فرانسه ، واشنگتن پست گزارش داد که " منابع

مطلع " در عربستان گفتند که " سعودیها . . . از هیئت بزرگ تعلیماتی نظامی آمریکا و تیم گروه مهندسیین نظر خواهی میکردند " و " شاهزادگان عربستان در خلال مدت تصرف کعبه بطور مداوم با مقامات آمریکائی در تماس تلفنی بودند . "

گزارش موثقی که بدست مجله کانتر اسپای رسید حاکیست که

شرکت ونیل - یک موسسه خصوصی مربوط به سیا که گارد ملی عربستان را تعلیم میدهد - نقش بزرگی در شکست دادن شورشیان مکه بازی کرد ، ابتدا فرماندهان عربستان از عده ای سربازان گارد ملی که دوره کار آموزی ونیل را ندیده بودند استفاده کردند ، تلفات سربازان خیلی زیاد بود ، و با وجود سلاحهای سنگین شان نتوانستند پیشروی کنند . بالاخره شرکت ونیل و پرسنل کمک فرماندهی نظامی آمریکا برای چاره جویی و کمک به عناصر مد رنیزه گارد ملی که از راه دور برای انجام این ماموریت آمده بودند ، فراخوانده شد . این دو منبع با همکاری یکدیگر به واحد های بی تجربه و محاصره شده (ولی " مد رنیزه ") گارد ملی با تاکتیک و حمایت لازم کمک نمود تا مسجد پس گرفته شد .

این تسخیر همزمان با تظاهرات مخالف دولت و " طغیان " در

استانهای تولید کننده نفت ، رژیم را بشدت تکان داد و باعث اخراج و - تعویض مقامات بلند پایه دولت و تحقیقات در اداره پلیس گردید . برای تسلی خاطر مذ هبیون مخالف ، قوانین و مقررات مذ هبی بطور جدی تری عملی شد . دولت نیز وعده رسیدگی به فساد را داد . اقدامات دیگر شامل " قویتر کردن امنیت داخلی و گرد آوری اطلاعات " بود .

از ژوئن ۱۹۸۰ ، نایف وزیر کشور شروع به امضای قرار دادها

ئی برای برنامه ۱۵۹ میلیون دلاری امنیت داخلی عربستان نمود . " ظاهرا برنامه جدید - نتیجه درگیریهای مکه / مدینه . . . - توسط وزیر کشور و رئیس اطلاعات پرنس ترکی و یک نیروی مخصوص ضد ترور پیاده خواهد شد . . . این برنامه شامل هلی کوپتر ، ابزار آلات گوناگون ، تجهیزات پلیسی (از قبیل واگن های SWAT . . .) و سیستم الکترونیکی امنیتی

آمریکا خواهد بود. " بعلاوه ، مقامات سعودی از دولت آلمان غربی تقاضای عده ای کماندوی " ضد ترور " ۹ - G.S.G. خبره برای تعلیم به مقامات انتظامی محلی نمودند . ریچارد کلوز ، رئیس سیا در عربستان که بعد ها در سال ۱۹۷۷ سر مشاور اطلاعاتی در عربستان شد نیز به شبکه اطلاعاتی عربستان کمک میکند . کلوز قبلا در لبنان ، مصر (اسکندریه و قاهره) و پاکستان (لاهور و راولپندی) خدمت کرده است .

همچنین امسال ، شبکه اطلاعاتی عربستان استفاده از یک سیستم کامپیوتری پیچیده را که توسط شرکت چند ملیتی بریتانیا ، ساینتیفیک کنترول سیستمز (سایگان) ، یکی از شرکتهای وابسته به بریتیش پترولیوم تهیه شده - آغاز خواهد نمود . بر طبق تحقیقات مجله آلمانی اشترن و مجله انگلیسی نیواستیتزمن New Statesman شبکه اطلاعاتی عربستان و سایگان قرارداد مزبور را در نوامبر ۱۹۷۵ امضا کردند که " گفته میشود بزرگترین قرارداد پست که بیک کمپانی اروپایی کامپیوتر اعطا گردیده است . " مراکز کامپیوتری در ریاض وجود میباشند ، با بیش از بیست شعبه و ارتباط غیرمجاز با شبکه اطلاعاتی انگلستان و سیا . البته فروش کامپیوترها با بین معناست که آمریکا و انگلیس هنوز یک طریق دیگر برای نفوذ در جامعه عربستان و انحصارگری در اختیار دارند . بطوریکه نیواستیتزمن اشاره کرده : " بر طبق قوانین انگلستان صدور هر نوع لوازم کربیتوگرافیک اکیدا با گواهی دولت ممنوع است ولی تمام گواهینامه ها توسط مرکز ارتباطات دولت G.C.H.Q. متمرکز در چلتنهم Cheltenham صادر میشوند . . . "

در تکمیل نمودن فشار بر هر فرد سعودی ، سیا " با نگرانی متوجه " مخالفان رژیم سعودی در آمریکا میباشد . واشنگتن پست در ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۰ گزارش داد که " یک گروه بین المللی نامشخص . . . مشغول تبلیغات در میان ۱۳۰۰۰ دانشجوی سعودی در آمریکا است " ، و سی.ا.ف. بی. ای. را از " توجه " خود به این گروه آگاه ساخته است . یک سخنگوی این گروه ، بنام " صوت الطلیعه " (که بنظر میرسد تشکیلاتی ملی و پیشرو باشد که خواستار یک سیستم پارلمانی و دموکراسی در عربستان است) اظهار داشت : " ما قدری فشار احساس میکنیم " . فکر میکنم که این فشار باید متوقف شود . در غیر اینصورت ، تشکیلات آمریکائی با شبکه اطلاعاتی عربستان بهم مربوط خواهند شد همانگونه که با ساواک . . . شاه مربوط شد . "

اگر چه روابط آمریکا - عربستان از زمانی که مردم ایران دیکتاتورشان را از قدرت عزل کردند اهمیت بیشتری کسب کرده است ، - مع هذا عربستان هیچوقت نخواهد توانست جای شاه سابق را بعنوان پلیس منطقه پر کند . ارتش عربستان خیلی کوچک است ، و خاندان سلطنتی ، " بحد کافی مشغول " تحکیم پایه های قدرت خود میباشد . با اینحال ؛ رهبران عربستان نقش مهمی را در کمکهای مالی به دولتهای مرتجع و ارتش هایشان در منطقه خاور میانه و آفریقا و بپا کردن تشکیلات تکمیل جناح راست بازی کرده اند . رهبران عربستان ، بواسطه قدرت اقتصادی خود ، نفوذ بسیاری در بحرین ، عمان ، یمن شمالی ، و اردن دارند . سعودیها کمکهای مالی به گروهها و تشکیلات ضد کمونیستی میکنند : در اروپا (دموکراتهای مسیحی ایتالیا) و آسیا (بعضی شورشیان جناح راست افغانی) .

قبل از امضا قرارداد کمپ دیوید ، انور سادات دریافت کننده اصلی این کمکها بود . این سؤال مطرح است که بدون دریافت میلیاردها دلار از عربستان برای تفوق بر مشکلات اقتصادی آیا سادات امروزه بر سرکار بود یا خیر .

در اواخر دهه ۱۹۷۰ ، عربستان سعودی بیش از آمریکامیان ملت‌های آفریقا (با استثنای مصر) کمک توزیع نمود . در ژوئیه ۱۹۷۷ ، رئیس جمهور زئیر موبوتو سه سه سکو اعلام داشت که او " کمکهای قابل ملاحظه ای از عربستان سعودی در خلال تصرف اخیر ایالت شبا توسط تبعیدیان کاتانگا دریافت نموده است . " در سال ۱۹۷۵ ، رهبران عربستان به آمریکا گفتند که حاضرند به سومالی برای خریدن سلاحهای آمریکائی و آغاز برنامه های کمکی " بعنوان از بین بردن حضور روسیه در آنجا " پول بدهند . اما ، در آنزمان این مطلب با مقاصد نظامی آمریکا مطابقت نمیکرد : آمریکا میخواست یک پایگاه دریائی در دیگو گارسیا تاسیس کند و احتیاج به یک " تهدید شوروی " در سومالی داشت که این پروژه را مشروع نماید . بنابراین این معامله هرگز انجام نشده .

در سال ۱۹۷۵ ، همچنین گزارش شده بود که عربستان سعودی با آمریکا در حمایت از F.N.L.A. و Unita در آنگولا همکاری میکند ، اگر چه ، مقامات سعودی پنجاه میلیون دلاری را که قرار بود به این گروهها بدهند ، تکذیب کردند . رهبران سعودی همچنین به مراکش و ماریتانیای برای جنگشان بر علیه جنبش آزادیبخش پولیساریا و سودان - برای خرید سلاح از غرب پول داده اند . بعلاوه ، عربستان سعودی و تونس یک موافقت نامه در ۷ آوریل ۱۹۸۰ بمنظور " همکاری در امور امنیتی " مابین دو کشور امضا کرده اند .

منابع این مقاله بترتیب استفاده از آنها : ۱ - عملیات گروه مهندسين نظامی آمریکا در عربستان سعودی، گزارش به کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان کان کنگره ۹۶ آمریکا جلسه اول. مجله مرپ Merip اکتبر ۱۹۸۰، Defense and Economic World Report and Survey شماره ۷۵۲، مذاکرات کمیته روابط بین المللی مجلس نمایندگان کان کنگره ۹۵ جلسه دوم، گزارش به کان کنگره آمریکا "عوامل جدی درباره تاثیر بر تصمیمات نفتی عربستان سعودی، گزارش به رئیس جمهور (خلاصه مکالمات میان وزارت امور خارجه آمریکا جرج سی مک گی و این السعود (۵۰/۱۰/۴) ویلیام جی کندی" تاریخ سری کمپانی های نفت در خاور میانه " گزارش دفتر تحقیقات و اطلاعات درباره عربستان سعودی (۵۶/۸/۲)، گزارش به کان کنگره از طرف نمایندگان فروش نظامی به عربستان (۷۷/۲۶/۱۰) ژورنال بین المللی نیروهای مسلح آمریکا سپتامبر ۱۹۸۰، اهداف سیاست خارجی ایالات متحده و تاسیسات نظامی در خارج، گزارش تهیه شده برای کمیته روابط خارجی سنای آمریکا توسط سرویس تحقیقاتی کان کنگره (آوریل ۱۹۷۹)، اکونومیست، گزارش نامه عربستان سعودی ۱۹۸۰، نیویورک تایمز، واشنگتن پست، وال استریت جورنال، واردات نفتی: حیطة اختیارات خط مشی، تهیه شده توسط سرویس تحقیقاتی کان کنگره (نوامبر ۱۹۷۹)، گاردین، یواس نیوز آند ورلدریپورت، نیو اینگلندز، زندگی در عربستان سعودی - راهنما برای کارمندان گروه مهندسين نظامی آمریکا بخش خاور میانه اوت ۱۹۸۰ هلن لاکتر "خانه ای بر روی شن"، آژانس سعودی پرس، واشنگتن استار، استراتژیک ویک، فیلا دلفیا اینکوایریر استیتز من.

بقیه از صفحه ۸۲

- 8) Robert Brenner, "The Origins of Capitalist Development: A Critique of Neo-Smithian Marxism." New Left Review 104 (1977)
- 9) John Weeks, Value, Social Relations and Exploitation (MS, 1979) Chapter II.
- 11) Karl Marx, Grundrisse (New York: Random House, 1973) o. 414.
- 12) Capital, I. Chapter 26.
- 13) Elizabeth Dore & John Weeks, "International Exchange and the Cause of Backwardness". Latin American Perspectives VI, 2 (summer 79)
- 14) Elizabeth Dore & John Weeks, "Class Alliances and Class Struggle in Peru," Latin American Perspectives IV, 3 (Summer 77)
- 15) Karl Marx, Class Struggle in France (Peking: Modern Language Press, 1975), and Karl Marx, The Paris Commune (London: Sidgwick and Jackson, 1971)
- 16) Weeks, Value, op. cit., chapter II.

ماتریالیسم دیالکتیک — منطق و فلسفه

از ه. ا. مزدک

انگلس در "آنتی دورینگ" نوشت که چون "ماتریالیسم جدید اساسا دیالکتیکی است" و نظر به اینکه شاخه های مختلف علوم در رابطه با کلیت اشیا مکلف به روشن کردن موقعیت خود خواهند بود، لذا وجود فلسفه بعنوان علم ویژه کلیت، زائد میگردد. با این وجود، انگلس نوشت که فلسفه بعنوان علم تفکر و قوانینش — منطق رسمی و دیالکتیک — باقی خواهد ماند. (۴۸) همچنین او در صفحات بعدی بما میگوید که منطق رسمی و دیالکتیک هر دو روشهای "رسیدن به نتایج جدید" و "پیشرفت از شناخته به ناشناخته" هستند، با این تفاوت که دیالکتیک "ورای افق تنگ منطق رسمی" می رود و بدین دلیل نیز "دید جامع تری از جهان" را عرضه می دارد. (۴۹) روشن است که منظور انگلس از "دیالکتیک" در اینجا منطق دیالکتیک یعنی دیالکتیک پیرویه تفکر است. لنین نیز عینا همین ایده را در رابطه با منطق رسمی و منطق دیالکتیک بیان داشته است: "منطق رسمی... تعاریف رسمی را بررسی میکند، آن چیزی را که خیلی عادی و روشن است فراهم می آورد، و همانجا متوقف میشود... منطق دیالکتیک مطالبه میکند که جستجو تر برویم." (۵۰)

منطق، علم پیرویه تفکر و هدفش کشف عمومی ترین قوانین این پیرویه و رابطه اش با سایر انواع پیرویه است. منطق ایده آلیست ها منطق رسمی و منطق مارکسیسم منطق دیالکتیکی نامیده شده اند. در زیر شرح کوتاهی در مورد هر یک از این انواع منطق را می آوریم.

منطق رسمی: با وجود گوناگونی در منطق، همه آنها ریشه در تفکر متافیزیکی ارسطو دارند. (۵۱) منطق رسمی، مثل متد متافیزیک که در بالا شرح رفت، علم پیرویه تفکر انتزاعی است و هیچ رابطه ناگسستنسی یا هم پیوستگی خاصی را بین پیرویه تفکر، طبیعت و جامعه نمی بیند. با وجود این دنیای مادی ساکن و غیر متغیر اساس مادی منطق رسمی را تشکیل میدهد. گوستاو وتر در دفاع از منطق رسمی در برابر آتیه‌شام دیدگاه استاتیک آن از جهان میگوید:

"اما بمنظور مطابقت کردن با یک شیئی در حال تغییر و تکامل، برای مفاهیم، منطقی و قوانین فکر بهیچ وجه ضروری نیست که خودشان موضوع تغییر و تکامل باشند" و "مشابهها، برای مقوله های فکر و کل ساختمان منطقی تفکر بشری حرکت و تغییر کردن برای اینکه قادر به درک حرکت و تغییر در واقعیت عینی

باشند ، غیر ضروریست " (۵۲)

بدیهی است که چون منطق رسمی از همان ابتدای پیرویه تفکر با واقعیت عینی ، یعنی با پدیده هائی که در صدد شناخت آنهاست رداغ نموده ، به دنیای " غیر قابل تجربه کردن " پناه می برد ، گفته بالا کاملاً صادق و منطقی میشود . لکن این طسرز استدلال سفسطه محض است . واقعیت این است که منطق رسمی را کاری با دنیای تجربی نیست ، اگرچه منطق رسمی براساس دنیای مادی شروع میشود . هدف منطق رسمی تفکر صحیح است و خود را در مورد حقیقت آن ، در مورد مضمون آن نگران نمی کند . در واقع دقیقاً به همین دلیل هم منطق " رسمی " نامیده میشود . منطق رسمی فقط به عمومیت توجه دارد و بطور کلی ویژه گی را درک نمی کند . برای منطق رسمی عمومیت خود ویژه گی است . منطق رسمی هم چنین قادر به درک بیش از یک پدیده در آن واحد نیست . این ناتوانی ، خود از محدودیت منطق رسمی در درک روابط بین پدیده ها ناشی میگردد . و دقیقاً به همین دلیل ، وقتی منطق رسمی مجبور به درک بیش از یک پدیده در آن واحد میشود به متد سر همبندی (Eclatant) پناه می برد .

لکن در این باره نوشت :

" منطق رسمی تعاریف رسمی را بررسی میکند ، چیزی را که خیلی عادی و روشن است فراهم می آورد ، و همانجا متوقف می شود . موقعیکه دو یا چند تعریف متفاوت بطور تصادفی برداشته و ترکیب گردیدند ، نتیجه آن یک تعریف سر همبندی شده است که نشان دهنده صور مختلف شیئی بوده و چیزی بیشتر نیست . " (۵۳)

منطق رسمی دارای قوانین و مقوله های متعددی است که متاسفانه امکان بررسی همه آنها در اینجا میسر نیست . ۳ قانونی را که در زیر و بطور خلاصه بررسی میکنیم از مهم ترین و اساسی ترین قوانین منطق رسمی اند . باید توجه داشت که همه این قوانین عام و انتزاعی اند .

۱ - قانون همانندی یا برابری با خود : یک شیئی همیشه همانند خودش است . این برابری انتزاعی و عام است . کارگر کارگر است و سرمایه دار سرمایه دار . بعلاوه برابری با خود مطلق و تحت همه شرایط غیر قابل تغییر است . این قانون هر نوع شباهتی را بین دو پدیده متفاوت انکار میکند . اما اگر شباهتی بین دو پدیده مختلف وجود ندارد ، شباهت بین افراد یک پدیده معین مطلق است .

جورج نوواک در " منطق مارکسیسم " هدف و اهمیت این قانون را چنین

بیان میکند

" قانون همانندی هدایت مان میکند تا شباهت‌ها بین میان گوناگونی و تداوم را در میان تغییرات بشناسیم ، شباهت‌های اساسی را بین نمونه‌ها و موجودات مجزا و بظاهر متفاوت مشخص کنیم ، رشته‌های واقعی یگانگی بین آنها را آشکار سازیم و هم پیوستگی‌های بین مراحل مختلف و متواتر همان پدیده‌ها را رد - گیری نمائیم . " (۵۴)

بدین طریق اهمیت و اعتبار این قانون در محدوده خاصی انکارناپذیر است .
 اولاً اگر ما پدیده‌های مختلف را متفاوت و هر پدیده (و افراد مربوط به آن) را منحصر خودش و همانند خودش نبینیم قادر به طبقه بندی آنها نمی شویم . اگر سرمایه دار را سرمایه دار و کارگر را کارگر و این دو را متفاوت از هم نمیدیدیم ، تقسیم جامعه به طبقات سرمایه دار و کارگر و نتیجتاً مبارزه طبقاتی ممکن نمیشود . ثانیاً تغییرات در اشیا بسته به طبیعت پدیده‌ها ، طی یک مرحله کم و بیش طولانی ، بکندی و بطور نامحسوس انجام می پذیرد . این خود به قانون همانندی که شیئی را در انتزاع از تغییر و تکاملش می بیند ، اعتباری نسبی می بخشد . عبارت دیگر تا شیئی تغییر کیفی انجام نداده است ، این قانون کم و بیش درستی خود را حفظ میکند . علاوه بدون درک و پذیرش تغییرات کمی ، یعنی قبول حالت سکون نسبی پدیده‌ها ، مطالعه و شناخت آنها غیر ممکن میگردد .
 ثالثاً ، پذیرش سکون نسبی پدیده‌ها از ضرورت مبارزه برای ایجاد تغییرات کیفی در آنهاست . اگر طبقه کارگر در سکون نسبی دیده نشود ، اگر بپذیریم که این طبقه دائماً در حال تغییر به موجود دیگری است ، هرگز قادر به تشکیل حزب طبقه کارگر نخواهیم بود . در واقع نفی تغییرات کمی و پذیرش تغییرات کیفی و دائمی صرف نفی مبارزه طبقاتی است .
 قانون همانندی از طرف دیگر ، از آنجا که بین پدیده‌ها خطوط فاصل‌های سخت و غیر قابل انعطافی می کشد ، از آنجا که هیچ رابطه‌ای بین پدیده‌ها نمی بیند ، نظریه اینکه به قابلیت تبدیل پدیده‌ها به همدیگر معتقد نیست . چون تغییرات را به تغییرات کمی (که البته پدیده در انتزاع از آن مطالعه میگردد) محدود و تغییرات کیفی را انکار میکند . از آنجا که شباهت افراد یک طبقه را مطلق میکند و چون به خودش بعنوان یک قانون مطلق و ابدی می نگرد ، پروسه تفکر را منجمد و در محدوده معینی زندانی میسازد . خارج از این محدوده وقتی خطوط فاصل در هم میریزد ، وقتی رابطه بین پدیده‌ها غیر قابل انکار میگردد ، وقتی تغییرات

کیفی بوقوع می پیوندد ، وقتی تفاوت و تضاد در میان یگانگی آشکار میگردد ، و وقتی قابلیت تبدیل پدیده ها ، به همدیگر ثابت میشود ، قانون همانندی از اوج مطلقیت به حضيض ذلت و سقوط می افتد . اینکه این سقوط کی اتفاق می افتد به طبیعت پدیده تحت بررسی بستگی دارد . مثلا هر چه پدیده پرتحرک تر و تغییرات آن سریع تر باشد ، بهمان اندازه سقوط قانون همانندی در ارتباط با آن پدیده زودتر انجام می گیرد . محقق برای حرکت به جلو ، باید به دیاکتیک پناه ببرد .

۲ - اصل تضاد (طرفداران منطق رسمی اصل تضاد را نیز بعنوان یک قانون می شناسند) : این اصل نتیجه منطقی قانون اول است . اگر پدیده ای فقط برابر و همانند خودش است ، بدیهی است که همان پدیده نمی تواند پدیده دیگری باشد . کارگر نمی تواند ، غیر کارگر باشد . در غیر اینصورت ما با تضاد روبرو هستیم . بدین ترتیب قانون همانندی ، بر اساس برابری و اصل تضاد ، بر اساس تفاوت استوارند ، مثلا نه تنها کارگر ایرانی ، با کارگر اروپائی متفاوت است ، بلکه کارگر ایرانی امروز با کارگر ایرانی دیروز هم متفاوت است . می بینیم که این قانون برای تفکر صحیح تا چه حد ضروریست . برای درک صحیح موقعیت ویژه طبقه کارگر ایران ما نیاز به درک تفاوت های آن با کارگران سایر کشورها داریم . تازه این کافی نیست . ما باید قادر به درک تفاوت امروز آن در مقایسه با دیروز باشیم .

اما آیا اینکه کارگر غیر کارگر نیست بمعنی تضاد واقعی است ؟

بدیهی است که خیر ! این جمله حالت نفی " کارگر کارگر است " می باشد . بدیگر سخن ، اصل تضاد منطق رسمی چیزی جز قانون همانندی این منطق نیست . تفاوت تنها در طرز بیان قانون است ! نوواک در این مورد چنین نوشت : " در همه قوانین منطق رسمی واقعا چیزی جز برابری در انواع بیانات یا فرمهای مسخ شده ، وجود ندارد . حتی کمترین تفاوت واقعی در آنها یا بین آنها یافت نمیشود . " (۵۵)

اما تضاد واقعی به چه معناست ؟ تضاد واقعی بما میگوید که کارگر هم کارگر هست و هم کارگر نیست . یعنی برابری و تفاوت با هم تضاد واقعی را می آفرینند . این بدان معنی است که تضاد نه تنها بین پدیده ها بلکه درون پدیده ها نیز وجود دارد . منطق رسمی تضاد نوع اول را مطلق و تضاد نوع دوم را کلا انکار میکند . منطق رسمی تضاد درونی را به تضاد بیرونی کاهش می دهد . این یکی از راهها

نیست که مناطق رسمی تضاد را در پروسه تفکر حل میکند . این البته نتیجه منطقی پروسه تفکر مناطق رسمی است . قبول تضاد درون پدیده ها ، منجر به قبول تضاد درون پروسه تفکر رسمی میگردد . این چیز است که منطق رسمی حاضر به پذیرش آن نیست . قبول تضاد درون پدیده ها ، کل سیستم منطق رسمی را از هم می پاشد .

اما عدم قبول تضاد درونی به چه معناست ؟ بمعنی عدم قبول یگانگی ضدین ، که خود بمعنی عدم پذیرش تغییر و تکامل و نتیجتاً به عدم پذیرش گذر از یک مرحله به مرحله دیگر و بالاخره به عدم قبول تغییرات کیفی منجر میگردد . مشاهده میشود که چگونه منطق رسمی در دنیای استاتیک خود ، در دنیایی که در زمان و فضا وجود ندارد ، زندانی شده است . برای ریختن دیوار این زندان به نیروی دیالکتیک نیاز داریم .

۳- قانون حذف بینابینی ها : این قانون در واقع نتیجه منطقی دو قانون بالاست . کارگری یا سرمایه دار . اگر فقط این دو طبقه وجود داشته باشند ، یک فرد باید یکی از این دو باشد . یا این یا آن .

این همان روش " یا این یا آن "ی است که ما در روش متافیزیک درباره اش بحث کردیم و هگل آنرا اساس جزمیت متافیزیک نامیده است . هیچ چیز بینابینی وجود ندارد . همه چیزها یا برابرند یا متفاوت . یا یکی هستند یا متضاد . یا با منند یا بر علیه من . شق سوم وجود ندارد !

بدین ترتیب یک پدیده نمیتواند بین دو پدیده متفاوت مشترک باشد . این بمعنی تضاد درون پدیده هاست . و البته وجود چنین تضادی از همان اول مردود و غیر قابل پذیرش است . بعلاوه قانون حذف بینابین ها نفی هر نوع رابطه یا هم پیوستگی بین پدیده هاست .

این قانون نیز مثل بقیه قوانین منطق رسمی از اعتباری نسبی برخوردار است . یک کارگر باید یا مثل یک کارگر باشد یا اینکه کارگر نیست . یک آدم یا زنده است یا مرده . هر دو در آن واحد نمیتواند باشد . تنها اینجا البته درست است . اما آیا مرگ و زندگی با هم در یک انسان وجود ندارند ؟ آیا انسان در آن واحد یک حیوان نیست ؟ آیا خاص در آن واحد عام و عام در آن واحد خاص نیست ؟ منطق رسمی البته میگوید خیر .

اما اگر از توده های فقیر پیرسیم زندگی چیست . خواهند گفت : مرگ تدریجی ! این را بارها از زبان آنها شنیده ایم معنی این جواب ساده چیست ؟ اینست که مرگ و زندگی با هم یکی هستند ، تضاد یکدیگرند ، با هم در انسان وجود دارند ، یکی به دیگری تبدیل میشود . منطق رسمی در مرحله ای دچار مرگ تدریجی میگردد . توده ها دیالکتیک را از بزرگان منطق رسمی بهتر می دانند !

بطور خلاصه ، منطق رسمی علم پروسه تفکر انتزاعی است . طبیعت و جامعه اساس مادی این پروسه اند ، لکن بمحض اینکه جهان مادی از طریق انعکاس احساس به پروسه تفکر تبدیل گردید ، بطور کلی حذف می گردد . قوانین منطق رسمی عام و انتزاعی و در محدوده معینی دارای اعتبار نسبی اند و این اعتبار را از آنجا کسب میکنند که منطق رسمی نوعی دید روزانه و معمولی از طبیعت و جامعه را ارائه میکند . با این وجود منطق رسمی دارای محدودیت هائی است که اهم آنها عبارتند از دید استاتیکی از جهان ، ایجاد مانع غیر قابل عبور بین پدیده ها ، حذف تفاوت از برابری و مطلق نمودن قوانین و مقوله های خود . منطق دیالکتیک این محدودیت ها را در هم شکست و راه را برای پرواز فکر به بی نهایت گشود .

در شماره آینده : منطق دیالکتیکی

- ۴۸ - " آنتی دورینگ " ص ۳۱ . توجه کنید که انگلس میگوید چگونگی " ماتریالیسم جدید اساسا دیالکتیکی است " وجود فلسفه بعنوان علم ویژه کلیت زائد می گردد . این بدان معنی است که ماتریالیسم دیالکتیک خود " علم ویژه " کلیت " است و نیازی به " فلسفه " دیگری نیست . این جمله آنطور که بوسیله بعضی ها نقل قول میشود و بمعنی نشانه ای از مخالفت انگلس با دخالت فلسفه در علوم تفسیر میگردد ، نیست . هدف انگلس فقط مخالفت با فلسفه دیگری ، غیر از ماتریالیسم دیالکتیک ، بعنوان " علم ویژه کلیت " است . ۴۹ - " آنتی دورینگ " صفحات ۱۴۷ - ۱۴۸ .
- ۵۰ - " درباره مسئله دیالکتیک " ص ۹۳ .
- ۵۱ - " رسمی " در این رابطه ، بقول مارکس یعنی " انتزاع از همه مضامین " یعنی پروسه تفکری که در انتزاع و جدا از مضمون تفکر ، یعنی جدا از پدیده مورد بررسی ، و در نهایت ، جدا از دنیای عینی و تجربی ، بوقوع می پیوندد . این است که این نوع مناطق در نهایت همان متافیزیک است . برتراند راسل ، یکی از بزرگان پوزیتیویسم جدید ، معتقد بود که منطق جدید برای رهائی از دست متافیزیک ، بوجود آمده است . این ادعا اگرچه ذراتی از حقیقت را در خود دارد ، لکن مانع آن نمیشود که در تحلیل نهائی منطق باصطلاح جدید پوزیتیویسم را دنباله متافیزیک ندانیم . نگاه کنید به مارکس " دست نویسهای اقتصادی و فلسفی " ۱۸۴۴ " انتشارات پیروگرس ، مسکو ، ۱۹۷۴ ، صفحات ۱۴۲ - ۱۴۳ و راسل " تاریخ فلسفه غرب " انتشارات توج استون ، ۱۹۷۲ ، صفحات ۸۲۸ - ۸۳۶ . ۵۲ - وتر " ماتریالیسم دیالکتیکی " ص ۵۳۵ .
- ۵۳ - " درباره مسئله دیالکتیک " ص ۹۳ .
- ۵۴ - جورج نوواک " مقدمه ای بر منطق مارکسیسم " انتشارات پات فایندر نیویوک ، ۱۹۷۸ ، ص ۲۴ . ۵۵ - همانجا ، ص ۴۳ .

انقلابات بورژوائی

ترجمه و تلخیص از : دکتر ناصر طهماسبی

انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه

سلطنت ژوئیه - حکومت رباخواران و بانک داران

انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴) حکومت بورژوا - دموکراتیک را در فرانسه بطور کامل تثبیت نکرد. پس از کودتای ۹ ترمیدور (۱۷۹۴) لغو تصمیمات و مقررات افراطی - دموکراتیک دوران دیکتاتوری ژاکوبین ها آغاز گردید. نیروهای خرده بورژوازی شهری و کارگران تحلیل رفته بودند.

"دیکتاتوریم" یا هیئت دولت پنج نفری ایکه تحت رهبری ژاکوبین های سابق بود در اثر کودتای دیگری که در سال ۱۷۹۹ صورت گرفت از کار برکنار شد و عده ای بنام "کنسول" جانشینان شدند. کنسول اول یعنی ناپلئون بناپارت - که سابقا یک ژاکوبین بود - و در ارتش انقلابی بعنوان یک ژنرال به موفقیت های نظامی بزرگی نایل آمده بود پس از چند سال در ۱۸۰۴ بعنوان امپراتور زمام امور را در دست گرفت. گرچه در دوران - امپراتوری اول فرانسه، بورژوازی بزرگ تعیین کننده مشی سیاسی بود ولی دهقانان نیز توانستند تا حدود دستاوردهای اقتصادی خود را حفظ کنند ولی بعد از شکست ناپلئون اول و تبعید او، نیروهای فتودالیستی مواتفه به احیای سلطنت در فرانسه پرداختند و خاندان سلطنتی بوربون را که بدست مردم منقرض شده بود دوباره بر سر کار آوردند (۱۸۱۵) اشرافی که در دوران انقلاب و بعد از آن به خارج از کشور مهاجرت کرده بودند بفرانسه بازگشتند و سعی کردند که امتیازات از دست رفته خود بار دیگر به چنگ آورند و توانستند میلیاردها فرانک بابت غرامت املاک و زمین های سابق خود دریافت نمایند و بسهم خود کوشیدند که "نظام قدیم" را احیا نمایند.

در ماه ژوئیه ۱۹۳۰ دگرگونی انقلابی جدید در پاریس اتفاق افتاد، خاندان سلطنتی بوربون سقوط کرد ولی مردم موفق به استقرار رژیم جمهوری نشدند. بلکه خاندان اورلئان به سلطنت رسید ولی فیلیپ پادشاه فرانسه شد. پدر لوئی فیلیپ یکی از شاهزادگان فرانسه بود که به انقلاب کبیر فرانسه پیوست و نام خود را به از "کنت اورلئان" — "اگالیه" یعنی برابری تغییر داد و بعد ها اعدام شد ولی خود لوئی فیلیپ نماینده بخشی از بورژوازی بزرگ بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه صاحب املاک بزرگی شده بودند. علاوه بر این اریستوکراسی مالی فرانسه مدافع رژیم جدید بود بطوریکه در روز اعلام سلطنت لوئی فیلیپ لافایت بانکار معروف فرانسوی به پادشاه اعلام کرد که "از این پس بانکداران بر فرانسه حکومت خواهند کرد".

برعکس انگلستان — که انقلاب صنعتی، اقتصاد تمام آن کشور را دگرگون ساخته بود —، فرانسه عمدتاً هنوز یک کشور کشاورزی بود بطوریکه در آن زمان فقط ۲۳ درصد جمعیت انگلستان را دهقانان تشکیل می دادند در حالیکه ۷۵ درصد مردم فرانسه دهقان بودند. تعداد زیادی مالکین خرده پا بنام مالکین اقطاعی بعد از انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمده بودند که بعزت مالیاتهای سنگین قادر به ان نبودند که از نظر پولی املاک خود را اداره نمایند و مجبور بودند که یا زیر بار قرض از پا در آیند و یا آنکه املاک دیگری را اجاره کنند و روی آنها نیز کارکنند و در هر دو صورت مجبور بودند که مبالغی از سرمایه داران پولی قرض کنند و مبالغ هنگفتی بابت ربح بپردازند بطوریکه دهقانان فرانسه در طول چهل سال، هرساله تقریباً ۵۵۰ میلیون فرانک بابت بدکاریههای خود میپرداختند و این مبلغ در حدود یک سوم درآمد خالص دهقانان فرانسوی بسود. دهقانان مجبور بودند که زمینهای خود را در برابر بدکاری هایشان به سرمایه داران پولی واگذار کنند و باین ترتیب واقعا "بانک داران بر فرانسه حکومت میکردند".

یکی دیگر از منابع سود بانکداران کمبود بودجه دولتی بود. در اثر جنگهای طولانی درآمد های دولت کاهش یافته و بر هزینه های آن شدت افزوده شده بود و باین ترتیب بدکاریههای دولت بنحو وحشت باری افزایش یافته و بمیزان سرسام آوری رسیده بود و دولت برای تامین مخارج خود مرتباً قرضه های هنگفتی از سرمایه داران مالی میگرفت و از این طریق سود کلانی عاید آنها میساخت. این وضع بشدت موجب ناراحتی اقشار خرده بورژوازی فرانسه گردید. در این ایام بورژوازی صنعتی هنوز قشر حاکم بورژوازی بزرگ نشده بود ولی با وجود این سرمایه داری صنعتی در حال توسعه بود، بطوریکه در عرض ۸ سال تعداد ماشین های بخار تقریباً به دو برابر افزایش یافت و استخراج ذغال سنگ از ۱۸۰۰۰۰ تن

در سال ۱۸۳۹ به بیش از ۵ میلیون تن در سال ۱۸۴۷ رسید. و در این مدت اولین خطوط راه آهن در فرانسه ساخته شدند البته صنعت بزرگ در خدمت و متعلق به سرمایه داران بزرگ بسود و این موضوع نیز موجب خانه خرابی و نارضایتی خرده بورژوازی شهری شد.

طبعاً همراه با پروسه رشد صنعتی، پرولتاریا نیز در فرانسه رشد کرد. البته اکثر کارگران همچنان در کارگاههای کوچک مشغول بکار بودند که البته خود این کارگاههای کوچک که در معرض تهدید موسسات بزرگ بودند بر شدت استثمار خود از کارگران میافزودند. بهر حال تعداد کارگران بشدت افزایش یافته بود بطوریکه تنها در پاریس ۳۰۰ هزار کارگر وجود داشتند که تقریباً ۷۰ هزار نفر از آنها در امور ساختمانی اشتغال داشتند. تعداد بیشماری از کاسب کاران و پیشه وران خرده پا که در معرض خطر زوال اقتصادی قرار داشتند خود را متحد کارگران احساس میکردند و باتفاق آنها جبهه واحدی علیه سرمایه داران بزرگ بوجود آورده بودند بیش از نیمی ۶۴۰۰۰ کاسب کار و مغازه دار پاریسی یا به تنهایی کار میکردند و یا آنکه فقط یک نفر را در استخدام خود داشتند.

اختلافات طبقاتی و اجتماعی ای که در جامعه وجود داشتند در اثر قهر سیاسی عمیق تر میشدند. از ۲۴ میلیون نفر جمعیت فرانسه در آن ایام، فقط ۲۴۰۰۰۰ بورژوازی ثروتمند و مالکین بزرگ حق رای داشتند. اعمال نفوذ اریستوکراسی مالی در دستگاه دولتی و رشوه و ارتشابی حد و حصر موجب نارضایتی عمومی شده بود و حتی بورژوازی صنعتی تا حدودی مخالف رژیم بود و البته فقط خواهان تغییراتی بنفع خود بود.

در چنین شرایطی، بحران اقتصادی سالهای ۱۸۴۷ و ۱۸۴۸ تیر خلاص را بر مغز رژیم پوسسیده لوئی فیلیپ رها کرد. شدت این بحران در ارقام زیر آشکار میشود: در سال ۱۸۴۷ واردات فرانسه ۱۲۹۰ میلیون فرانک و تولید صنعتی پاریس ۱۴۶۳ میلیون فرانک بود در حالیکه در سال ۱۸۴۸ یعنی در عرض یکسال واردات فرانسه در اثر بحران اقتصادی به ۷۰۸ میلیون فرانک و محصولات صنایع پاریس به ۷۷۰ میلیون فرانک کاهش یافت. در چنین سیر نزولی صنعتی طبعاً بایستی بر تعداد بیکاران افزوده میشد و کاهش تولیدات صنعتی به کمتر از نصف، موجب بیکار شدن ۱۸۶۰۰۰ کارگر شد و مبارزه طبقاتی اوج گرفت و کشمکش که در رابطه با رفورم حق رای بوجود آمده بود تبدیل بانقلاب گردید. در ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ پادشاه وقت فرانسه - لوئی فیلیپ - از کشور فرار کرد و رژیم سلطنتی سرنگون شد.

خصلت انقلاب و فوریه و تاکتیک پرولتاریا

چنانچه بخواهیم انقلاب فوریه را برحسب وظیفه حقیقی ای که داشت مورد بررسی و داوری قرار دهیم باید بگوئیم که این انقلاب یکی از حلقه های موثر زنجیره انقلابات بورژوا - دمکراتیک بود و رسالت آن تکمیل دگرگونی بورژوائی در فرانسه بود تا رژیم جمهوری جانشین نظام سلطنتی شد و اقشار وسیع تری از بورژوازی بقدرت گردد و بالاخره انگیزه موثری برای دگرگونی بورژوائی در آن کشورهای اروپائی بود که در آنجا هنوز رژیم های سلطنتی نیمه فئودالی برقرار بود و جنبش ملی بورژوا - انقلابی ای در آنها بوجود آمده و گسترش یافته بود. البته انقلاب فوریه بوسیله پرولتاریا صورت گرفت و بورژوازی ترجیح داد که کارگران در زد و خورد های خیابانی و صحنه مبارزات عملی قربانی شوند و خود از تریبون پارلمان مخالفت خود را با رژیم موجود نشان دهد. حتی در انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ (که ضمن آن خاندان سلطنتی بوربون منقرض گردید) کارگران بودند که نقش اساسی و تعیین کننده را بازی کردند لکن متأسفانه کارگران پی نبردند که میتوانند بشفیع خود از پیروزی استفاده کنند و حتی موفق نشدند که لااقل رژیم جمهوری را جانشین بساط سلطنت نمایند. در طی ۱۸ سالی که میان ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ فاصله بود بر تعداد کارگران بی اندازه افزوده شده و از نظر معنوی و کیفی نیز طبقه کارگر رشد زیادی پیدا کرده بود و این بار در نظر داشت که پیروزی در انقلاب را بشفیع خود مورد استفاده قرار دهد. اگرچه حکومت موقتی که بعد از سقوط رژیم سلطنتی بر روی کار آمد با تزلزلهای مداوم خود از اقدامات انقلابی موثر خودداری کرد و به بهانه های مختلف از ایجاد رژیم سیاسی مطلوب توده ها اجتناب ورزید لکن پرولتاریای پاریس قاطعانه بر روی خواستهای سیاسی خود پافشاری کرد و سلاح خود را بر زمین نگذاشت و بزور اسلحه و با توسل به قهر خواهان اعلام جمهوریت گردید و انرا بمرحله اجرا در آورد. البته پرولتاریای پاریس به دگرگونی سیاسی اوضاع بسنده نکرد و تصمیم داشت که دگرگونی اقتصادی بنیادی ای در مناسبات کار و سرمایه بوجود آورد این اولین بار بود که پرولتاریای فرانسه بطور مستقل یک سلسله مطالبات اجتماعی را مطرح میکرد و "تنظیم کار"، اعلام حق کار و تشکیل وزارت کار برای انجام چنین برنامه ایرا خواستاری کرد. پرولتاریا، دولت موقت را مجبور کرد که نمایندگان دمکراتهای خرد بورژوا (دورولسن و فالکون) و همچنین لوئی بلان (که برنامه تغییر مسالمت آمیز جامعه از طریق "تنظیم کار" را مطرح کرده بود) و کارگری بنام البرت را بعه عضویت خود بپذیرد در کشوری که سرمایه داری صنعتی هنوز موقعیت تعیین کننده ای کسب نکرده و صنعت بزرگ هنوز باندازه کافی در آن توسعه

نیافته بود . پیروزی سوسیالیسم امکان پذیر نبود . لکن پرولتاریا که نیروی خود را نشان داده بود سلطنت را سرنگون ساخت و اراده خود را به حکومت تحمیل نمود و میخواست که انقلاب را بازم بیشتر ادامه دهد و اگر چه خواست او مبنی بر " حق کار " یک مطالعه خیابپردازانه بود معهدا با انتخاب تاکتیک صحیح تا حدودی موفق به کسب امتیازاتی از بورژوازی گردید

این تاکتیک مستقل پرولتاریا تناسب نیروهای طبقات فرانسسه را بکلی تغییر دادند . قبل از انقلاب فوریه جبهه واحدی بوجود آمده بود که لبه تیزان علیرغم تمام اختلافات نظرهای شدید طبقاتی اجزای جبهه مزبور ، متوجه اریستوکراسی مالی بود ولی بعد از انقلاب فعالیتهای مستقل پرولتاریا ناگهان بورژوازی را به اردوی مقابل سوق داد و آنها به مخالفت با " جمهوری سرخ " پرداختند .

تجارب ۱۸۴۸ از آن جهت واجد اهمیت میباشند که برای اولین بار بوضوح نشان دادند که بورژوازی بزرگ در انقلاب های دموکراتیک که در آنها پرولتاریا بعنوان یک نیروی مترقی مستقل ظاهر میشوند ، چه تاکتیکی در پیش میگیرد . در عین حال انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه نشان داد که بعد از ورود پرولتاریا بعنوان یک نیروی مستقل سیاسی در صحنه و مبارزه ، خرده بورژوازی چه نقشی بازی میکند .

کافیست که پرولتاریا فقط خواست های خود را مطرح کند ، انوقت بورژوازی بید رنگ به اردوی ضد انقلاب می پیوندند ولو آنکه این خواستها محدود و متناسب با شرایط انقلاب باشند و حقانیت آنها مورد قبول همگان قرار داشته باشد . بهمین جهت بلافاصله بعد از اولین روزهای انقلاب و نخستین تظاهرات کارگران پاریسی بورژوازی بزرگ و متوسط فقط یک دشمن برایش مطرح بود یعنی پرولتاریا . و انوقت تمام کوششهای آنها مبنی بر این بود که خرده بورژوازی شهری و روستائی را برای جبهه واحد بورژوازی علیه پرولتاریا بسیج نمایند .

لوئی بلان و ایده های او

پرولتاریای فرانسه موقعیت را درک نکرد و نتوانست بلافاصله از دستاوردهای خود استفاده نماید . قاطع ترین عناصر انقلابی آن (تحت رهبری بزرگترین انقلابی آن دوران یعنی آگوست بلانکی) در اقلیت بودند و اکثریت کارگران از لوئی بلان پیروی میکردند و این شخص نیز همانند تمام سوسیالیست های خیالپرداز خرده بورژوا امیدوار بود که از طریق مسالمت آمیز و با پشتیبانی تقریباً تمام طبقات گذار به سوسیالیسم را تحقق بخشد . بلانکی مینویسد

"هیچکس وجود ندارد که علیرغم موقعیت، مقام و وضع خود به موفقیت رژیم اجتماعی نوین علاقمند نباشد. . . . این انقلاب ضروری را میتوان حتی با سانی از طریق مسالمت امیز انجام داد."

لویی بلان باقتضای این بینش خود سعی کرد کارگران پاریس را باهدال دعوت نماید و از آنها بخواهد که به دولت موقت اعتماد کنند. و توانست کارگران را قانع سازد که با تشکیل یک کمیسیون ویژه دولتی (که بعلت محل اجلاسیه ان کمیسیون لوگزامبورگ نامیده میشد) موافقت نماید، تا این کمیسیون برنامه هائی - که در رابطه با مطالبات اجتماعی کارگران باشند - طرح نماید. لویی بلان که خود در این کمیسیون شرکت داشت تعداد مساوی از کارگران و کارفرمایان را بعضویت این کمیسیون - دعوت کرد که از حقوق مساوی برخوردار بودند. وقتی کارگران انقلابی پاریس تحت رهبری سازمانهای انقلابی که از اگوست بلانکی رهنمود می گرفتند عدم اعتماد خود را نسبت به دولت موقت اعلام داشتند و دمونستر انهایی ترتیب دادند که هدف موقتی ان تصفیه دولت موقت و بتاخیر انداختن انتخابات مجلس ملی بود. لویی بلان تمام کوشش خود را بکار برد که اهداف تظاهرات مزبور را تغییر بدهد. کارگران آگاه خواهان بتعویق انداختن انتخابات مجلس ملی بودند زیرا میدانستند که در یک فرصت کوتاه امکان ندارد که ایده های "جمهوری سرخ" را در سراسر کشور تبلیغ نمایند. لویی بلان از محبوبیت زیادی که در میان کارگران داشت استفاده کرد و دمونستراسیون ۲۰۰ هزار نفری ۱۷ مارس به تظاهراتی در طرفداری از لدرولسن عضو خرده بورژوازی دولت موقت مبدل ساخت و انتخابات فقط بعدت دو هفته به تاخیر افتادند. کارگران در کمیسیون لوگزامبورگ که تحت ریاست خود لویی بلان بود وقت خود را بهدر دادند در حالیکه در همان ایام بورژواها سرگرم تحکیم و تثبیت موقعیت خوب بودند. لنین در سال ۱۹۱۷ به کارگران روسیه هشیار داد که از تجارب سال ۱۹۴۸ بیاموزند و اجازه ندهند که بار دیگر "ماجرای لویی بلان" به وسیله سوسیال رولوسیونرها و منشویکهای روسیه تکرار شود.

در این میان دولت موقت سیاستی در پیش گرفت که منجر به تشکیل جبهه واحدی علیه پرولتاریا گردید. علیرغم کسر بودجه ای که از دوران سلطنت ژوئیه (دوران سلطنت لویی فیلیپ) برجای مانده بود، دولت موقت جرات نکرد که دست به ترکیب سرمایه های بزرگ بزند و در مقابل برای تامین کسر بودجه خود مالیاتهای تازه ای وضع کرد بطوریکه مالیات دهقانان فرانسه ۴۵ درصد افزایش یافت و باین ترتیب دهقانان که عموماً فاقد آگاهی سیاسی کافی بودند باری مخالفین جمهوری پیوستند و به دشمنی با پاریس انقلابی پرداختند.

کشتار ژوئن

اوایل مارس بانگیزه جناح افراطی راست دولت " کارگاههای ملی " برای تهیدستان بوجود آورده شد ولی عملاً هیچ کار خلاقانه‌ای صورت نگرفت . منظور از این اقدام وابسته نمودن توده های مستمند به دولت موقت بود و از طرف دیگر باین وسیله اقدامات اجتماعی در افکار عمومی بعنوان کارهای بیهوده ای معرفی میشد . بیش از ۱۰۰ هزار نفر در کارگاههای ملی جمع شدند و عناصر دست راستی دولت موقت این موضوع را اماجگاه حملات ضد انقلابی خود قرار دادند و دست به تبلیغات مسموم کننده ای زدند و چنین قلمداد کردند که این صد هزار نفر بیکاره که بر خرج دولت امرار معاش میکنند سربار جامعه بوده و محصول فعالیتهای سوسیالیست ها میباشند . ضد انقلاب به مردم تلقین میکرد که سوسیالیست ها خواهان از بین بردن مالکیت خصوصی و تقسیم املاک میباشند تا اینگونه مفت خور های بیکاره را راضی نگاهدارند و دولت مجبور است که برای امرار معاش آنها مالیاتهای جدیدی وضع کند . و با شعارهایی از قبیل " باین وضع باید پایان داده شود " ، " مبارزه علیه تقسیم مالکیت " و " مبارزه علیه جمهوری سرخ " بالاخره یک جبهه متلفسه بر ضد پرولتاریا بوجود آوردند .

در چنین شرایطی انتخابات (در ۲۳ آوریل) صورت گرفت و تعداد زیادی از مردم به مخالفین انقلاب رای دادند و ضد انقلاب اکثریت عظیمی از کرسیهای مجلس ملی را اشغال کرد . کارگران پاریس تظاهراتی ترتیب دادند و از مجلس ملی خواستند که از جنبش استقلال طلبانه لهستان و فعالیتهای انقلابی در کشورهای اروپایی حمایت کند و چون مجلس ملی بخواستههای آنها توجهی ننمود لذا در روز ۱۵ مه به محل اجلاس مجلس یورش بردند و سعی کردند که مجلس را متلاشی سازند . ولی ضد انقلاب آماده و مصمم بود که پرولتاریای انقلابی پاریس را بزانو در آورد . تعداد زیادی از قوای نظامی در پاریس مستقر شده بودند و باین ترتیب بهانه ای برای یورش مردم بدست آنها افتاد .

در ۲۱ ژوئن دولت تصمیم گرفت که کارگاههای ملی را منحل سازد و کارگران مجرد ۱۸ تا ۲۵ ساله را بخدمت نظام فرا خواند و بقیه را به ایالات بفرستد . کارگران پاریس در برابر این اقدام ارتجاعی دولت شورش کردند . چهار روز (از ۲۳ تا ۲۶ ژوئن) نبردهای شدیدی میان کارگران شورشی و نیروهای دولتی در گرفت و سرانجام ارتش و گارد ملی موفق شدند تحت فرماندهی ژنرال کادیناک معروف شورشیان را سرکوب نمایند (نگاه کنید به انقلابهای ۱۸۴۸ از " انتشارات سیاهکل " - اثر مارکس و انگلس) .

اهمیت نبرد های ژوئن ۱۸۴۸ در اینست که برای اولین بار درگیری میان پرولتاریا و سایر طبقات جامعه بورژوازی صورت میگیرد . نمیتوان ادعا کرد که کارگران شورشی پاریس دارای اهداف روشن سوسیالیستی بودند چنانچه یکی از شعارهای آنها این بود که " ما با دفاع از جمهوری ، از مالکیت دفاع میکنیم " و یکی از پیشنهادات آنها برای ترکیب دولت آینده این بود که علاوه بر اگوست بلانکی انقلابی ولوئی بلان ، بورژوازی جمهوریخواه ولوئی ناپلئون (ناپلئون سوم) و دولت شرکت داشته باشند . از طرف دیگر برخی از گروههای شورشی خواهان حفظ کارگاههای ملی ، اعلام حق کار و حق تشکیل اتحادیه های کارگری و — انحلال مجلس ملی بودند . بموجب لیست کسانی که بعد از سرکوبی قیام بعنوان شرکت کنندگان در شورش بمحاکمه کشیده شدند سه چهارم این افراد را کارگران تشکیل میدادند و تعداد روشنفکران و دانشجویان شرکت کننده در قیام بی اندازه ناچیز بود .

قیام بطور خود بخودی صورت گرفت . خود توده ها به ساختن سنگرهای خیابانی پرداختند و هیچ مرکزیت رهبری کننده ای وجود نداشت . و کسانی که در محله های مختلف شهر رهبری شورشیان را بعهده داشتند — اکثرا بلانکیست ها ، کارگران ، کمونیستها ، جمهوریخواهان و چپ ترین جناح ژاکوبین ها بودند .

قیام ژوئن پاریس نقطه اوج انقلابات ۱۸۴۸ اروپا بود . جالب است که قبل از قیام کارگران پاریس ، شورشهای کارگری زیادی در ایالات فرانسه صورت گرفت که اکثرا آنها بعزت بحران اقتصادی ، کاهش دستمزد و تلاش کارفرمایان برای افزایش مدت کار روزانه بروز کردند .

قیام ژوئن ۱۸۴۸ نشان داد که کارگران در مبارزه طبقاتی خود مورد خیانت خرده بورژوازی قرار داشتند و در مقابل جبهه متحده جامعه سرمایه داری تنها بودند .

بقیه از صفحه ۱۰

رجوی در صورت عدم موفقیت از طرف سازمان مجاهدین کنار گذاشته نخواهد شد ؟ و آیا در صورت موفقیت و نزدیکی بیشتر او با نیروها و عناصر ضد انقلابی جناح مترقی تر مجاهدین مثلا برهبری خیابانی به سنتهای انقلابی سازمان ادامه خواهد داد و باین ترتیب انشعاب بزرگی در سازمان مجاهدین بوجود نخواهد آمد ؟ و بالاخره آیا بورژوازی بعد از موفقیت خود ، مجاهدین و حتی بنی صدر غیر قابل اعتماد را رها نکرده و بسراغ مهره های اصلی خود از قبیل مدنی و غیره نخواهد رفت ؟

تایپ فارسی در اسراع وقت پذیرفته میشود تلفن ۶۲۵۰-۵۲۸ (۷۰۳)



MARLENE DIXON

ترجمه ناصر فرهنگ

زن در مبارزه طبقاتی

مبارزه زنان برای بدست آوردن حقوق مساوی، یک مبارزه بسیار طولانی بوده است. مارکسیسم سعی کرده است راه حل بخصوص خودش را در این رابطه مطرح کند و از آنجائی که این مکتب مخالف هر نوع استثمار انسان از انسان است، مابییعی است که رفع انقیاد از زنان در هر زمینه ای باید در برنامه مارکسیستی قرار گیرد. همانند موارد دیگر، هم در مبارزه سیاسی و هم در زمینه تئوریک انحرافات گوناگونی راجع به موقعیت زنان و شیوه ای که آنان برای مبارزه انتخاب میکنند در زیر پوشش مارکسیسم خود نمائی کرده است. امروزه که ضرورت تشکیل سازمان های دموکراتیک (مستقل) زنان، هم در ایران و هم در خارج از کشور حس شده است و گام های عملی در راه آن برداشته میشود لازم است برای جلوگیری از یک سری انحرافات مسائل تئوریک در این باره هرچه بیشتر مطرح شوند. چپ روی - مثل هر مورد دیگر، در مورد زنان هم دیدگاه انحرافی خود را به نمایش گذاشته است. همچنانکه در مقاله حاضر خواهیم دید ریشه انحرافات حتی به بنیانگذاران این مکتب هم بر میگردد. ولی مارکسیست ها همیشه با مارکسیسم مثل یک تئوری علمی در حال تکامل برخورد میکنند نه یک مذهب غیرقابل تغییر دیگر. از اینرو نقد دیدگاه های گوناگون در جنبش چپ در صد سال اخیر نسبت به موقعیت و مبارزه زنان یک امر ضروری است. در این مقاله و در ترجمه آن آگاهانه از بکار بردن واژه "مسئله" زن خودداری شده است و همانطوری که خود نویسنده مطرح میکند این یک "مسئله" زن نیست بلکه مسئله کل بشریت میباشد که هم زنان و هم مردان باید در راه -

رفع آن بکوشند .

ترجمه حاضر فصلی از کتاب " زنان در مبارزه طبقاتی " نوشته مارلین دیکسون میباشد . خانم دیکسون از مارکسیست های با سابقه آمریکا میباشد که در این مورد صاحب نظر است . به غیر از یکی دو پاراگراف که بیشتر راجع به مسائل داخلی آمریکا است ، بقیه مطلب عیناً ترجمه شده است .

" مترجم "

از نظر تاریخی ، آنتی فمینیسم در میان پرولتاریا در فرم محدودیت شرکت زنان در نیروی کار صورت گرفته است . آنتی فمینیسم پرولتاریا تنها در نتیجه برتری طلبی جنسی لجبازانه نبوده ، بلکه اساساً بخاطر دستمزد پائینی است که به زنان پرداخت میشود و از رقابت بین زنان و مردان ناشی شده است . علت اساسی پائین بودن دستمزد زنان بخاطر انقیاد کلی آنها در جامعه است که در آن (۱) درصد زنان شاغل در بخش هایی که دستمزد کمتری میپردازند ، بیشتر است و (۲) دستمزد زنانی که ازدواج کرده اند (از آنجا که درآمدشان فقط کمک خرجی برای درآمد شوهر محسوب میشود) در سطح بسیار پائینی نگهداشته شده است . دستمزد پائین زنانی که ازدواج کرده اند حتی سطح دستمزد زنان مجرد را هم پائین نگه میدارد . این عوامل بدین معنی هستند که سطح پائین دستمزد زنان در حد نهایی باعث پائین آمدن دستمزد مردان هم میشود .

در نتیجه ، پرولتاریای زن در بین تضاد پیچیده ای گیر میکند . زنان بخاطر احتیاجات اقتصادی و کارکرد سرمایه به طرف بازار کار رانده میشوند . از طرف دیگر ، یکی از طرقی که زنان میتوانند از فشار قیمومت موجود در خانواده های سنتی خلاصی یابند این است که به کارمزدی بپردازند . ولی هر چه بیشتر زنان به نیروی کار می پیوندند ، سطح پائین دستمزد آنها فشار بیشتری روی مزد مردان میگذارد . تضاد حاصل از این امر توسط مردان بصورت خواسته آنها برای محدودیت کار زنان که جای ممنوعیت کار زنان در پروسه تولید را گرفته است ، انعکاس پیدا میکند . اساساً این همان مکانیسم پائین بودن دستمزد و اختلاف منافع است که تضاد میان کارگران سفید پوست و کارگران اقلیت های نژادی را بوجود میآورد .

بنابراین ، از نظر تاریخی ، زنان پرولتر بعلت شرایط متضاد خود ، وماهیت دوگانه مبارزه شان برای آزادی ، در زیر سیستم سرمایه داری شکست خورده اند . زمانیکه زنان میتوانند از طریق کار کردن خود را آزاد نمایند ، در همان حال رقابت در بازار کار محدودیت هایی برای آزادی تحمیل مینمود . محدودیت های تاریخی بدین معنی بوده است که در دوره های رونق اقتصادی ، جنبش زنان پرولتر برای دستمزد بالا و کار بهتر ، و در دوره های رکود اقتصادی برای حفظ شغل زنان ، مبارزه کرده است . جلوگیری از استثمار

شدید نیروی کار زنان توسط سرمایه و بشکل رفرم، توسط بسیج اتحادیه ای و قوانین حمایت کار صورت میگیرد ولی از نظر تاریخی، مخالفت اصلی با رفرم های پایه ای (از قبیل دستمزد مساوی برای کار مساوی) از طرف خود اتحادیه های کارگری و جنبش زنان بورژوا صورت گرفته است.

با وجودیکه درخواست داشتن حق کار و سایر حقوق دموکراتیک برای جنبش زنان بورژوا و پرولتر یکسان بوده است، ولی مسئله قوانین حمایت کار داستان دیگری دارد. زنان بورژوا خواستار رقابت کامل با مردان هستند زیرا که مانع اصلی برای آنها در بدست آوردن سهم مساوی از مزایای طبقه شان، همان مسئله پدرسالاری (Patriarchalism) بوده که باید از بین برود. زنان بورژوا میتوانند با قوانین حمایت کار مخالفت کنند زیرا که از یکطرف آنها (زنان بورژوا) دارای مزایای حمایتی ماوراء دستمزد و حقوق خود هستند، و از طرف دیگر، بهترین شغل های موجود برای زنان در حال حاضر به زنان بورژوا و خرده بورژوا که صاحب خصوصیات چونی "تمیزی"، سلیقه و غیره (خصوصیات مورد دلخواه بورژوازی - م) تعلق میگیرد. بطور خلاصه آنها میتوانند سطح پائین دستمزد را از نظر کلی قبول نمایند (متوسط سطح دستمزد - م) در حالیکه در رقابت، بخاطر سطح بالا و بهتر تحصیلاتشان صاحب امتیازاتی میباشند. زنان بورژوا و پرولتر در بازار کار با همدیگر مصاف میکنند، و زنان بورژوا یکی از وسیله های هستند که برای پائین آوردن سطح دستمزد زنان پرولتر مورد استفاده قرار میگیرد. این مبارزه و این تضاد طبقاتی امروزه (درست همان موری که در زمان کلا - را - زتکین صورت میگرفت) در تبلیغ برای "Equal Rights Amendment" که توسط سازمان ملی زنان (یک سازمان زنان آمریکائی - م) صورت میگیرد - و مورد پشتیبانی بوروکرات های کارگری خواهان آشتی طبقاتی قرار گرفته - تکرار میشود.

در حالیکه زنان بورژوا فقط بدنبال تساوی قانونی و فرار از محدودیت های خانه هستند، زن پرولتر علاوه بر این باید فشار استثمارگر طبقاتی خویش را هم تحمل کند. درست بخاطر همین مسئله است که برای زنان پرولتر، هیچ جنبش اصلی برای آزادی اش در زیر سیستم سرمایه داری - نمیتواند موجود باشد. همچنین این مسئله علت آنکه در چندین نسل گذشته زنان پرولتر مبارزه را برای آزادی شان بکنار گذاشته اند و آنرا جزئی از مبارزه طبقاتی نموده اند، را روشن میسازد. ولی همانطوری که خواهیم دید، این "بهم آمیختن" مبارزه زنان در مبارزه طبقاتی شرط لازم برای مبارزه انقلابی نیست - این محصول سکسیزم چپ روانه و حفظ اخلاق بورژوائی در پوشش مارکسیسم و بالاتر از همه نتیجه رویزیونیسم میباشد.

منافع طبقاتی چه طبقه ای (باستثنای بورژوازی) از طریق تبلیغ درستی ازدواج قراردادی و بدنبال آن طولانی کردن زمینه استثمار زنان،

تامین میشود؟ اگر ما به زمینه مادی آن بنگریم می بینیم که آنتی فمینیسم پرولتاریائی خصلت آن بخشی از پرولتاریا هست که دستمزد آنها برای حفظ خانواده با استاندارد متوسط زندگی طبقه کارگر کافی است. در چنین بخشی، وقتی که دستمزد هامکفی هستند زنی که نیروی کارش بطور خصوصی مورد استفاده قرار میگیرد (در خانه - م) ، برای همان خدمات - اگر مزدی پرداخت شود - خارج از دسترس مردان خواهد بود.

آنتی فمینیسم پرولتاریائی بخصوص منافع مادی کارگران مردی که دستمزد های زیادی میگیرند وعضو اتحادیه های کارگری هستند را تأمین میکند. انقیاد زنان بعنوان یک محدودیت "طبیعی" برای کار زنان مطرح شده و در نتیجه بخشا رقابت را در بازار کار محدود مینماید. این مسئله زنان را - پراکنده و بدون سازمان و بدون قدرت در درون سازمان های کارگری باقی میگذارد. این امر برای کارگران مرد مزایایی را بوجود میآورد که از طریق حق آنها در تصاحب قدرت کار زنان در خانه و همچنین "منافع" روانی داشتن زن بعنوان یک فرد درجه دوم که در نقش گارسون، معشوقه و یک فرد وابسته - که از این شرایط نیز خیلی راضی است - عملی میگردد. مهم نیست که چقدر یک مرد تنزل کند، زن این مرد هنوز پائین تر است، مهم نیست که یک مرد چقدر بدون قدرت - باشد، با این وجود خانه این مرد بعنوان کاخ وی محسوب شده و زن و فرزندانش بعنوان رعایای وی محسوب میشوند.

سطح دستمزد ها و فرم استخدای برای بخش پائینی طبقه کارگر (سفید پوست) و بخصوص اقلیت های نژادی و ملی نشان میدهد که برای این بخش ها دستمزد مرد برای معاش یک خانواده کافی نیست. از همگسیختگی خانواده ها، درصد ترک خدمت، و بوجود آمدن نسل دومی از خانواده هایی که تحت سیستم خیریه (Welfare) زندگی میکنند - همه شواهدی برای آن هستند که تعداد روزافزونی از کارگران مرد، قادر نیستند که نیروی کار خود را به قیمتی بفروشند که بتواند مخارج یک خانواده را تأمین نماید، و این مسئله با داشتن زنی که کار نمیکند تشدید میشود. نه اخلاق بورژوائی، و نه آنتی فمینیسم پرولتری هیچکدام منافع بخش های پائینی پرولتاریا را نمایندگی نمی کنند و کانون خانواده (Nuclear Family) از نظر مادی هیچ نفعی برای شوهر ندارد، در حالیکه دستمزد پائین زنان رنج و عذاب زندگی را بیشتر میکند.

مهمتر از این، آنتی فمینیسم پرولتری منافع کلی طبقه پرولتاریا را هم تأمین نمیکند. در پشت نقاب خوبی های کانون خانوادگی و محتوای اخلاق بورژوائی، عملا "از این دیدگاه زیربنای ایدئولوژیکی پائین بودن دستمزد زنان را از طریق عدم پذیرش پایه های مادی اختلاف بین زن و مرد در بین پرولتاریا، قبول کرده و مورد حمایت قرار میدهد. جدائی بین زن و مرد بر مبنای رقابت

برای کار می‌باشد که بخشی از مکانیسم استثمارچندگانه زن است. هیچ اتحادی بین زن و مرد نمیتواند بوجود آید مگر اینکه زمینه مادی رقابت و بدبینی کاملاً درک شده و از بین برده شود. هیچ برنامه فرمیستی ای چون "دستمزد مساوی" یا "حقوق دموکراتیک" تا حال قادر نبوده و نخواهد بود که ریشه های انقیاد زنان را دریابد، و زنان برای آزادی به تعویق انداخته شده شان بسیج و مبارزه نخواهند کرد. زنان دریافته اند که صبرکردن تا بعد از انقلاب همان صبرکردن برای "همیشه" است. برای زنان، مانند تمام افراد تحت استثمار، مبارزه برای آزادی امروز شروع میشود و در غیر این صورت هرگز شروع نخواهد شد. تا زمانی که یک تحلیل طبقاتی سخت و غیر قابل تغییر و دگماتیستی پایه استراتژیک باشد، تا زمانی که فرمول بندی اولیه مارکسیستی در مورد استراتژی انقلابی در مورد این مسئله دگم باقی بماند (حتی در مقابل این حقیقت که بعد از انقلاب ۱۹۱۷ آنها ستم کثرتترین مردم دنیا هستند که با موفقیت انقلاب کرده اند)، تا همان زمان هم رویزیونیسم و هم حـ "مسئله" زن، در مبارزه طبقاتی مردان باقی خواهند ماند.

برتری طلبی جنسی چپ روانه و مارکسیسم

فقدان یک تحلیل مارکسیستی از شرایط زنان نتیجه عدم برخورد جدی به اخلاق بورژوازی موجود در مارکسیسم است. در "نقدی بر برنامه گوتا" مارکس نوشت:

"تعیین میزان روز کار، میباید تحدید کار زنان را تا آن حد که به طول و فرصت استراحت و غیره محدود میشود، دربرگیرد، در غیر این صورت بدبین معنی خواهد بود که زنان از رشته های صنعتی که بویژه از نظردنی برای آنها ناسالم است ویا برای جنس زن اخلاقاً نامناسب است، برکنار بمانند." (۱)

در مورد این نوشته ورنر تانسن (Werner Thonnessen) چنین اظهار نظر میکند.

هر دو واژه "اخلاقاً مضر" در برنامه اصلی گوتا و "اخلاقاً نامناسب" در نقد مارکس نشان میدهند که سوسیالیست ها اجازه میدادند که استاندارد اخلاقی آنها توسط بینش بورژوازی حاکم تعیین گردد. جای بسی تعجب است زیرا که مارکس در مانیفیست کمونیست مطرح کرده بود که تمام روابط اخلاقی در پرولتاریاد ر مقابل اخلاق بورژوازی فرد می ریزد. (۲)

کار زنان در کل مطابقتی با خانواده ایده آل و مهمتر از آن "زنانگی" ایده آل - بورژوازی ندارد. به این بیسنش ها توسط سوسیالیست های زمان مارکس - برخورداری نشد. درباره "کار غیر زنانه" (UNFEMININ LABOR)، بیل

در واقع دیدن این صحنه که زنان، حتی با بچه شان، با مردان سر حمل چرخ دستی پر رقابت میکنند، و یاد دیدن آنها در حین مخلوط نمودن سیمان و آهک، و یا حمل بارهای سنگین یا سنگ، بعنوان کارگر ساختمانی راه آهن، و یاد دیدن آنها در هنگام شستن ذغال سنگ، و سنگ آهن بهیچوجه دوست داشتنی و خوش آیند نیست. زنان در آنجا فاقد هرگونه زنانگی هستند و این خصوصیت آنها از بین میرود، همانطوری که مردان مادر بسیاری از کارها خصلت مردانگی خود را از دست میدهند. (۳)

از دست دادن "زنانگی" در کار سخت یا کثیف در مقایسه با کم حرمتی و خشم اخلاقی که از انتقال زنان به کارهایی که با پاکی و عفت ایده آل بورژوازی منافات دارد، باعث خشم و غضب کمتری میشود. بیل میگوید:

بالاخره، زنان جوان تر و خوشگل تر با بیشترین لطمه به شخصیت آنها، در پاتوق های عمومی در شغل هایی از قبیل خوانندگی، رقاصه گی و غیره برای دنیای مردان تشنه شهوت، بیشتر و بیشتر مورد سوء استفاده قرار میگیرند. در این بخش برده داران سفید پوست عیاشی و وحشیانه خود را به نحو نفرت انگیزی عملی می سازند. (۴)

کاملاً روشن است که سوسیالیست ها عمیقاً در اخلاق جنسی استثمارگران بورژوازی با آنها سهمیم بودند. تعصب بیل در محکوم نمودن "غیر اخلاقی بودن" بورژوازی منتج به ایده آل "پرولتری" پاکی و عفت شده که در حقیقت همان اخلاقهای است که پدر سالاری بورژوازی در مقابل آن سر تعظیم فرود میآورد و بالاخره انقیاد زنان نتیجه آنست.

انحراف قاطبی کردن استثمارچندگانه زنان در مسئله مبارزه طبقاتی، به روزهای اولیه مارکسیسم بر می گردد، از خود مارکس گرفته، تا انترناسیونال دوم، و از لنین تا استالین که در این زمان انحراف به حداکثر خود رسید. در این مورد، برتری طلبی جنسی و برتری جوئی مردانه خود را در پشت نقاب "اخلاق پرولتری" و "زنانگی" تمام عیار و "عفت شکننده" جنس زنان مخفی کرده است. مارکس خودش تنها وقتی که به تحلیل شخصی پرداخت توانست — قدری از این اشکالات قبلی را در تئوری ببیند.

"بهر حال هر چه قدر هم که از بین رفتن وابستگی های قدیمی خانوادگی در زیر سیستم سرمایه داری بد و نفرت انگیز باشد، صنعت مدرن، از طریق واگذاری بخش مهمی از کار پروسه تولید به زنان، خارج از محدوده خانه، به افراد جوان و بچه های هر دو جنس، زمینه اقتصادی جدیدی را برای یک فرم عالی تری از —

خانواده و روابط بین دو جنس ایجاد میکند. البته، بهمان اندازه بی معنی است که فرم تئوتانیک - مسیحی خانواده، مطلق و همیشگی گرفته شود که همان کاراکتر راد روم قدیم، یونان قدیم و بافرم های شرقی بخواهیم قابل اجرا بدانیم، همه آنها با هم تشکیل توسعه تاریخی را می دهند. بعلاوه، روشن است که در حقیقت تجمعات کارگری از افرادی تشکیل شده اند که از هر دو جنس و از سنین مختلف هستند، و در شرایط مناسب، بایستی منبع بوجود آمدن و توسعه روابط انسانی باشند، با وجودیکه با رشد خود بخودی، وحشی، و فرم سرمایه داری آن، - جایی که کارگر برای پروسه تولید است، و نه پروسه تولید برای کارگر - این مسئله منبع اصلی فساد و برده داری میگردد. " (۵)

نتیجه عملی پذیرش بدون انتقاد اخلاق بورژوازی توسط مارکسیست ها در باره زنان و مسئله جنسی، توجیه و ادامه انقیاد زنان بطور عام و زنان کارگر بالاخص و در نتیجه ایجاد و ادامه پایه های اصلی اختلاف منافع بین شوهران و زنان، کارگران مرد و زن، بوده است. مارکسیسم اولیه بخاطر بینش برتری طلبانه جنسی حاکم بر آن، آنتی فمینیسم پرولتری را از خود باقی گذاشت که ریشه دیدگاه تقسیم کار بین زن و مرد، ایده آل های سنتی خانواده، و " جایگاه زنان " در خانه و حفاظت از بچه ها را بدون برخورد، از خود باقی گذاشت. آنتی فمینیسم مارکسیستی بر مبنای برتری جوئی مردانه غیر قابل سؤال بود. به نظر کارگران مرد، مسئله دستمزد ها و رقابت باسانی میشد از طریق باز داشتن زنان از بازار کار از بین برود. آنتی فمینیسم پرولتری اساسا نتیجه عدم درک این مسئله از جانب کارگران مرد بود که استفاده سرمایه از نیروی کار زنان نتیجه غیر قابل گریز صنعت ماشینی و تمایل به استفاده از نیروی کار ارزان بود. سوسیالیست های مرد آن زمان کاری در جهت روشن کردن طبقه کارگر و یا برخورد به تعصب علیه زنان، انجام ندادند. نتیجه عملی آنتی فمینیسم پرولتری بازیچه شدن در دست سرمایه برای جدا نگاه داشتن کارگران مرد و زن علیه همدیگر بجای متحد شدن بر علیه سرمایه و پائین نگهداشتن دستمزد زنان بود، برتری طلبی جنسی موجود در مارکسیسم که از خود مارکس شروع شده، وسیله ای برای ادامه استثمار زنان در دوران جنبش سوسیالیستی و قوی تر ساختن رویزیونیسم در دوران انتر ناسیونال دوم بود.

آنتی فمینیسم پرولتری و رویزیونیسم

در تاریخ سوسیال دموکراسی آلمان، کارگرانی که در اتحادیه های کارگری عضو بودند همیشه با کار زنان مخالفت میکردند. در این مورد آنها با مخالفتی از جانب مارکسیست های ارتدکس مرد روبرو نشدند. شروع رویزیونیسم با توفیق مسئله ترید یونیونی در حزب سوسیال دموکرات آلمان و تمسخر تئوری

مارکسیسم بخاطر " ایده آلیسم " موجود در آن و تمرکز لاسالی آن روی رفم هائی که از طریق اعتصابات و رای گیری ها و با تاکید روی دومی صورت میگرفت ، همراه بود . انعکاس چرخش ارتجاعی در حزب سوسیال دموکرات را میتوان در رکوشش آن برای خنثی کردن جنبش زنان سوسیالیست و از بین بردن سازمان زنان حزب مشاهده کرد ، چراکه پایه واقعی برای رادیکالیسم اصیل در درون حزب ، زنان رهبران مارکسیست زن یعنی روزا لوگزامبورگ و کلا را زتکین بودند .

در واقع ، تنها حامیان لنین در انترناسیونال دوم ، لوگزامبورگ و زتکین بودند . از روزهای نخست سوسیال دموکراسی آلمان طلوعه رویونیسم ، موقعیت د وگرایش بود - مارکسیسم در برابر لاسالیسم - در مورد موقعیت زن . چراکه این زنان بودند که از لنین در بحث راجع به رویونیسم در درون انترناسیونال دوم جانبداری نمودند . این لاسالی ها بودند که از اول ، استثمار چند گانه و انقیاد زنان را به یک " مسئله " تبدیل نمودند . مسلماً برای ۱۹۰۰ زن عضو اتحادیه های کارگری ، ۱۴۰۰۰ زن عضو حزب سوسیال دموکرات و ۱۲۰۰۰ زن که روزنامه زنان را می خواندند این یک " مسئله " نبود . (کار خطیر بسیج و سازماندهی از طریق فعالیت های خستگی ناپذیر کلا را زتکین ، برعلیه دخالت و دسیسه های رهبری رویونیست حزب صورت گرفت) . انقیاد زنان ، فقط برای رهبری ارتجاعی مرد در اتحادیه های کارگری و حزب ، یک " مسئله " بود . نتیجتاً این یک حادثه نیست که در سال ۱۹۷۷ ، و حتی در سالهای ۱۸۶۳ ، ۱۸۹۰ ، ۱۹۱۴ ، و ۱۹۲۰ ، برای بعضی مردان انقیاد زنان به صورت " مسئله " باقی می ماند .

در سال ۱۸۶۶ موضع لاسالی ها خیلی روشن بود : قبل از اینکه زنان بتوانند آزاد شوند کارگران (مرد) بایستی کاملاً آزاد شده باشند . تا آن موقع ، کافی بود که مرد کار بکند و " جای زن " در " کار خانگی " بود . برای مثال به اسناد مربوطه بخش آلمانی انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۶ در این مورد مراجعه میکنیم :

" بوجود آوردن شرایطی که در آن هر مرد بالغی بتواند زنی بگیرد و زندگی خانوادگی ای را شروع کند که در آن معاش زندگی از طریق داشتن کار تضمین میشود ، و در نتیجه هیچ مخلوقات دیگری نخواهند بود که در انفرادشان ، قربانی یاس و نومیدی شوند و برعلیه خودشان و طبیعت گناه کنند و با فاحشگی و تجارت شان در بازار انسان لکه ای روی " مدنیت " بگذارند کار درست برای زنان و مادران در خانه و در فامیل است ، که باید نگهداری و تعلیم و تربیت اولیه بچه ها را انجام دهند در کنار وظایف سنگین مردان و پدران در زندگی خارج از خانه و در فامیل ، زن و مادر بایستی به راحت بودن و ایجاد محیط

شاعرانه در خانه پیردازند، زیبایی به روابط اجتماعی بیاورند که تاثیر مهمی در افزایش میزان کسب لذت از زندگی، دارند. (۶)

فرانس (FRANCE) میگوید:

جای زن در قلب خانه است، در میان بچه هایش، مواظبت کردن از آنها و یاد دادن اولین اصول به آنان. اگر جایگاه واقعی زنان مشخص شود، وظایف بسیار مهمی را بعهده دارند. (۷)

موفقیت عمومی رویزیونیسم، تبدیل سوسیال دموکراسی به یک حزب رفرمیست، انعکاس خود را در دیدگاهش نسبت به زنان نشان میدهد.

روزا لوگزامبورگ در مبارزه با رویزیونیسم اترناسیونال دوم و طرفداری از لنین تنها نبود بلکه کلا را زتکین و کل انجمن زنان هم در این کار شرکت کردند.

... بدون شک چرخش زنان به طرف چپ، بدنبال رهبری شان نتیجه وجود تفاوت بین تئوری فمینیستی حزب و تبعیض علیه زنان در اعمال سیاسی بود. (۸)

در نتیجه، زنان خود را در شرایط سختی یافتند که از طرف دو جناح مورد حمله قرار می گرفتند.

رویزیونیسم و آنتی فمینیسم پرولتری. مردان حزبی در آخر انتقام خود را گرفتند. آنها تمام مسئولیت های کلا را زتکین را از او گرفتند، انجمن زنان وی را از بین بردند و طوری شهرت وی را خراب کردند که کار وی عملاً ناشناخته ماند. روزا لوگزامبورگ توانست از انجمن زنان بیرون بیاید تا بتواند کار خود را بعنوان یک تئوریسین چپ ضد رویزیونیست ادامه دهد، او در طول زندگی اش از مزایای رهبری حزب محروم ماند و مورد "مضحکه" دیگران قرار گرفت. با این حال در نهایت، این روزا بود که آنها را بوحشت انداخته بود. و این روزا بود که بالاخره او را نابود کردند. برنده نهائی رویزیونیسم آلمانی، آدولف هیتلر، موضع رویزیونیستی نسبت به "مسئله" زن را به نتیجه منطقی خود رسانیده و آنرا به سیاست رسمی حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان تبدیل کرد و جواب نهائی به مسئله زن بدین قرار داده شد: هزار سال دیگر انقیاد، هزار سال دیگر "زن و مادر". بایستی به آرامش و ایجاد محیط گرم در خانه پیردازند، زیبایی به روابط اجتماعی بیاورند و (۹)

نتیجه دراز مدت آنتی فمینیسم "چپ" یک قرن مبارزه ای بوده است که در آن موقعیت اولیه زنان بخاطر بالا رفتن سطح عام زندگی طبقه کارگر، پیشرفت نموده است، ولی در همان حال استثمار چندگانه زن و انقیاد آنها درست بهمان وضع باقی مانده که در سال ۱۸۶۳ بوده است.

منابع

- ۱ - ورنر تانسن، آزادی زنان صعود و نزول جنبش زنان در سوئیس، د ماکراسی
آلمان ۱۹۳۳ - ۱۸۶۳ (لندن، پلاتو پرس، ۱۹۷۳)، صفحه ۳۳ .
- ۲ - همانجا، صفحه ۳۴ .
- ۳ -
- ۴ -
- ۵ - کارل مارکس، کاپیتال، جلد اول، (نیویورک، انتشارات انتر نیشنال،
۱۹۷۲) صفحات ۴۹۰ - ۴۸۹ .
- ۶ - تانسن، صفحه ۲۰ .
- ۷ - همانجا صفحه ۲۲ .
- ۸ - همانجا، صفحه ۷۶ .
- ۹ - اسناد بحث سازمان جهانی کارگران - بخش آلمانی، ۱۸۶۶، کد در
کتاب تانسن، ص ۲۰ .

○ اشتراک ششماه ۱۴ دلار

○ اشتراک یکساله ۲۵ دلار

19 BAHMAN S.M.,

P.O. BOX 8003 ,

Phila. Pa. 19101.

فهرست
اشتراک

خبرنامه

چریکهای فدائی خلق ایران

برای اشتراک

نشریه خبری

انجمن رهایی زن

میتواند با آدرس زیر تماس بگیرد

P.O. BOX 9363
Berkeley Ca. 94709

برای اشتراک هفته نامه ★

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

میتوانید با ارسال چک یا مانی اوور در بنام O.C.U.S. با آدرس زیر

تماس بگیرید

بهای اشتراک:

P.O. BOX 9363
Berkeley Ca. 94709

برای هر ۲ شماره ۸ دلار

برای هر ۲ شماره ۱۵ دلار

" علم و جامعه " از سازمانها و عناصر مترقی دعوت میکند که نظریات خود را در
باره " مرحله انقلاب ایران " و بررسی موانع " وحدت عمل " سازمانهای چپ
برای " علم و جامعه " ارسال دارند تا با طرح آنها در مجله مسایل اساسی
مسئور به بحث گذاشته شود .
" علم و جامعه "

نوشته جان وِگز

ترجمه م. آرمیان

سرمایه داری دولتی

۱ - مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم و استعمار زدائی (Decolonization) آسیا، آفریقا و جزایر کارائیب، در کشورهایی که تحت ستم امپریالیسم بودند حکومتهایی بر سر کار آمدند که از یکسوادعای رهبری اشعمار زدایی را داشتند و از سوی دیگر خود را تجسم آمال توده های وسیع مردم آن کشورها می دانستند. در چند مورد دولت بمثابه یک نیروی قابل ملاحظه و پراعتبار در تولید اجتماعی ظاهر گشت که این از طریق "برنامه ریزی اقتصادی" و مالیکت کامل و یا مالکیت محدود بر بنگاهها و صنایع اصلی صورت گرفت. در برخی موارد - و نه همه موارد - نقش روز افزون دولت همراه با اشعمارهای ضد امپریالیستی بود.

هر جا که این دو عنصر: یعنی نقش روز افزون دولت و شعار ضد امپریالیستی همراه با یکدیگر ظاهر گشتند، برخی از ناظرین متقاعد گشتند که پدیده جدیدی در صحنه جهانی ظاهر گشته که محتاج مفاهیم جدید و تحلیل اقتصادی - اجتماعی جدیدی میباشد. هدف این مقاله آشنائی با نتایج ترکیب اقدامات دولت و شعارهای ضد امپریالیستی و همچنین آشنائی با مفاهیم واژه هایی است که در مفهوم بندی (Conceptualization) مطلب بالا بکار رفته است.

در تفسیر پدیده دولت با نقش قابل ملاحظه اقتصادی در کشورهای عقب مانده، یک مفهوم جدید از قدرت دولتی جای مسهمی را اشغال میکند. ظاهراً چنین نظریه ای مطرح گشته که در برخی شرایط، خسرده بورژوازی ("طبقه متوسط") میتواند تبدیل به طبقه غالب جامعه گردد. این امر از طریق کنترل مستقیم دولت (یا کنترل دولت از طریق شریک اصلی بودن در یک اتحاد طبقاتی صورت میگیرد). آنهائیکه با امیدواری،

باین باصطلاح غلبه خرده بورژوازی می‌نگرند ، در حقیقت حکومت آنرا متحد طبقات تحت‌ستم استثمار جامعه - یعنی طبقه کارگر و دهقان - می‌بینند ، و زمانیکه نظریه دولت خرده بورژوازی باین شکل فرموله میگردد ، اصطلاحاتی چون " رژیم واسطه " (Intermediate Regime) ، دولت دموکراتیک ملی " و یا " جامعه غیر سرمایه داری " را بعنوان برچسب مورد استفاده قرار میدهند و ناظرینی که با دید انتقادی بیشتر به مسئله برخورد میکنند ، و در نظریه دولت خرده بورژوائی ، همان ساختمان سرمایه داری تحت سلطه امپریالیسم را مشاهده میکنند ، از اصطلاح " سرمایه داری دولتی " استفاده جسته و خرده بورژوازی را در پروسه تبدیل به " بورژوازی بوروکراتیک دولتی " می‌بینند . (۳) در برخی موارد اصطلاح " سرمایه داری دولتی " طوری استفاده میشود که در برگیرنده همه مواردی است که دولت نقش قابل ملاحظه اقتصادی را ایفا میکند ، بدون آنکه تحلیلی از مبنای آن که خرده بورژوازی حکومت خود را بر آن استوار میکند ، ارائه گردد . (۴)

در این بخش ، مفاهیم اصلی که در تحلیل " سرمایه داری دولتی " بکار رفته اند مورد بررسی قرار میگیرند از آنجائیکه کل بحث در ارتباط با مسئله توسعه سرمایه داری است - چه تقویت آن و چه محدود نمودن آن (" راه رشد غیر سرمایه داری ") - لذا بحث خود را از ماهیت تولید سرمایه داری آغاز میکنیم . دومین عنصر اصلی بحث ، " دولت " است و تحلیل از این مفهوم بخش سه را اشغال میکند . در بخش چهارم نقش خرده بورژوازی مورد ارزیابی قرار میگیرد و بالاخره در بخش پنجم میتوانیم به تحلیل نظریه " سرمایه داری دولتی " بپردازیم .

یک نکته کلی دیگر نیز باید در اینجا مطرح گردد . در مفهوم " سرمایه داری دولتی " بشکلی که در مورد کشورهای الجزایر ، مصر ، و پرو بکار رفته است - این نظریه مستتر است که توسعه سرمایه داری ، بدون وجود قابل ملاحظه بورژوازی داخلی (Domestic Bourgeoisie) خارج از ساختار دولتی صورت میگیرد . این نظر ، بورژوازی را داخل دولت قرار میدهد زیرا سرمایه داران خصوصی ضعیفتر از آن هستند که بتوانند روابط سرمایه داری را توسعه دهند . این نظر باید از نظر عامیانه و تجربی (Empiricist) ایکه سرمایه داری دولتی را حالتی میداند که بخش قابل ملاحظه ای از وسائل تولید در مالکیت دولت هستند ، متمایز گردد . طبق چنین تفسیر عامیانه ای (Vulgar) - که مکزیک (۵) برزیل ، و بسیاری دیگر از کشورهای تحت‌ستم را " سرمایه داری دولتی " می‌خوانند ، قاعدتا باید انگلستان و شاید ایتالیا و ژاپن بیشتر از هر کشور عقب مانده ای (۶) " سرمایه داری دولتی " باشند .

۲ - ماهیت شیوه تولید سرمایه داری

الف - سرمایه بمثابه یک رابطه اجتماعی

از آنجائیکه "سرمایه داری دولتی" بعنوان یک شکل از توسعه سرمایه داری طرح گردیده است (مفروضاً در مقابل "سرمایه داری خصوصی") لاجرم دارای تعریفی از سرمایه داری است که از لحاظ منطقی پیش از تعریف آن از "سرمایه داری دولتی" قرار میگیرد. و در اینجا سرمایه مفهوم کلیدی است. در همه جوامع طبقاتی استثمار وجود دارد. استثمار بمعنی تصاحب بخشی از کار تولید کنندگان مستقیم بوسیله یک طبقه غیر تولید کننده است؛ بنا براین استثمار رابطه ای در تولید است، تصاحب سیستماتیک مازاد کار، پایه تجدید تولید (Reproduction) جامعه طبقاتی است. اختناق تسهیل کننده استثمار است، زیرا تولید کنندگان مستقیم را کنترل میکند و منظم مینماید. ولی اختناق یک رابطه تولیدی نیست، بلکه وسیله ای است که استثمار را تضمین میکند و روش استثمار را تداوم می بخشد. روش استثمار ماهیت یک جامعه را بیان میکند و قوانین اقتصادی خاص آن جامعه و خصالت اجتماعی آنرا بیان و تعیین میکند. (۷) برای هر شیوه تولیدی "شکل خاص دولت منطبق با آن" وجود دارد. این نکته بعداً در بخش سه، مورد بحث قرار خواهد گرفت. سرمایه داری شکل خاصی از استثمار کار است که پیشرفته ترین نوع تاریخی آن بشمار میرود.

قوانین اقتصادی سرمایه داری را نمی توان بر این مبنا که سرمایه داری بر استثمار بنا شده آشکار ساخت، زیرا این مسئله خصالت هزاران سال از جامعه بشری میباشد، بلکه قوانین داخلی سرمایه داری از این حقیقت ناشی میشوند که کار بشکل خاص کار مزدی آزاد استثمار میشود.

سرمایه هنگامی بوجود میآید که مالکین وسایل تولید - که قابلیت تبدیل آن وسایل تولیدی به پول را دارند - به کارگرانی برمیخورند که جسمز نیروی کارشان چیزی برای فروش ندارند و آنرا باید بفروشند زیرا از وسایل کارشان جدا گشته اند. بنابراین پیش شرط وجودی سرمایه جدا شدن دهقانان از وسایل تولید است. این جدائی، وسایل تولید را تحت کنترل یک طبقه می آورد و در همانحال طبقه ای دیگر بوجود میآورد که باید قابلیت کار کردن خود را به آنها نیکه وسایل کار را کنترل میکنند، بفروشد.

بنابراین سرمایه شکل خاصی از تسلط (Domination) بر تولید کنندگان مستقیم است و میتوان آنرا به ارزش خود - گستره $self-expending$ Value -

تعریف کرد. این بدان معنی است که برای استثمار کار، باید از پول

استفاده نمود و آنرا با کالا مبادله کرد .

این کالاها همانا مولود ظرفیت کاری کارگران و مواد خام می باشند . پس از این مبادله ، عناصر لازم برای تولید در کنار هم قرار میگیرند (توسط سرمایه) . محصولات جدید تولید میشوند . پس از آنکه این محصولات تولید شدند باید بعنوان کالا با پول مبادله گردند . تا زمانیکه سرمایه مجدداً خود را تبدیل به پول نکرده است ، پروسه استثمار نمیتواند مجدداً آغاز شود . این مدار تمام ناشدنی یعنی : پول - کالا - پروسه تولید - کالاهای جدید (ارزش گسترش یافته) - پول ، سرمایه داری را از همه شیوه های تولید قبلی متمایز میکند :

سرمایه داری، اولین شکل جامعه استثماراری است که تجدید تولید نظام استثماراری، و بنا بر این تجدید تولید ساختار طبقاتی، لزوم گردش (Circulation) کالا و پول را ایجاد میکند . (۸) ولی در فئودالیسم اوضاع باینگونه نیست . از آنجا که مالک فئودال مزدی نمی پرداخت، یا زمین را اجاره نمی کرد ، و همچنین پولی بخاطر بخش قابل توجهی از سایر وسایل تولید پرداخت نمی کرد ، بنا بر این ملزوم نبود که محصولات مازادی را که تصاحب کرده بود تبدیل به پول کند . برده داری در دنیای جدید نیز یک مورد بفرنج است که لزومی ندارد بآن بپردازیم ، زیرا تاثیری در نکته کلی ندارد . نکته اصلی آنستکه سرمایه داران - یعنی تبلور شخصی سرمایه - با تولید بخاطر مبادله فقط سود بچنگ نمی آورند ، بلکه باید محصول کار را مبادله کنند تا روابط تولید سرمایه داری تداوم یابد . این تجدید تولید یک

جنبه محدود و مشخصاً اقتصادی دارد : پولیکه (در ابتدا) برای خرید نیروی کار و وسایل تولید بمصرف رسیده بود باید جایگزین گردد و مجدداً به سرمایه داران برگردد تا مدار سرمایه تجدید گردد . یا اگر کلی تر مطرح کنیم ، سرمایه باید مدار پول - کالا - پول (سرمایه پولی ، سرمایه کالائی - سرمایه پولی گسترش یافته) را تمام کرده و مجدداً آغاز کند ، تا نیروی کار [جامعه] را تجدید تولید نماید . این بدان خاطر است که تولید کنندگان مستقیم یعنی پرولتاریا - از طریق مبادله پول بانیروی کار و وسائل مصرف خود (مزد) را به دست میآورند .

لزوم گردش تمام ناشدنی سرمایه ، خصالت خاص تولید سرمایه داری را بوجود میآورد . در حالیکه در سایر شیوه های تولیدی ، طبقات حاکم راضی هستند که از مازاد تولید کنندگان نفع ببرند ، سرمایه داران الزاماً مجبور هستند که بر سر تولید ارزش اضافی و تبدیل آن به پول (realization) بصورت سود ، با سرمایه داران دیگر در تضاد بیفتند . این برخورد ما بین سرمایه ها در مدار های فردی شان همانا رقابت است و در شیوه تولید سرمایه داری، رقابت ذاتی است . (۱۰) این تضادی است که نمایانگر ماهیت درونی

سرمایه - بمثابة یک رابطه اجتماعی است.

ب - "انباشت اولیه" و توسعه سرمایه داری

گفتیم که رابطه اجتماعی سرمایه در چهار چوب برخی شرایط مشخص و لازم تکامل می یابد. یعنی وسائل تولید باید کالا باشند و قابلیت انسان ها برای کار نیز باید یک کالا باشد بدون این شرایط، سرمایه فقط میتواند شکل محدود و ابتدائی سرمایه تجاری را بخود گیرد. در سرمایه تجاری فقط محصول کار، کالا است و سرمایه نمیتواند برپروسه تولیدی مسلط شود. مارکس پروسه ای را که طی آن وسائل تولید و نیروی کار تبدیل به کالا میشوند "انباشت اولیه" (۱۲) نامید. این اصطلاح قبلاً بوسیله برخی نویسندگان بمنظور نامگذاری یک دوره - تاریخی فرضی که طی آن ثروت مادی انباشت شده بود و از نظر آنان پیش شرطی برای توسعه سرمایه داری بود - مطرح گشته بود. البته یک چنین انباشت ثروت مادی بهیچوجه زمینه توسعه سرمایه داری در انگلستان (اولین کشور سرمایه داری) و یا جای دیگری را فراهم نیاورد. این تصور نشانه گیجی و ابهامات است. زیرا ظهور سرمایه داری از فتودالیزم اروپائی از طریق غارت ثروت صورت نگرفت، بلکه یک گسستگی در روابط اجتماعی بود. این گسستگی در روابط اجتماعی در ارتباط با جدا شدن قهرآمیز دهقانان از وسایل تولید صورت گرفت که مهمترین آن اخراج آنان از زمین بود. تشریح اینکه چگونه تضادهای درونی شیوه تولید فتودالی (ابتداء در بریتانیا) منجر به اخراج جمعی گشت (۱۳) خارج از حوصله این مقاله است. در اینجا فقط به نتایج آن می پردازیم.

اخراج دهقانان از زمین سه پروسه (فرایند) همزمان ایجاد میکند:

(۱) تشکیل پرولتاریا (۲) تبدیل وسائل تولید (مهمتر از همه زمین) به کالا و (۳) تشکیل بازار برای تولید سرمایه داری. مادامیکه دهقانان از طریق مکانیسم های غیر اقتصادی (کار بخاطر پرداخت قروض، بندگی موروثی، وغیره) بسته زمین است، نه آن دهقان و نه زمین آماده بهره برداری بطریق سرمایه داری هستند. بعلاوه، دهقان دارای وسائل امرار معاش خود است بدون آنکه ملزوم باشد ضروریات اولیه خود را بخرد (دست به مبادله بزند). ولی اخراج دهقان از زمین به این "اقتصاد طبیعی" خاتمه می بخشد. بدون زمین، مردم باید احتیاجات خود را بخرند، و برای این کار باید دست بکار مزدی بزنند و در پروسه تولید، یک تقسیم اجتماعی کار بوجود می آید که تحت تاثیر سرمایه است. بدینصورت که محصولات، که در سابق توسط دهقانان بخاطر استفاده (شخصی) تولید میشد، اکنون بخاطر مبادله تولید میشوند.

بدین ترتیب، گذار به سرمایه داری در ارتباط با تخریب جامعه گذشتگی و ساختمان یک جامعه جدید صورت میگیرد. این فرایند انقلاب بورژوائی

است، انقلابی در روابط تولیدی. طبقه سرمایه دار، نقش استثمارگرانه طبقه تصاحب کننده گذشته را اشغال نمیکند، بلکه، نظام گذشته استثمار بطور فزاینده ای نابود گشته و از بطن تکه های آن یک نظام جدید استثمار برمی خیزد.

مبارزات سیاسی، انعکاس این تضاد در حوزه روابط اجتماعی است، تضادی که بخودی خود و صرف نظر از شکلی که مبارزه سیاسی بخود میگیرد، انقلابی است. بنابراین، انقلاب بورژوازی باید از حیث تغییر روابط اجتماعی مورد تحلیل قرار گیرد. نمود های این انقلاب میتواند در حوزه سیاست اشکال مختلفی بخود گیرد. [بعنوان مثال]، بورژوازی داخلی میتواند رهبری مبارزه سیاسی بخاطر ایجاد روابط نوین اجتماعی را داشته باشد (مثل بریتانیا). یا بورژوازی میتواند نقش متزلزلی ایفا کند همچنانکه در پرو، در ده سال اخیر در اتحاد با سرمایه امپریالیستی چنین کرده است. (۱۴) بهر حال هر نقشی داشته باشد، انقلاب در حوزه روابط اجتماعی رخ میدهد و در حوزه سیاست منعکس میگردد.

این نکته مهمی است، زیرا برخی نویسندگان از جمله آندره فرانک، یک انقلاب بسورژوازی را معادل بایک نقش انقلابی ایفا شده توسط بورژوازی داخلی میدانند. این نادرست است زیرا توسعه روابط اجتماعی تولید را بایک رفتار خاص از یک طبقه در روبنای جامعه معادل میگیرند.

۳ - دولت و توسعه سرمایه داری

دولت، بخشا در نتیجه احتیاج به یک تقسیم کار اجتماعی و شیوه استثمار بوجود میآید. اگرچه بنظر میآید که در هر شیوه تولیدی، تقسیم کار اجتماعی خاص تا حدی بدلخواه افراد است، ولی برای جامعه بمثابه یک کل، تقسیم کار باید بطور سیستماتیک ادامه یابد. دولت باین جهت وجود دارد که با فراهم نمودن نیروی قهر و سایر عملکردها، تقسیم کار مربوط به آن شیوه تولیدی را حفظ نماید. در مورد جوامعی که در سطح پائین از تکامل نیروهای مولده قرار دارند، این تقسیم کار ممکن است بسیار ساده باشد. در این چهارچوب است که میتوان امکان اینکه دولت دارای "استقلال نسبی" (Relative Autonomy) باشد را مورد نگرش قرارداد. روشن است که دولت نمیتواند نسبت به شیوه تولید مستقل باشد. هر شیوه تولیدی خواهان یک شکل خاص دولت است، دولتی که بنا شده. تایک سری عملکردهای مشخص داشته باشد. دولت سرمایه داری یک دولت فئودالی نیست که طبقه سرمایه دار کنترل آنرا بدست گرفته باشد. بعبارت دیگر، دولت یک ساختار (Structure) نیست که طبقات برسر آن به رقابت برخیزند، بلکه طبقات برسر قدرت دولتی بر رقابت میپردازند و هنگامیکه طبقه جدید قسدرت دولتی را در دست میگیرد، یک دولت جدید برپا میکند و نگاهی کوتاه به تاریخ این مسئله را اثبات میکند. در دولتهای فئودالی اروپا، وظایف قانونی، مدنی و جزایی بوسیله سلسله مراتب (Hierarchy) فئودالی انجام

مسی گرفتند . این فقط مسئله پرسنل نبود بلکه مسئله خود نهاد ها نیز بود : حوزه قدرت دادگاهها در رابطه با افراد ، منطقه جغرافیائی و ابعاد دیگر ، بوسیله نهاد های مالکیت زمینداری مشخص میشدند . صنف های فئودالی (Feudal) ، کلیسا و سایر نهاد های فئودالی همگی وظایف قضائی انجام میدادند . برای طبقه سرمایه دار در حال رشد غیر ممکن بود که فقط کنترل این نهاد ها را در اختیار گیرد و آنها را در خدمت احتیاجات سرمایه داری قرار دهد ، زیرا این نهاد ها ، تقسیم کار و شیوه استثمار فئودالی را تجدید تولید میکردند . دولت فئودالی میبایست نابود میشد و یک دولت جدید برقرار میگشت . این امر درباره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نیز صادق است و بهمین دلیل است که مارکس معتقد بود که بخشی از دلیل شکست کمون پاریس در این بود که پس از قبضه کردن قدرت دولتی ، پرولتاریای پاریس دولت پرولتاری برپا نکرد . (۱۵)

هنگامیکه دولت سرمایه داری نیز مستقر میگردد ، همچون دولت فئودالی پیش از آن تبدیل به مکانیسمی برای تجدید آن شیوه تولیدی میشود که بر پایه آن بنا شده است . دولت سرمایه داری نمیتواند هیچ نوع دیگری از شیوه تولید ایجاد کند ، و همچنین نمیتواند پایه ای برای گذار به نوعی شیوه تولید دیگر باشد . این بآن معنی نیست که دولت نمیتواند به مفهومی دیگر " استقلال نسبی " داشته باشد ، ولی باید از همان ابتدا بروشنی نشان داد که دولت در یک جامعه شکل خاص بخود میگیرد که به وسیله شیوه تولیدی ای که به تجدید تولید آن کمک میکند ، تعیین میشود . البته بحث ما در این نیست که کل دولت سرمایه داری لزوما در همه شرایط بوسیله بورژوازی کنترل میشود . در اینجا باید به نکته ای اساسی ترا اشاره شود : دولت سرمایه داری تحت سلطه احتیاجات سرمایه و فرایند انباشت سرمایه داری است .

دولت سرمایه داری یک پدیده پیچیده است ، زیرا در سرمایه داری است که دولت برای اولین بار از دین جدا میشود (آنچه که هگل " جامعه مدنی " میخواند) . در این مسئله " جدائی رسمی زندگی اقتصادی و سیاسی مطرح میشود که انعکاس تولید کالائی است . (۱۶) در تولید کالائی ، کار انسانی ، بطور موثر بین کاریکه ارزش تولید میکند و کاریکه ارزش تولید نمیکند تقسیم میشود . کاریکه تحت روابط سرمایه داری انجام میگردد شکل کالا بخود میگیرد و به صورت ارزش بگرددش می افتد . چنین کاری جنبه اقتصادی جامعه سرمایه داری را تشکیل میدهد و گردش کالائی سبب جدائی سیاست از اقتصاد میگردد . در چنین چهارچوبی ، دولت سرمایه داری بمثابه یک نهاد سیاسی که از جنبه های اقتصادی جامعه جداست ، ظاهر میگردد . این توهم است که سبب ایجاد مفاهیمی چون " دولت مداخله گر در اقتصاد " که بر فرض جدایی دولت از اقتصاد بنا شده — میگردد .

این توهم معمولاً بشکل "اقتصاد" بمثابه چیزی جدا از "جامعه" مفهوم بندی میشود. هرگاه کسی این دید بورژوازی دولت جدا از نهاد های "اقتصادی" را بپذیرد، آنگاه، قدم منطقی بعدی پذیرش "استقلال نسبی" یا "استقلال محدود" دولت خواهد بود زیرا در قطب بندی "اقتصاد - جامعه" و "اقتصاد - دولت"، استقلال امری ذاتی است. ولی همانطورکه دیدیم، دولت در همه موارد مکانیسمی برای تجدید تولید یک شیوه استثماری خاص است و بمثابه ابزار روابط اجتماعی غالب وجود دارد. مباحثی که تا بحال مطرح شد زمینه را برای بررسی کنترل قدرت دولتی بوسیله یک طبقه و یا اتحادی از طبقات آماده میکند.

منابع

- 1) M. Kalecki, "Social and Economic Aspects of Intermediate Regimes", in M. Kalecki, Problems of Financing Economic Development in a mixed Economy (Cambridge; Cambridge University Press, 1972)
- 2) Clives Thoms, "The non-Capitalist Path as Theory and Practice of Decolonization and socialist Transformation," Latin American Perspectives V. 2 (Spring 1978)
- 3) Mahmoud Hussein, Class Conflict in Egypt: 1945-1970
- 4) E. V. K. Fitzgerald, The State and Economic Development: Peru since 1968 (Cambridge University Press Monographs, 1976)
- 5) "Mexico: The Limits of State Capitalism," Latin American Perspectives II. 2 (Summer 1975)

۶ - در انگلستان بیش از پنجاه درصد از تولید ناخالص ملی از عملکرد دولت ناشی میشود. منجمه تولید فولاد، راه آهن، تولید برق، ذغال سنگ، بخشهایی از کامپیوتر و هواپیما سازی، کشتی سازی و سایر صنایع اصلی. برخی نویسندگان از واژه "سرمايه داری انحصاری دولتی" State monopoly Capitalism استفاده میکنند. بعنوان مثال میتوان به کتاب زیر مراجعه کرد:

Ben Fine & Lawrence Harris, Re-reading Capital (London: 1979)

۷ - همواره رابطه مستقیم مالکین شرایط تولید با تولید کنندگان مستقیم است که راز نهان، پایه پنهان کل ساختار اجتماعی و همراه با آن شکل سیاسی روابط تسلط و وابستگی، یا باختصار مشکل خاص دولت منطبق با آن (ساختار اجتماعی) را آشکار میکند.

Karl Marx, Capital, Vol. III (London & Moscow: Lawrence & Wishart & Progress, Publishers, 1972 p. 791

اشعاری از دوستان علوم و جامعه

سمن آن ایران در بندم

تفسر در سینه بسر کشیدم

نگاهم حاصلی از کینج

اگر صد پاره ام سارته

و جسمم بلبدار شهر آویزند

اگر سنگ خیابانها

ز خونج من شود رنگینج

من از مهر و طرح دل بر تخلصم کند

به پیمانے که با بستیم با هر لاله خونینج

به خاک گرم و بونفون کویر لوت

به ریج کوه گان خسته و سکینج

به تاولهای دست کارگر سوگند

که با غزنی دگر خیزیم و بنیاد نوئی بریم

اگر قلبت ز طوقانهای خشم خلق موندوست

نیاسان و می تا بر نیندازی بر در این کسوم درین

بیا خیز ای عجم آفلزم

بیا با من

که از خونبده بی ری

و از زاینده رو سرخ و گردستان خونینج

تا تمام شهرهای کوچک آن متحد شو

در نور دیدم

و آواز نش خاند مشر

چون آغاز آفلز است

و این آفلز گرم و سرخ

خونخا ارمنان داری

و اینک شیون آن سوگند خون

در لیب شعله های خشم

طوفانها مبار آرو

و از آنسوی کوه معظم البرز
آواری طنین اندازد و گوید :

من آن فریب فرم کز طلوی خلق ز محکمش برون آید
من آن مژگ

من آن آهلا سز و گرم تاریخ

من آن ایران در بندم

تم ز خمیر بلم خونین

ولی چون کاوه می حکم

و همچون شیر می غم :

که باید باز بر خیزم

و "طرحی نو در اندازم"

فسریده

www.Farsinetab.com

درخت تناور خلق

www.Farsinetab.com

ای کاج !

ای سربلند، کاج کمنسال سرفراز !

چندانکه داس و نیش بیداد، بر کند؛

انبوه شاخه های جوان تناورت؛

اندوهگین مباشش

ماریشه عمیق تو با خون خویشین

ستیراب می کنیم؛

آن سان که بر دمند ز ساق بلند تو،

صد هزار شاخه سرسبز و پر توان

ف. پویا

بلند ...

چون قامت رسای تو !

بلند ...

چون غرش صدای تو ؛

با آخرین توان خود، آواز میدهم :

ای جوی داغ جاری در من !

ای رود سرخ جاری در من !

اینک به خاک ریز؛

ستیراب ساز ریشه این کاج تشنه کام ...

از حرفهای دیگران

جنگ آشفته

اعتراف!

جامعه «ضد انقلاب»

ایران آزاد

شنبه ۲۷ تیرماه ۲۵۴۰

"انقلاب" نه تنها در زمان و سرزمین ما، که در تمام طول تاریخ و در همه جا پدیده‌ای شوم و نفرت انگیز و زیانبار بوده که همچون بیماری زاگیر هر چندگاه یکبار در گریبان ملتی یا کشوری گرفته و به ریشه‌اش زده است. نگاهی به تاریخ انقلابها به خوبی آشکار می‌نماید که این دروغ است تلخ سرخوشی، هرگز و برای هیچ ملتی آزادی و شادی و رفاه و سعادت به بار نیاورده، سهل است حاصلی جز داغ جگر و خونریزی و جنگ و فقر و تشنگی بختی نصیب نکرده است.

جغرافیای "انقلاب" در قرن بیستم، در واقع جغرافیای جنایت و اسارت است و حاصل آن بخش‌های بزرگی از دنیا، ما را به صورت موزه‌های آلات قتال و مسموم‌های فاجعه و گورستانهای وسیعی در آورده که در آنجا مردگان بی‌شماری زبرخاک و بی‌شماری روی آن بر شمرات "انقلاب" خودشان دفن می‌دهند.

پس با با پدید آمدن "انقلاب" چیست که از مخربترین و سرگم‌رترین اختراعات بشری است. چه معنای که با لفظها با لفظ اسیر و موقعت یا حالت انقلابی باشد، چه معنای بی‌شمار که طبیعت انسان با آن صاف با همخوانی نداشته باشد. دشمن منشی به گامش زهر لاهل می‌ریزد.

مناظران در ایران نیز، از دهها سال پیش، این طبیعت انمروض و همفانهای برادر کش، سم مهلک "انقلاب" را برای هر بیماری کوچک و بزرگ مملکت تجویز کردند.

اکنون، ما در برابر آینه‌ها قرار گرفته‌ایم. آینه‌های که اگر به جان بکوشیم و بخت نیاوریم با زمان باشد، ما باید بتوانیم در آن تا شش‌سوی گذاریم. این تا شش‌سوی تودیدنا بد در جهت آن باشد که چه معنای دقیقاً "فدا انقلابی" به معنای عفا و در برابر هر گونه "انقلاب" به ما زیم، چه معنای که در آن روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی چنان سالم و استوار باشد که میکروب انقلاب دیگر نتواند در آنجا معاش نفسوز کند و از پایش در آنجا زده، چه معنای که در آن چنین جامعه‌ای، در حقیقت "جامعه‌ای ضد انقلاب" خواهد بود که در آن ارزشها و لغات بدل پذیرفته شده‌اند، تمامی بهره‌وری‌های طبیعی و معنوی، و آزادی مشروط به مصالح عمومی، جای هر "انقلاب" مصیبت‌باری را خواهد گرفت. و الا، تا اندیشه و عمل انقلابی با بر جاست، ملت ما در معرض خطر هر روز فنا و فلاکت خواهد ماند.

در رثای شاه

آخرین گفتگوها با شاهنشاه فقید

مردی که یک تنه به جنگ تا ریخ برخاست، تا ریخی که می‌خواست درس‌ما زشکاری و مصلحت‌اندیشی دهد، مردی که به نبرد قدرتش رفت که با رها شکست نا پذیر شناخته شده بودند، مردی که پسا و در میدان رزم با نیروهایش تنها در آن مبارا فقیر، زیون، مستضعف و سرشکسته می‌خواستند تا در برابرشان کمربست نکند و سوار زدا بسره بندگی بیرون نیاورد.

اوبه ما آموخت که زبونی را نپذیریم، که به خوبستن تکیه کنیم، که ما ختن ایسران را آرمانی مقدس شماریم و جز به ایران نپندیشیم، آری، به ما آموخت که "همه، به ایسران بندیشیم".

بدون تفسیر!

امرا روزیدم: "قربان، ما اجازه بدیدیم، اعلیحضرت با ترک مملکت بزرگترین اشتباه را فرمودید. در زندگیم هرگز پیش از هنگامی که نتوانستم اعلیحضرت را فانی کنم که در کشور بمانند، متأسف نبوده‌ام."

"ماندن! نمی‌توانستم، دیگر نمی‌شد. فشاری که آمریکا می‌خواست آورد در روز به روز بیشتر می‌شد و دست آخر صورت تحمیل گرفت، آن‌ها امرار داشتند و تضمین می‌کردند که اگر بیروم دوریم همه را آرام می‌کنند و خودم هم از دور می‌توانم حوادث را به چشم دیگری بنگرم، البته دیدیم! همه دیدیم که چه شد! ولی مگر می‌توانستیم علیه آمریکا می‌توانستیم، بویژه علیه ژنرالی که مخصوص آمریکا فرستاده شده بود؟"

بنی صدر و بختیار در یک ردیف اند

پرفسور شاپور بختیار

ایران امروز



شاپور بختیار

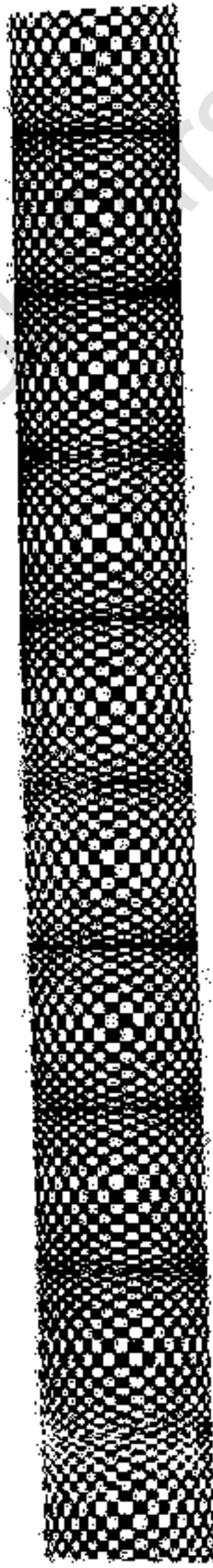


ابوالحسن بنی صدر

بنی صدر، پس از فرار بوسیله هواپیمان ارتشی از ایران و پناهندگی در لندن، فراسه با بختیار در وضع مناسبی قرار گرفت. این تشابه فقط ظاهری نیست بلکه خواهد بود فراوانی وجود دارد که نشان میدهند این آقایان هر دو روی یک خط (و اگر روی دو خط) در این صورت موازات بکند بگر و بسوی یک هدف حرکت میکنند و فرق ماهیوی نشانشان نیست، بندین دلائل:

- ۱- بنی صدر طرفدار حکومت اسلامی (جمهوری اسلامی) است. قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول دارد و میباید بر اصل اسلامی بودن حکومت (جمهوری) بطور روشن و صریح اصل ولایت فقیه را نیز پذیرفته است. اما حکومت اسلامی بر اساس حاکمیت مردم، آزادی و دموکراسی
- ۲- بنی صدر چنانکه بارها یاد آور شده امیدوار است بکنگ ارتش (اسلامی) بقدرت برآید.
- ۳- بنی صدر با اراده یک فرد (آیت الله خمینی) رهبر جنبش و فرمانده کل خواهد شد، نه با اراده مردم و نه در نتیجه یک انتخابات آزاد.
- ۴- بنی صدر در برای روابط نزدیکی با حزب سوسیالیست فرانسه است و از این طریق در حال ایجاد رابطه با سایر احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات اروپای غربی است.
- ۵- پایگاه طبقاتی بنی صدر را برآ طبقات و قشرهای مرفه تکنوکرات ها، بوروکرات ها، بخشی از رهبری ارتش بنی صدر و روحانیون ثروتمند و تعدادی از وابستگان رژیم سابقند، که امیدوارند با دست بنی صدر، آیت الله خمینی را از صحنه سیاست کنار زنند.

- ۱- بختیار طرفدار سلطنت است و مدنی ترش است (چنانکه خواهد آمد) مخالف آزادی و دموکراسی و اصل حاکمیت مردم.
- ۲- بختیار امیدوار است بکنگ ارتش (ملی) بقدرت برآید.
- ۳- بختیار بارها یک فرد (شاه معتمد) تشبیه کرده به - آزاد و مرفه در نتیجه انتخابات آزاد.
- ۴- بختیار در برای روابط نزدیکی با احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات اروپای غربی است و از جانب آنان حمایت میشود.
- ۵- پایگاه اساسی بختیار را برآ بر طبقات و قشرهای مرفه و تکنوکرات ها، بوروکرات ها، بخشی از رهبری ارتش بنی صدر و روحانیون ثروتمند و سلطنت طلبان میباشند.
- ۶- بختیار در حال حاضر مشغول مذاکره و معامله با مخالف سیاسی در ولایت برای خلع کنگ و حمایت آنان برای رسیدن بقدرت در ایران و تهیه و انجام یک کودتای نظامی است.
- ۷- بختیار بارها در جهت نظام اتحادی و اجتماعی موجود با انجام باره این اصلاحات است و حکومت بر سرانه را قبول دارد. بنیه رضخچه بعد



درد دل امام با امتش

سخنان خمینی درباره لایحه قصاص (۲۶ خرداد ۱۳۶۰)

یکی از این دو اعلامیه جزئی انگیزه‌ای که برای راهپیمایی قرار دادند لایحه قصاص است یعنی مردم ایران را دعوت کردند که مقابل لایحه قصاص بایستند در چیز دیگری که منتشر کرده بودند اعلامیه دیگر به این بود که لایحه غیر انسانی ملت مسلمان را دعوت می‌کنند که در مقابل لایحه قصاص راهپیمایی کنند یعنی چه؟ یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند شما را دعوت به قیام و استقامت و راهپیمایی می‌کنند در مقابل قرآن کریم نص قرآن کریم ضروری است قضیه قصاص در جاهایی از قرآن تصریح شده است و لایحه قصاص همان مسائل قرآن است و در این راهپیمایی که مسلمانها را به اصطلاح خودشان دعوت کرده‌اند دعوت کرده‌اند که مردم قیام کنند در مقابل قرآن مردم قیام کنند در مقابل احکام ضروریه اسلام این راهپیمایی برای مقابله با اسلام است، برای مقابله با

جمهوری اسلامی است و برای مقابله با حکومت اسلام است راهپیمایی در مقابل اسلام؟ در مقابل صریح قرآن ۱۱ در مقابل حکم ضروری اسلام ۱۱ این را چه جور تعبیر کنید؟ من باید بسیار متاسف باشم از اینکه غیب‌نمیدانم، نمی‌دانستم در چینه اینها چیست من بعضی از اینها را می‌پذیرفتم به آنها هم محبت می‌کردم، لیکن نمی‌دانستم که اینها برضد قرآن هم قیام میکنند (حضار خند) لعنتشان کند) من نمی‌دانستم که اینها ائتلاف پیدا میکنند مرکز ائتلافشان یکجا است و ائتلاف پیدا میکنند با منافقین که شناختشان را اشخاصی که مطالبه کرده‌اند میدانند چیست، ائتلاف کرده‌اند با این جبهه‌ها که ماسک را از روی صورتشان برداشتند و بطور صریح مردم را دعوت کردند باینکه ای مسلمانها بیایید و حکم قرآن را، حکم غیر انسانی قرآن را ۱۱ ولا حول ولا قوة الا بالله العلیّ (گریه حضار)

در يك کشور اسلامی اینطور سب بر قرآن و سب بر اسلام به مراء و منظر مسلمین بشود و فلان مقام هم تأیید کند و دعوت به شورش در مقابل چی؟ در مقابل نص صریح قرآن؟ امروز دعوت به راهپیمایی به نماز ظهر دعوت به راهپیمایی است به حسب چیزی که در اعلامیه‌شان ثبت شده است دعوت به راهپیمایی است در مقابل این حکم غیر انسانی اسلام! (گریه حضار) ما با اینهایی که اظهار دوستی میکنند و تیشه برداشته‌اند و به ریشه اسلام می‌زنند باید چه بکنیم؟

در تمام طول سلطنت رضا خان و محمدرضا يك همچو جبارتی به قرآن کریم نشد (گریه حضار) کدام متکبری بالاتر از این است که کسی بگوید حکم قرآن غیر انسانی است و مردم را دعوت کند برای این دعوت میکنند به راهپیمایی برضد کسی و بطرف کسی بطرفداری؟ طرفداری از آنکس که میگوید حکم قصاص يك حکم غیر انسانی است.

بقیه از صفحه ۸۶

بختیار فقط بکمک دول غرب میتواند بقدرت برسد و در میان زحمتکشان ایران پایگاهی ندارد

قسمتی از یک سند افتخاره

"حزب توده ایران بموجب مسئولیتی که در قبال جمهوری اسلامی و انقلاب مردم انقلابی ایران احساس میکند هرگونه اطلاعی را که در مورد فعالیت توطئه گرانه ضد انقلاب به منظور براندازی جمهوری اسلامی ایران و دستاورد های انقلاب بزرگ مردم ایران بدست آورد، در اختیار مقامات مسئول قرارداد داده است و خواهد داد. حزب توده ایران بخود می‌بالد که در این زمینه در دفاع از انقلاب موفق به خدمات موثری نیز شده است."

"اعلامیه دبیرخانه کمیته مرکزی حزب

توده بتاريخ ۱۳۶۰/۲/۲۹

بقیه از صفحه قبل
حمایت سازمان مجاهدین خلق از بنی صدر، دلیل داشتن پایگاه توده ای بنی صدر نیست.
(در این مورد در مقاله دیگری مفصل تر بحث خواهد شد)

۶- بنی صدر در حال حاضر مشغول مذاکره و معامله با محافل سیاسی دول غرب برای جلب کمک و حمایت آنان برای رسیدن بقدرت در ایران و تهیه انجام یک کودتای نظامی (تحت پوشش اسلام) است

۷- بنی صدر طرفدار حفظ نظام اقتصادی و اجتماعی موجود با انجام پاره ای اصلاحات است و حکومت سرمایه را قبول دارد و بدان گردن نهادن است

۸- بنی صدر فقط بکمک دول غرب میتواند بقدرت برسد و در میان زحمتکشان ایران پایگاهی ندارد



از مقاله :

دورنمای جنگ داخلی

و جنبش دانشجویی خارج از کشور

جنبش دانشجویی شماره ۳



ما این نظر کمالات را با توجه به این شرطی که جامعه ما
 و با توجه به وضع کمالات و این عبارات مختلف
 ملائمتی که در این جنبش کمالاتی است در این
 نیروی قدر نیست به عنوان خود بلکه به عنوان
 چه تمهیل نماید و دانند به بیان چنین سبب میروند
 و در باره با ثمرات شکست باران زدند و برو
 خواهند گشت.

هر مقامی که در این بر خیزد در این دست است
 میگویند و به اندازه بر این خیزد و در این دست
 میشود و این قوم را خود ملان دست میدهند
 بهمان نسبت ضرورت و اخلاق و ملان دست میگردانند

از آنکه تا در یک و حق تعالی، سر نوشت
 خلق را البته در شرک است که در این باره میبازند
 خصمی بود و در این شکل که در این باره در یک
 از یک می خیزد و شکل میدهند. اما تجربه چه نه
 خلق را عقب مانده است که در این دست در
 در این باره میبازند هیچ لایه از این بود و در این
 تا در این دست و طاعت و در این باره تا در این
 این نام و در این دست، تحقیق باشد.

در جامعه و طبقه کارگر هنوز دلائل خود را که در طبقه
 رشد یافته نیست و در نتیجه جنبش مستقل سر و کار با این
 بعضی حیات نگذاشته است و بیرون تارها باشد و در این
 مشکل با این مخصوص خود است با بعضی به طبقه که تنها
 دست، روشن است و در این خیزد و در این
 و در این شکل بود و در این غیر از این در این طبع و
 منطق بود و کار در قبل در دست.

سازمانها و عناصر متعلق به جنبش چه در این باره
 با تمامی نیروی خود در جهت که در این باره
 جنبش بیرون تارها را در این باره در این تارها
 بود و در این باره در این خیزد و در این شکل
 و بود و در این غیر از این در این ملان میشوید
 بلو شدند.

جنبش چه و کمالاتی از این از این که در این دست
 تا در این باره در این دست و در این تارها
 دست با توجه کار و در این تارها در این باره
 تکرار سازو.

شیخ سید ابوالحسن بنی صدر که دستهایش تا مفرق بخت فرزندان آزاده خلقهای ایران آفشته است. خصمه شب بازی را بقدری استوارانه براه انداخته است که حتی با صادر کردن «ابلاغیه» از رهبر سازمان مجاهدین خلق، مسعود رجوی میخواستند با تشکیل «شورای ملی مقاومت» نام نیروهای مخالف حزب جمهوری اسلامی را جمع کرده تا بدینوسیله «شورای ملی مقاومت» بر مبنای بنی صدر در مقابل حزب جمهوری اسلامی آترناتیو سیاسی گردد.

درباره بنی صدر
و
میثاق

تا زمانی که ایده ثولوزی طبقه کارگر تبلیغ نشود، رایج آید ثولوزی نه تنها بر خصم طبقه کارگر بلکه بر سایر اقشار و طبقات زحمتگر غیر پروتزیتر نیز ناشناخته خواهد ماند. و تا زمانی که این ایده ثولوزی از طرف طبقه کارگر و اقشار و طبقات زحمتگر شناخته نشود نمیتواند از توجه مردم و سازمانها خصمه بورژوازی را از آنجمله از سازمانهای مجاهدین خلق انتظار داشت تا به طرفداری از آترناتیو تاریخی طبقه کارگر برخیزند.

از جنبش دانشجویی
شماره ۳
شهریور ۱۳۶۰

بنی صدر و خواهر به توقع چنین استقا کند در دنیا بماند در کشورمان (خوزستان) ترکم هر چه
کودکی با کام... رخ دلم است، نه تنف شرکت ندوخته، بلکه حتی با آن نیز
مخالف بود است.

بایستی بر آن عناصر و سازمانها نیکه ادعای مارکسیت بودن را دارند، ولی هنوز به نقش طبقات در مبارزات طبقاتی پی نبرده اند. توضیح داد که خرده بورژوازی متحد طبقه کارگر نیست و تا زمانی که ماهیت طبقات برای طبقه کارگر روشن نشود و این طبقه بطور مستقل وارد مبارزه نشود، ساده لوحی خواهد بود اگر خیال کنیم لایه های پائین خرده بورژوازی به پشتیبانی مبارزات طبقه کارگر خواهند خواست.

ما بر این نظیریم که طبقه کارگر از لحاظ تاریخی آترناتیو اجتماعی جامعه ما است. ولی در مرحله فعلی بخاطر عدم وجود حزب طبقه کارگر و عدم وجود وحدت کامل بین سازمانها و چپ و جنبش کارگری نمیتواند آترناتیو سیاسی مستقلی را ارائه دهد.
ولی این امر نباید باعث دلزدگی شود و جنبش چپ باید که سر و نیز با تشریح بخاطر مبارزه با حزب جمهوری اسلامی به پشتیبانی جناح بنی صدر و شرکت اینگونه پشتیبانی بورژوازی در مبارزه با آترناتیو.

کلمات قصار



ای برادر اینقدر سرزمین و
آب دعوا نکنید و من تذکر
میدهم به افراد زمیندار که
سرزمین دعوا نکنند...
ایکاش علم یقینی داشتی و
قسم به هر که قبول داری و
هرکه را کسبوستی و قطعاً
جهنم را خواهی دید، وقتی
که میگیری، یقین پیدا میکنی
که جهنم حساب و کتاب هست.
و در قیامت عملش را میبینی
ماهه چیزمان نعمت خداست،
و در روز قیامت که میشود
از من و شما سؤال میکنند
که این انقلاب اسلامی ایران
را که خیلی گران تمام شد،
تا بدست من و شما رسید که
خود این یک نعمت است.

... و این پیر انقلاب رهبر
بزرگ را ناراحت نکنید و ما
همه یک شعار داشتیم، چرا
شعارها را عوض میکنید و
برای رضای خدا از این نعمت
استفاده کنید

۲- بین مواد مخدر شنیده
میشود که توسعه پیدا کرده،
سعی کنند درختان و درختچه‌ها
گرفزار شوند و جوانی که
زن و بچه داری و روزی صد
تومان بیشتر کثرت نمی‌آید و
تو این پولی را بزحمت پیدا
کردی، آنرا صرف سیگار می-
کنی، نکن، چون
صدی چهارده سرطان ها
مطلوب سیگار است، آنرا
ترک کن، چون اگر هست و
تصمیم نداشته باشی یک
سیگار را ترک کنی، توان
نستی، اینها برنده‌های
استعماری است که می‌خواهند
ما را سرگرم کنند و بجای
این، پول را صرف تخم مرغ و
گوشت کن، هر چند که اینها
همک هستند و باز من به
آقای فرماندار تذکر میدهم که
نسبت به کشتن بره‌های شیری
توجه کنند و جلوی کار
اینها را بگیرند و نگذارند
آن بره‌های شیری را بکشند،

از سخنان فقیه عالیقدر شماره ۲ "پیام امام"
(آیت اله منتظری ولیعهد امام)

ما اگر اختلاف

سلیقه داریم، اختلاف بینش داریم، باید بنشینیم و باهم
در یک محیط آرام صحبت کنیم و مسائل خودمان را باهمان
بگذاریم و حل کنیم، با تفاهم مسائل را حل کنیم، اینکه
حسبه گیری کنیم، یکی یکطرف بایستد با دارو دسته‌اش و
یکی یک طرف بایستد با دارو دسته، خودش و خودش
کنند در تضعیف یکدیگر و خودش کنند در تضعیف کشور

این روزنامه‌هایی که هر کدام به جان هم افتاده‌اند و یکراهی
را دارند باز میکنند برای انتقاد کشور برای انتقاد از
جمهوری اسلامی، برای انتقاد از گروه‌ها ما از اشخاص
اینها شیاطینی هستند و قلم‌ها در دست شیاطین است و
خودشان توجه ندارند، روزنامه‌ها و مطبوعات که باید
در خدمت این ملت و در خدمت اسلام باشند، باید همه باهم
بطور برادری رفتار کنند و اگر انتقاد دارند انتقاد برادری
داشته باشند، مصلحت گوئی باشد، اگر روزنامه‌ها و
تبلیغات همه اینها در این معنی باهم متحد بشوند که قلم
هایشان و گفتارشان گزنده نباشد مثل عقرب نباشد، شما
بدانید گزبان‌های انسان اگر گزنده شد و از عقرب گزندمتر
شد در آن عالم به صورت یک عقرب، گزند می‌برون می‌آید

من یک مطلبی را عرض کنم که ببینید
وضع تبلیغات حتی در زمانهای سابق هم چه بوده، یک نفر از
یک شاعری بطوریکه نقل میشود، پرسیده که اشعر شاعرا
کیست؟ گفته بوده که بیاید تا من به شما نشان بدهم.
اشعر شاعرا را برده بود در خانه خودش و دیده بود آن
مرد که یک آدم بسیار کتیفی نشسته و پستان یک بزی را در
دهان گرفته و از او شیر می‌خورد، آن شخص که اینرا
آورده بود گفته بود که این پدر من است، اشعر شاعرا
آن است که این پدری که از شدت یخل شیر رانمی‌دوشت
که نبادا یک قطره‌ای در کاسه بماند، مستقیماً از پستان بز
می‌خورد و وضع جهات دیگرش را هم ببینید، اشعر شاعرا
این است که در سال‌های طولانی فخر بر این پدر کرده و
بخورد مردم داده است که این متلاً صحیح است و کذا.

امروز هم مطلب این است

که مثل مار و عقرب هم را می‌گزند و خودشان نمی‌فهمند
فهمند و می‌خواهند بگزند، خدانکنند که بفهمند، خدا نکند
که دانسته اینها تضعیف کند این کشور را، خدا کند که روزی
پوش بیاید که من احساس وظیفه میکنم به آنها نصیحت میکنم که آرام
باشید به آنها نصیحت میکنم که یکدیگر را نگزید، پنج جبهه‌ای
هم نزنید، همه باهم این کشور را به پیش ببرید، اختلاف
سلیقه‌ها را در یک محیط خوب برادرانه حل کنید نگذارید که
که احساس وظیفه بشود، اگر احساس وظیفه بشود من
به هرکس هرچه دادم پس میگیرم

از سخنان امام امت شماره ۲ "پیام امام"

من اگر بخوام مسائلی که در ایران بوده است و هست و مسائلی که بر این طت گذشته است بطوراحمال هم
بخوام بکم این اسباب این میشود که من سلامت خودم را از دست بدهم و شما هم وقتتان اقتضات دارد.
ولهذا بعداً مسائلی را من به شما میگویم و من امیدوارم که مسلمین، خصوصاً سران مسلمین از تظاهر به اسلام که
یک پوشش هست برای عدم عمل در احکام اسلام دست بردارند

از سخنان امام امت شماره ۴ "پیام امام" ←

سه صلوات برای امام امت ا.و. . .

پیام رئیس جمهور دکتر بنی صدر

بسمه تعالی

با وجود حدود ۱۲۰۰ اعدام طی سه ماه ملت ما تکین نمیکند و اینک تظاهرات در شهرهای ایران سر مقاومت های قهرآمیز افزوده میگردد همزمان کنشهای حیاتی روزمره بر اقدامهای روزانه ادامه میشود افکار عمومی دنیا در برابر این واقعت آشکار میاید که ملت بزرگ ایران به قیمت هداکاریهای بزرگ و تسلیم به استبداد سر باز میزند . نوبت افکار عمومی جهان است که این ملت رشید و آگاه را در این لحظات خطیر و سرنوشت ساز یاری رسانند و به اعتراف عمومی ملت ما بپیوندند . ملت بزرگ ایران به این مقاومت قهرمانانه ادامه بدهد از روزهای استبداد کم باقی مانده اند استقامت به هر وسیله تا پیروز

- ← ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور منتخب مردم ایران
- ← ابوالحسن بنی صدر - رئیس جمهور منتخب مردم ایران
- ← ابوالحسن بنی صدر
- ← رئیس جمهور منتخب مردم ایران
- ← ابوالحسن بنی صدر
- ← رئیس جمهور منتخب مردم ایران

از شماره ۵ نشریه انجمن دانشجویان مسلمان (هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران)



چهار امضاء برای " رئیس جمهور منتخب مردم " !

آسان است که ماسمینار و مجامع درست کنیم و بر آن مجمع ها همه طور اشخاص باشند . بعضی روحانی و بعضی نظامی و بعضی دولت های اسلامی این امری آسان است . لکن این امر برای رسیدن به مقصد کافی نیست باید این اجتماعاتی که میشود . دنبال اون کوشش بود به اینکه حقیقتی که لازمه يك امت مسلمان است و مورد توجه پیمبران عالم است و مورد امر خدای تبارک و تعالی است این امر را دنبال کنیم و حاصل داشته باشیم و بر تطبیقات متعارف ملت و ملت ها این وحدت آسانتر است تا تطبیقات بالا به اصطلاح یائین . برای اینکه انسان يك موجودی است که اگر چنانچه مهار نشود و سرخورد بار بیاید به يك علف هرزه ای میباشد و تحت تربیت واقع نشود . هر چه بزرگتر بشود به حسب سال و بلند پایه تر بشود بر حسب مقام .

از سخنرانی امام شماره ۴ " پیام امام "

و من يك عرض بود که میخواستم تذکر بدهم و اینکه شما میدانید که الان جوانهایی در مرزها و ما قدر جوان را داریم از دست ، و چقدر معلول را داریم و چقدر مبتلا داریم و چه خانواده هایی از منزل های خودشان بیرونشان کردند و الان در اطراف کشور هستند و هر شبه سری نمیشود گفت که در يك شهری چندین جوان ازین شهید شده است یا معلول شدند . از سخنرانی امام

شماره ۴ " پیام امام "

ملت عراق همانطوریکه ملت ایران انزجار دارد از این حکومت ملت عراق بیشتر انزجار دارد .

از سخنرانی امام شماره ۴ " پیام امام "

تحلیل علمی از طبقات!

ترکیب جاکمیت در مرحله نوین

۱. از لحاظ پایگاه طبقاتی

عناصر جاکمیت کنونی کشور به طور عمده عبارتند از: نهادهای قانونی شامل مقام رهبری، رئیس جمهور، مجلس شورای اسلامی، شورای عالی قضائی، دولت، شورای نگهبان قانون اساسی، سپاه پاسداران و نهادهای انقلابی یعنی دادگاه‌های انقلاب، کمیته‌های انقلاب، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفان و غیره. ترکیب طبقاتی این نهادها به طور عمده مخلوطی است از طیف وابستگان و نمایندگان اقشار گوناگون مردمی تا نمایندگان بورژوازی لیبرال.

از شماره ۳۱۳ "نامه مردم" ارکان مرکزی حزب توده ایران

استدلال منطقی!

۱- ریشه عینی حمله همه‌جانبه به حزب توده ایران

جراموج دشمنی و مخالفت با حزب توده ایران در این لحظه و با این شدت به حرکت درآمده است؟ به نظر ما، این که درست در حساس‌ترین لحظات تاریخ انقلاب شکوهمند ایران که امیرالمسلم و ضدانقلاب وابسته به آن، به حمله تجاوزکارانه و همه‌جانبه برای از یاد آوردن جمهوری اسلامی و شکست انقلاب ایران دست زده‌اند، درست در لحظاتی که روشن‌تر از هر زمان در تاریخ گذشته، درستی سیاست حزب توده ایران، پشتیبانی همه‌جانبه‌اش از انقلاب و تلاش فداکارانه‌اش برای نگهداری دستاوردهای آن، مورد تأکید و وسیع‌ترین اقشار فعال سیاسی جامعه ما قرار گرفته، این حمله آغاز شده و شدت بی‌سابقه‌ای یافته است، به هیچ وجه تصادفی نیست، به حق این پرسش می‌تواند مطرح شود که: چرا این حمله از همه‌سوی نمی‌تواند تصادفی باشد؟



کیانوری

به نظر ما پاسخ این پرسش ساده است و آن این است که: درست به همان علت که این حمله در یک زمان و از همه‌سوی آغاز شده است، یعنی هم از سوی سوگند خورده‌ترین دشمنان انقلاب ایران، یعنی دستگاه‌های تبلیغاتی امیرالمسلم و صهیونیسم و مزدوران ایرانی آن‌ها، اوبسی و بختار و... و هم از طرف بخشی از نیروهای اصل مبارزان سلمان که در سنگرهای انقلاب جا دارند و هم از سوی همه نیروهای سیاسی بنیادینی وابسته و نزدیک و متعایل به این دو سنگر اصلی متخاصم، یک چنین پدیده‌ای نمی‌تواند تصادفی باشد. منطقی این است که این‌طور ارزیابی کنیم که علت و با یک‌رشته علل معین، که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم با موجودیت و عمل حزب توده ایران بیوند و رابطه دارند، در عین حال موجب شده‌اند که این برخاستگی را از همه‌سوی برانگیزند: این علت و یا رشته علل کدامند؟

به نظر ما، آن علت عمده و پایه‌ای را، که برانگیزنده این حمله هم‌زمان دشمنانه و مخالفت آمیز از همه‌سوی است، در درجه اول باید در درستی خدشه‌ناپذیر سیاست حزب توده ایران، از همان آغاز رشد جنبش انقلابی معاصر ایران تا لحظه کنونی، و بی‌آمدهای با اهمیت و چشمگیر این سیاست دانست.

از گزارش هیئت سیاسی به هفدهمین پلنوم (وسیع)
کمیته مرکزی حزب توده ایران (فروردین ۱۳۶۰)

شوخی‌های بی‌مزه!

در مورد سازمان چریک‌های فدائی خلق ما از اینکه طی ماه‌های اخیر آنها توانستند برخی اشتباهات گذشته خود را تصحیح کنند، خوشحال هستیم، طیرغم آنکه همه این گرایش‌های مثبت تصحیح اشتباهات با مقداری هم "مدح و ثنا بی‌معنای منفی‌اش" در باره حزب ما توأم بوده است، و این دوستان برای اینکه در مقابل حملات چپی‌های خویش، یک کمی خود را حفظ کنند، چهارتا فحش هم به ما میدهند و بعد هم میگویند که حزب توده نشر ماه پیش از موضعگیری‌های اپورتونیستی‌اش به همان نتیجه‌ای رسید که ما شش ماه بعد از مواضع انقلابی به آن رسیدیم. از این شوخی‌های بی‌مزه ناشی از جوانی اگر ما بگذریم، با این تصحیح‌هایی که سازمان چریک‌های فدائی خلق اکثریت در موضعگیری‌های خودشان کرده‌اند، ما جدا خوشحال هستیم و معتقدیم که این روند ادامه پیدا خواهد کرد و سازمان چریک‌های فدائی خلق نمی‌تواند وسط زمین و آسمان بیاند یعنی بالاخره باید یا این روند را در جهت تصحیح همه‌جانبه مواضع اشتباهی خودش ادامه دهد و یا اینکه باز برگردد به جمع‌انگیزیت خودش.

از مصاحبه کیانوری در شماره ۳۵۴ "نامه مردم" ارکان مرکزی حزب توده ایران



راه معاویه و دل امام !

حالا تبلیغ میکنند که نخستین رئیس جمهوری ، جمهوری اسلامی ایران با بنیان گذار این جمهوری مخالف است . چه جای تعجب . آنها که این تبلیغات را می کنند راه معاویه را میروند و من به آنها میگویم شما خیلی کوشیدید و خیلی زحمت کشیدید ولی بخواست خدا که همه توکل ما به اوست شکست کامل خوردید در دل من که خود را فرزند امام میدانم جز عشق و صمیمیت به امام نیست و در فکر من هیچ نمی گذرد جز اینکه خواست او به اجرا در آید . من پنهان نمی کنم که به خود او نیز گفته ام مسایلی هست که من درباره آنها جور دیگری می اندیشم اما هیچ زمانی نمیشود که من رای خود را بر رای او رجحان بدهم . بنابراین از خودم مطمئنم اما از دل امام هم مطمئنم . من میدانم که دل او نیز به فرزند خود علاقمند است .

از نطق بنی صدر در ۱۷ شهریور ۵۹ در میدان شهدا .



اعلامیه کانون نویسندگان

در آخر هفته گذشته کنگره نویسندگان آمریکا با اجتماع بیش از دوهزار نویسنده در نیویورک برگزار شد. این نخستین گردهمایی نویسندگان آمریکا طی دو نسل گذشته است.

"کانون محققان و نویسندگان مرفعی ایران" پیامی از طرف "کانون نویسندگان ایران" باین کنگره فرستاد و از آن خواست که نسبت به جنایات رژیم حاکم در ایران اعتراض کند.

متن این پیام را در زیر میخوانید:

در شرایطی دیگر، پیام ما میتواندست درودی شاد ببخش باشد. اما، هم اکنون، چنین نیست. نویسندگان ایران طی چند ماهه گذشته آماج وحشیانه ترین حملات ترور و نابودی گشته اند. با بسته شدن همه راههای بیان آزاد در ایران، نویسندگان ایران که پیشاهنگ مبارزه علیه حکومت دیکتاتوری زور و فشار شاه بودند، مجبور شده اند که بزندگی مخفی نومیدانه و سرشار از بیم و هراس پناه ببرند. در ماه ژوئن ۱۹۸۱، سعید سلطانپور شاعر و نماینده نویس مشهور ایران را - پس از آنکه وی را بهنگام اجرای مراسم ازدواج دستگیر کرده بودند - اعدام کردند. تنها گناه او این بود که نویسنده بود. در دو هفته گذشته چند تن از شخصیت‌های بزرگ کانون نویسندگان ایران را از مخفیگاه‌هایشان دستگیر کردند، هم اکنون، هر لحظه در معرض نابودی قرار دارند. آنان عبارتند از مصطفی رحیمی، هما ناطق، علینقی منزوی، مرتضی راوندی، و باقر پرهام. این نامهایی است که از طرف خبرگزاری رویتر اعلام شده است. این دستگیریها، رخدادهای استثنایی از وحشیگری و ترور رژیم نیست، بلکه بخشی از یک کوشش حسابشده برای نابود کردن پیشروترین عناصر جامعه ایران است. اقلیتهای قومی و مذهبی، روشنفکران، معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان و حتی کودکان دبستانی، به همراه مبارزان انقلابی، روزانه در معرض کشتار قرار دارند. بنا بر آمار رسمی دولتی حداقل ۱۵۰۰ تن از ماه ژوئن تا کنون اعدام شده اند.

دادستان کل جمهوری اسلامی حتی کودکان نه ساله را قابل تعقیب و اعدام، اعلام کرده است. از بازماندگان شهیدان خواسته شده که برای هر گلوله باید یک هزار تومان (۱۴۰ دلار) بپردازند تا بتوانند کالبد بیجان فرزندان شهیدشان را بگیرند. طی هفته گذشته یکصد تن از مادرانی که در گورستان "بهشت زهرا" در جستجوی نعش فرزندانشان بوده‌اند و توانایی مالی پرداخت ۱۴۰ دلار برای هر تیر را نداشته‌اند دستگیر و "ناپدید" شده‌اند.

سازمان عفو بین‌المللی از نخست وزیر و رئیس جمهور جدید خواسته است که محل این مادران "ناپدید شده" را اعلام کنند. اینها تنها انسانهای "ناپدید شده" نیستند. صدها جوان در ماههای اخیر بهمین صورت "ناپدید" شده اند. دولت رسماً فرمان صادر کرده است که هیچیک از اعضای سازمان مجاهدین که طی درگیریها زخمی میشوند نباید درمان شوند و باید در محل آنها کشتند. بد نعلش اعدام شدگان اکثراً اهانت میشود و تنها اجازه داده میشود که آنها را در کورستان "کفار" دفن کنند.

در برابر این کشتارها و وحشیگریها، متاسفانه افکار عمومی جهان تنها با یک "توطئه سکوت" پاسخ میگوید. در آخرین توصیه ای که کمیسیون رسیدگی بجنايات و تجاوز بحقوق بشر به "سازمان ملل متحد" کرد، نام ایران از لیست کشورهای های محکوم به نقض حقوق بشر حذف شده است و این کار با اصرار د و کشور شوروی و پاکستان (بخوانید آمریکا) صورت گرفته است.

ما در نهایت نومییدی، مصرانه وجدان اعضای کنگره نویسندگان آمریکا را مورد خطاب قرار میدهیم که چه بصورت فردی و چه بصورت گروهی، نفس خود اخلاقی خود را در این زمینه بکار ببرند که افکار عمومی آمریکا و جهان به این کشتارهای وحشیانه اعتراض کند، که جان نویسندگان ایرانی یا مرگ تهدید نشود، و حقوق بشر در ایران در معرض تجاوز قرار نگیرد.

" کانون نویسندگان ایران "

" علم و جامعه " از هموطنان مترقی و متعهدی که در رشته های مختلف تخصص و مهارت دارند دعوت میکند که با استفاده از معلومات و تجربیات علمی و عملی خود، پروژه های عمرانی در خدمت زحمتکشان تهیه کنند و در اختیار ما قرار دهند تا با درج آنها در " علم و جامعه " هم متخصصین مربوطه با نتیجه تحقیقات و مطالعات یکدیگر در زمینه خدمات خلقی آشنا شوند و هم نیرو های مترقی پروژه های عمرانی خود را به جامعه ارائه داده و بعنوان بدیلی جدی مطرح کردند. این پروژه ها میتوانند در رابطه با نیازهای فوری و میسر جامعه باشند از قبیل مسایل مربوط به مسکن، تغذیه، احتیاجات اولیه تکنولوژیک، آموزش و پرورش و غیره. امید داریم که نیروهای مترقی و انقلابی وطن ما باین موضوع مهم و حیاتی توجه داشته باشند تا در صورت برقراری حکومت خلقی و وابستگی شدید موجود به قدرتهای استعمارگر خارجی و متخصصین ارتجاعی و عناصر ضد انقلابی داخلی تا حدودی برطرف گردد.

برای سفارش کتاب فعالیت بانگهای چند ملیتی در کشورهای جهان
سوم مبلغ ۳/۸۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید:

Shahriar Saleh

18644 Grobeakter

Gaithsburg, Md. 20879

هزینه پست مجانی است

